٣٤
۱۷-۲.

ادبیات معاصر

تألیف

رشید یاسمی

استاد دانشگاه طهران

در طهران بسال ۱۳۱۶ شمسی طبع گردید

چاپخانهٔ روشنائی
طهران

فهرست مندرجات

فهرست تصاویر کتاب

دیباچه

ازآن پس که بترجمه و طبع جلد چهارم از تاریخ ادبیات پروفسور ادوارد برون که تاریخ ادبی ایران ازابتدای عهد صفوی تا آغاز عصر پهلوی است موفق شدم، ازآنجا که مندرجات آنرا نسبت بحوادث ادبی قرن حاضر محتاج تکمیل یافتم وبعلاوه دراین شانزده سال که فاصله زمان تألیف و زمان ترجمه است آثار بسیار درنظم و نثر پیدا شده بود، برآن شدم که ذیلی مشتمل برشرح حال شعرا و نام همه کتب مهمه عهد برآن بیفزایم.

اما چون مجال استقصای کافی نبود شرح‌حال همهٔ شعرا و نام همه کتب‌بدست نیامد و این ذیل محدودتر از آن شد که درنظربود امید است در کتاب مبسوطی که در دست تألیف است جبران مافات بشود

باری چون این ذیل بهمین اندازه هم که رسیده است‌می‌تواند تاحدی معرف ادبیات این عصرباشد سزاوار دیدم که جداگانه‌آنرا تحت عنوان **«ادبیات معاصر»** منتشر کنم تا برای دانشجویان در حکم مدخلی باشد.

کاملا آگاهم که نگارش تاریخ ادبی معاصر از دشوارترین کارهاست ومقدار خرسندی که جلب میکند خیلی کمتراز ناخرسندی است زیرا که طبعاً نام بسی اشخاص سزاوار و کتب عالیمقدار ازقلم میافتد و در آنچه بقلم میآید ناچار اشتباه و غلط بسیار راه می‌یابد. امابا این همه مشکلات ازآنجا که تألیف‌آنرا مفید دیدم خودداری نکردم وچون بابیغرضی‌تام شروع وبابیطرفی‌محض‌ختم‌شده یقین‌دارم که در نظر ارباب انصاف وبصیرت نیکو جلوه خواهد کرد.

تیر ماه ۱۳۱٦

رشید یاسمی

در کتاب ادبیات معاصر اغلاط ذیل را اصلاح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۳	بتالیف آوردن	بتالیف
۱۳	۲۲	ایمنی	ریمنی
۲۵	۲۱	اندرون و	اندرون
۲۷	۱۹	۱۲۴۲	۱۳۴۲
۳۲	۱۱	بر گذشته	بر گذاشته
۳۴	۲۰	عهد	عمر
۴۳	۳	صدای	صلای
۴۷	۱۷	تارت	تارت
۴۸	۱۸	نوشتن روان	نوشین‌روان
۵۷	۱۴	قابس‌ونامه	قابوسنامه
۶۳	۷	باز	باد
۶۳	۱۲	باد	بار
۸۴	۱۶	چهارم	سوم
۱۲۳	۲۰	شمر	شعر

اوضاع ادبی ایران در سالهای اخیر

پرفسور ادواردبرون چهار جلدتاریخ‌ادبی خودراطوری ترتیب داده‌است که هر جلدی بظهور شاعری توانا ختم میشود جلد اول از صدر تاریخ ادبی تاظهور فردوسی جلد دوم تاطلوع سعدی و جلد سوم تاعهد جامی لکن بنظر ما جلد چهارم طبیعی تر ازسایر مجلدات ختم شده‌است زیرا که بافصلی حقیقی از تاریخ ایران تصادف کرده است آخرین صفحات این کتاب با آخرین ایام دوره انحطاط کشور مقارنه دارد وبرفرض که مؤلف ازروزگار امان مییافت ومطالعات خودرا دوام میداد خواه وناخواه بایستی کتاب را بهمین جا ختم کند وباقی را در جلدی جدا گانه بنگارد از گفتار مؤلف در صفحهٔ ۱۲۹ بخوبی آشکاراست که آنمرد ایران دوست چگونه ازمصائب وارده برایران متأثراست ویاسی که آن‌زمان براذهان غالب بود چگونه اورا نیز ازراه دور نسبت بکشور محبوب او نامید کرده‌است حقیقة در آنروزگار هیچکس ازداخل وخارج چه‌نیك بین وچه بدبین نمیتوانست ایام بهبودی برای مملکت ایران بتصور آورد

دولت در کمال ضعف ، عشایر در خود سری باقی ، خزانه خالی و سپاه بی ترتیب بلکه معدوم امن وعدل وعلم وادب در گرداب فنا . . . ازایران جزنامی واز شوکت باستانی جزخیالی درخاطرها نبود درچنین وقتی معلوم است که بازار علم وشعر چقدر کاسد است کسی ازبیم جان وغم نان پروای دانش وفرهنگ نداشت تا چه رسد بظهور آثار بدیع و گفتار درخشان . فقر ویاس و مشاهده برادران ستمدیده و آبادیهای ویران‌شده وفقدان مردمان فداکاردلسوز هر کسی‌را خاصه طبقه شاعران و ظریفان حساس را گرفتار نومیدی شدید کرده بودچنانکه دراغلب آثار آن عصر جز نوحه وناله ونفرین چیزی دیده نمیشود از توالی مصائب وتسلسل حوادث همه کس را باور شده بود که ایران نفرین کرده‌است وباید ابدالدهر درآتش بلا وانقلاب واغتشاش بسوزد مقالات بسیار واشعار بیشمار در نزد نگارنده هست که صریحاً یا تلمیحاً باین اعتقادات عامیانه اشاره کرده و

ایران را نفرین کرده ومحکوم به بیچارگی دانسته‌اند و بعضی چارهٔ کشوررا در ظهور دستی ازغیب وعده میدادند که برون آید و کاری بکند. شرح حوادث ناگواری که درآن ایام برای‌مردم ایران امرعادی شده بود بقدری مبسوط است که درخور کتب تاریخی بزرگ است و کسی نیست که منکر آن تواند شد درچنین روزگاری کتاب مزبور بپایان رسیده ودر واقع پرفـور برون با کمال حسرت این سرزمین محبوب خویش را درچهار موجه بدبختی رها کرده‌ودم فرو بسته است درآثار شعراء قبل ازظهور پهلوی اشعاربسیار درمژده طلوع مردی بزرگ که رهاننده کشور از مصائب ومضایق است دیده میشود

ادیب پیشاوری درایام جنك بین المللی گوید:

گرچه جهان سالها رفت که‌مردی نزاد　　فتنه شد او برنبات مهر گرفت ازبنین
دارم دل پرامید نه ز مه و نه زشید　　بل زخدا کونوید میدهدم کل حین
که‌چون فرانك کند مادر گیتی شکم　　وین بدر گوژ پشت پشت کند آبتین
چون ستم ماردوش گشت ز اندازه بیش　　لاجرم آرد برون کاوه سر از آستین
از افق شرق باز بردمد استاره‌ای　　همچو سهیل یمن تیغ یمان در یمین

خسروی درهمان اوقات گوید.

شهی را برانگیزد از غیب داور　　که‌چون روزروشن کند شام تارت
بر اندازد از بوستان بیخ ظلمت　　بپردازد از گلستان خس و خارت
جهان پسر زجورست و بیداد یارب　　بر انگیز آن دادگر شهریارت

خواست یزدان نگذاشت این کشور باستانی که برتمدن وادب بشری اینهمه منت‌دارد و مؤسس نخستین دولت شاهنشاهی جهان و مهد دانایان و سرایندگان عظیم‌الشانست یکباره درگرداب نیستی فرو رود وبوستان روزگار ازآوای بلبلان خوشنوای او محروم بماند یکی از رهانندگان بی همتا و فرزندان توانای او قدم بعرصهٔ سیاست نهاد اعلیحضرت شاهنشاه **رضا شاه پهلوی** بنیروی اراده و تدبیر وحسن نیت وشجاعت خویش کشتی طوفان دیده را بساحل نجات کشانید ودر اندك مدتی ازفرط کوشش وثبات واز بلندی همت وپاکی‌نیات موفق‌گردید که مجد و عظمت پیشین را بخوبترین صورتی باز گرداند نخست با تنظیم و تجهیز سپاهی بزرگ امنیت را دراقصای کشور واکناف مملکت برقرار کرد

امنیتی که بشهادت تاریخ درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده است آنگاه بعمران ورفع ویرانیها وبهبودی اوضاع سیاسی و اجتماعی پرداخت. آنچه دراین‌پانزده سال برای این شاهنشاه نیکبخت دست داده است وآنچه دراین مدت وطن‌عزیز ازبرکت وجود این فرزند توانا تمتع برده است درتاریخ کشور بی نظیر است اگر این مرد بزرگ جزامنیت تامی که درایران برقرار کرده هیچ خدمتی انجام نداده بود هرشخص منصفی اورا درردیف بزرگترین مصلحان جهان قرار میداد لکن همت او باین پایه توقف نکرد وتا آنجا که استعداد کشور اجازه میداد متانت ودوامی حیرت انگیز درایجاد مؤسسات مفید وبرانداختن بدعتهای مضر واحیای رسوم سودمند وامحای آداب ناپسند کوشیده کشور ناتوان را از سموم جانگزای خودسری وهرج ومرج که بصورت نفوذ خوانین عشایری و قدرت اعیان ومتنفذین شهری وبهیئت عادات ورسوم عمومی جلوه میکرد ومانع هرپیشرفتی میشد رهائی داد صرف نظر ازنوابغ ادبی که ظهور آنها راکسی نمیتواند پیش‌بینی کند اوضاع عادی علم و ادب را هرگاه بنظر بیاوریم می بینیم که بشاهراه پیشرفت افتاده است زیراکه این ظهورات اجتماعی متکی بامنیت و آبادیست وچون دیر زمانی کشور آسوده شد و پلنگان خوی پلنگی از دست دادند رفته رفته گلزار ادب شادابی از سر خواهد گرفت طبعاً دراین چند سال که دورهٔ کوشش فوق‌العاده ملی بود وهمه چیز درپی جاذبه اراده شاهنشاهی تکاپو میکرد ازحیث شعر ونثر نمیتوان آثاریکه متناسب با سایر پیشرفتها باشد نشان داد پیوسته دورهٔ انتقال مهیا کننده ادوار آینده است مثلا نمیتوان گفت همان نهضتی که درکار وصنعت وغیره پیدا شده است درشعر هم رخ داده است زیرا که ضروریات همواره حجاب مستحبات میشود کشوری که باید تمام نیروی خود را درظرف پانزده سال برفع‌خرابی ادوار سلف وجلب منافع تمدن جدید مقصور کند وهمه چیزهای ضروری زندگی مادی را تقریباً ازنو ایجاد نماید امن وعدالت وراه ارتباط ولباس وآب ونان ومعارف ضروریرا یکان یکان احداث کند طبعاً مجالی برای پرواز بطبقات اعلای فکر وخیال ندارد پس ایندوره‌را که نسبت بقرنهای ماضی بمنزله ساعتی بیش نیست نباید مورد طنز و طعن

قرار داد که چون سعدی شاعری وچون بهزاد نقاشی وچون ملا صدرا حکیمی نداده است باوجود این باید گفت که دراساس معرفت نیز شالوده‌هایی استوار نهاده شده است وذوق ایرانی دراین ایام تحول هم از کار بازنمانده است چنانکه از عده کتبی که دراین دوره طبع ونشر شده است چه تألیف وترجمهٔ جدید چه آثار معروف پیشینیان میتوان حرکت مستمرادبی را احساس کرد مادراین مختصر نمیتوانیم آنطور که شاید و باید حق پیشرفتهای این چند سال را در راه ادبیات بمعنی اعم ادا کنیم وتفصیل‌را بکتابی موکول مینمائیم که دراین‌باب دردست نگارش داریم وشاید گنجایش چنین بحثی را داشته باشد پس دراین صفحات قلیل بذکر فهرستی اکتفا باید کرد

مقدمة باید دانست که تغییرات عمیق اجتماعی که در احوال مرد وزن این کشور و در اوضاع تجارت و صناعت این اقلیم واقع شده است در ادبیات و افکار نسل حاضر ومستقبل تأثیردارد روابط استواری که باممالك اروپا پیداشده چه‌تجاری چه‌علمی وچه‌صنعتی موجب‌مزیداختلاط فرهنگ شرق وغرب خواهدشدوبشهادت‌تاریخ هیچ عاملی‌بیشتر ازلقاح وپیوند افکار ملل‌مختلف موجب‌تجدید بنیان‌ادب نخواهدبود وقتی که ازدیاد روابط موجب شد که حجاب بیگانگی ازمیان رفت وعلم وصنعت وطرز تفکر وتخیل مردم بیگانه باافکار وپندار اهل کشور آمیختگی تام پیدا کرد تحول‌ادبی حقیقی‌صورت خواهد گرفت ایرانیان درادوار گذشته آنچه ممکن بود ازآثار فکر وذوق خود در جهان پرا کندند ودر مقابل از همسایگان هرچه شایسته ومناسب دیدند گرفتند ودر سایه شمشیر اسلام که ملل گونا گون‌را تحت حکومت واحد قرار داد حدود و ثغور برداشته شد و ملل اسلامی فرهنگهای خویش‌را بوسیلهٔ زبان عربی که حکم رابط و قاصد داشت در یکدیگر آمیختند نتیجهٔ این ارتباط‌تام ادبیات وعلم وصنعتی شد که ازآغاز دورهٔ عباسی‌تاحمله مغول در کشور ما نورافشانی داشت هجوم وحشیان مغول این پیوند های ملل اسلامی‌را از هم گسیخت و مانع شد که باز هم ازتصادف افکار برقهای نورانی پیدا شود ناچار ایران خودرا مانند بازرگانی‌دید که انقلاب‌روزگار دست اورا ازبازارهای تجارت و خزاین و دفاین منتشرش بریده و مجبور است بذخیره خانه و اندوخته کاشانه خود قناعت کند این بود که بعد ازمغول جز تقلید گذشتگان که میتوان

آنرا به نشخوار ادبی تعبیر کرد کاری ازپیش نرفت همه کس درسیر آسیائی بدور خود می‌پیچید وباتبدیل صورت میراث گذشتگان را بنام خود ببازار می آورد وعاقبت چون تغییر بیان وتبدیل صور هم حدی‌دارد وافراط درآن‌چهره معنی‌را بکلی تیره میکند مقلدین کار را برسوائی کشانیدند و آثاری بظهور آوردند که فی‌الحقیقة تنفر انگیز وجانگزای است فقط در روزگار انقلاب اخیر که حرکت اجتماعی تازه وفشار بی اندازه قریحه هارا جنبش بخشید ابیات دلپسندی میتوان یافت که چون از دل برآمده است بردل می‌نشیند ادبیات آئینهٔ احوال اجتماعی است وقتی که قرنها بگذرد وتمدنی درحال رکود باشد و جزتقلید سلف کاری نکند طبعاً ادبیات هم راکد وفاسد خواهد گشت و صاحبان ذوق درروی زمینه های قدیم چندان پیرایه وزینت بیفایده می بندند که «گرتو به بینی نشناسیش باز» چنانکه بعضی ازآثار عهد صفویه وزندیه و قاجاریه نه فقط باذوق ساده قابل فهم نیست بلکه باتعمل عقلی وتأمل فکری هم نمیتوان معنای محصلی برایش یافت تجدد درادبیات تابع تجدد درمحیط زندگانی است هروقت شاعر چیز ها دید که سلف ندیده بودند و چیز ها شنید که نیاگان استماع نکرده بودند ولطایفی ادراك کرد که پیشینیان ازآن غفلت داشته اند آنزمان است که امید شعر تازه وسبك جدید و نهضت ادبی میتوان داشت واین احوال و مقدمات جز درعصر شاهنشاه **پهلوی** درهیچیك از دوره های پیش بنهایت قوت فراهم‌نیامده بود جنگ بین المال بعداز چهار سال آتش افروزی بنیانهای قدیم را متزلزل کرد بسیاری از چیزهای خوب و بد را که تمدن بشری آنها را جاودانی می‌پنداشت دراروپا زیرو رو کرد درتعلیم و تربیت درصنعت درتجارت درآداب معاشرت درپوشیدن لباس در وسایل مسافرت و وسایط مخابره در امور بانك و معنی ثروت وطرز حکومت وعلاقهٔ فرد بدولت و پیوند ملك بملت و درسلیقهٔ ادبی وفکر علمی وهزاران چیز دیگر انقلاب کرد نمیگوئیم که آنچه آورد بهتر ازماسبق بود اما تازه‌های بسیار آورد وبشر که عاشق تجدد ودیوانهٔ تنوع‌است آنها را طوعاً و کرهاً گردن نهاد انعکاس این تغییرات که هنوز هم بسیاری از مشکلاتش لاینحل مانده است درشرق وغرب بپیچید ایران نیز که سالها صدائی ازفرنگستان می شنید واستعداد همصدائی نداشت ناگهان خودرا دربرابرتمدن

غرب دید زیرا که جنك وانقلاب تمام سدها را شکسته بود ووسایل ارتباط جدید کره زمین را کوچکتر کرده وملل را دست بگریبان ساخته بود ، مصلح بزرك ایران هم هرچه رابرای بهبود ایران نیکودانست جلب کرد وبرخلاف زمامداران غافل باین ارتباط کمك نمود و موانع اجتماعی را برچید و با دیده بیدار ،راقب شد تا ازنفوذ ،ضرات منع ودر دخول منافع سعی کند درزمانی اندك راه آهن سرتاسر ایران که خوابی وخیالی بیش نبود کشیده شد و در هر شهر کارخانها دایر گشت و تقریبا احتیاج مردم از مصنوعات اروپا منقطع شد ایران نیز همرنك مللی گردید که سالها مغبوط او بودند اعزام ،حصل ومطالعهٔ تشکیلات اروپائی که جز برای معدودی میسر نشده بود دراین عصر کاری عادی وآسان شد فوج فوج شاگردان بممالك مختلفه روانه و مأمور تحصیل شدند همهٔ این تغییرات درآثار ادبی تأثیر بخشید ونخستین تأثیرش ترك تقلید آثار بی فایدهٔ گذشتگان بود طبعاً وقتیکه شخص چیز تازه وخوبی می بیند پیش از گرفتن آن مدتی بترك آنچه دارد وبیفایده میداند میپردازد « دیو چوبیرون رود فرشته درآید » سکوتی که برشاعری ایران درچند سال اخیرحکمفرمائی دارد بمنزلهٔ پرهیزیست که طبیب تجویز میکند که گفته اند : « اول علاج مردم بیمار احتماست » اگر بدقت در احوال صاحبان ذوق بنگریم می بینیم همه از طرز مقلدانه بی‌مغز سابقین آگاه شده ودرجستجوی راه جدیدی برای اظهار مافی‌الضمیر برآمده میخواهند برای آن قریحه روشن ملی که بزرگان ادب را در قرنهای گذشته بوجود آورد لباسی نوبیابند وعبارتی لایق بجویند معنای جدیدی که اززندگی‌مادی ومعنوی دریافته اند آنانرا از اتلاف عمر در تعقیب چیزهای بی‌سود باز میدارد توجه تامی که ازجانب شاهنشاه بامور معارفی مبذول شده وبرورش جسمانی که ازبرکت نظام وظیفه وتأسیس انجمنهای تربیت بدنی وورزشهای مدارس توسعه یافته است طبعاً درمزاج واخلاق ساکنان این کشور اثر قوی خواهد بخشید و بار دیگر آن نیروی‌خاموش شده باستانی‌را بجنبش خواهد آورد چنانکه مقدمات آن درهمین ایام نمایان است وقتی که مصائب ناگوار که بر خلاف طبیعت است آنقسم تأثیر عمیق در احوال فرد وجامعه ودر اوضاع علم وادب داشته باشد که بآن اشاره کردیم پیداست که دوام روزگار نعمت ترقی که ملایم طبع و محرك

شوق است چه خواهد کرد عدم امنیت وضعف استقلال واتکای بغیر آن کرد که دیدیم ثبات آسایش واستقرار قدرت و کمال استقلال کارها خواهد کرد که می‌بینیم پس جای تعجب نیست که همان امیدرا که بترقیات مادی‌مملکت داریم بپیشرفتهای ادبی وعلمی آینده داشته باشیم وزارت معارف باخدماتی که دراین سالهای اخیر کرده وشالوده هائیکه نهاده است این امید واریرا تأیید میکند تأسیس دانشگاه و ایجاد دانشسراهای‌سیار برای‌تربیت معلم و اصلاح برنامه «دستور تعلیمات » وساختن عمارات مناسب وزیبا برای‌مدارس واستخدام استادان خارجی و تهیهٔ لوازم علمی وجهد درتربیت بانوان وپرورش جسمانی شاگردان وامثال این‌خدمات زمینهٔ ترقی را روشن وراه پیشرفت را باز میکند

فصل اول

شعر

این دوره را که فاصلهٔ جنگ بین المللی وزمان تحریر این سطوراست میتوان عصر بیداری شاعران نامید زیرا اکثر اشخاص که دارای موهبت شاعری بوده اند ازتقلید گذشتگان حتی المقدور احتراز کرده و کوشیده اند که مضمونی جدید درقالب شعری قدیم وارد کنند. نباید تصور کرد که همه موفق شده اند و واقعاً چیزی بدیع وجدید آورده اند اما میل باین تجدد درآثار آنان آشکاراست درآغاز این دوره جماعتی از گویندگان بفکر انقلاب ادبی افتاده مدعی تجدید صورت و مضمون اشعار شدند ولی بحکم آنکه فکر تجدد هنوز پختگی نداشت کامیاب نشدند از حیث صورت قطعاتی انتشار یافت که وزن وقافیه دلپسند نداشت و بزودی متروك گردید ازحیث مضمون هم انقلاب ادبی منحصر به آوردن بعضی الفاظ فرنگی شد.

رفته رفته فکر تجدد ادبی پخته تر شد ومعلوم گردید که شکستن وزنهای فارسی وداخل کردن الفاظ اجنبی انقلاب ادبی نیست پس دستهٔ ازشعرا شکلهای خاصی ترکیب کردند و مضمونهای بکر وبدیع در گفتار خود جای دادند اما با این نظر که هرگز ازروح زبان وقواعد بیان فصحاء ایران عدول نکنند زیرا قائل بودند که بزرگان گذشته ازهرجهة شاعریرا برتبه کمال رسانده و برای اظهار هرقسم مطلب جدیدی راه راباز نموده اند.

چنانکه گفته شد مضمون وفکر جدید را باید محیط جدید القاء کند شاعر باید چیز تازه ببیند تا خیال تازه بکند پس هر قدر دامنهٔ تجدد اجتماعی وسیعتر میشود امید تجدد حقیقی شعر وادب هم قوت میگیرد فعلا ازحیث مضمون وفکر نو جز قطعات معدودی درادبیات این دوره نمیتوان نشان داد.

اما تقلید قدما هم طرفدارانی دارد وبسیار قصیده وغزل استوار دراین عصر میتوان نشان داد که شایسته برابری با متقدمان است

ازحسن اتفاق راجع بشاعران ایندوره چند تذکره مبسوط و دقیق طبع شده است یکی ازآقای پرفسور محمداسحق معلم زبان وادبیات فارسی دردانشگاه کلکته است بنام **سخنوران ایران در عصر حاضر** که جلد اول آن بسال ۱۳۵۱ در دهلی چاپ شده و جلد دوم در تحت طبع است دیگری موسوم به **سخنوران عهد پهلوی** تألیف آقای دینشاه سلیسیتر که در بمبئی بطبع رسیده است

گذشته ازاین درمیان معاصران هم فضلائی هستند که از احوال یا آثار گویندگان این عصر کتابهائی گرد آورده اند ازآنجمله آقای پژمان بختیاری در کتاب **بهترین اشعار** آقای محمد ضیاء هشترودی در **منتخبات آثار** آقای سعادت نوری در **گلهای ادب** وآقای مطیعی مدیر روزنامه کانون شعرا در کتاب **اسرار خلقت** نمونه هائی ازاحوال و آثار سخنوران معاصر بدست داده اند بعلاوه اقایان عبرت نائینی وشمس الدین حقی وساعی نیز بتألیف آوردن تذکره های مشروحی مشغولند که بعداً انتشار خواهند داد

ادیب پیشاوری
۱۲۶۰-۱۳۴۹ ه.ق

افضل شعرائی که دراین دوره در گذشته اند سید احمد ادیب پیشاوری فرزند سید شهاب الدین ازمردم پیشاوراست اگر بعضی اشخاص بسبب اغلاق وپیچیدگی مضامین وایراد



الفاظ غیر مانوس اورا چنانکه باید نشناسند و دیگران را ازحیث روانی اشعار بروی ترجیح دهند از لحاظ جامعیت و کمال فضل واحاطه برعلوم متنوعه وتتبع درادبیات ایران وعرب هیچ یك ازشعرای معاصررا نمیتوان برتر ازوی شمرد در مجلسی که ادیب حضور داشت درهیچ فنی از فنون ادب و شعبهٔ از شعب علوم قدیمه کسی را یارای اظهار فضل نبود گفتار او درریاضی و الهی وتاریخ وشعر برهان قاطع بود زیرا که حافظه نیرومند او اندوخته هشتاد ساله را چنان حاضر وآماده داشت که گوئی کتابی منشور ولوحی مسطور است باندك التفاتی متن اسناد وعین اشعار را بخاطر آورده میسرود ودعوی راقرین فیصله می کرد .

ادیب درپیشاور مقدمات را آموخت چون میان ساکنان سرحدات غربی هند باقوای دولتی جنگی واقع شد پدر وبنی اعمام و خویشاوندانش بقتل رسیدند وادیب موفق شد که ازآن مهلکه خودرا بکابل برساند بس ازسالی اقامت دراین شهر بغزنین وهرات وتربت شیخ جام ومشهد سفر کرد درنزدفضلاء زمان بتحصیل

مشغول شد بس ازسی سالگی در ۱۲۸۷ ه . ق درسبزوار بحلقهٔ درس استادالحکماء حاج ملاهادی سبزواری درآمد و دو سال آخر عمر این حکیم را درك کرد در زمان اقامت درمشهد مشهور بادیب هندی شد در ۱۳۰۰ ه . ق رخت اقامت بطهران کشید ودر سوم صفر ۱۳۴۹ بس ازیکماه ابتلا بسکته ناقص وفالج شدن شق ایمن بدرود حیات گفت جسدش را در امامزاده عبدالله (حضرت عبدالعظیم) بخاك سپردند وشعرا دررثای او اشعار بسیار سرودند(۱)

نویسندهٔ این سطور اواخر عمر ادیب را ادراك کرده و گاهی از برکات محضرش فایده میبرد ازاینرو اطلاعی مبسوط از کیفیات زندگانی او ندارد ودریغ میآمد در ساعات معدودی که نعمت حضور او دست میداد باین قبیل سؤالات بپردازد وآنچه راجع بداستان حیات اوست از مقدمه دیوانش که بسعی آقای عبدالرسولی بطبع رسیده است اخذ شد

ادیب تمام عمر نود ساله را وقف تحصیل فضائل وتزکیه نفس کرده از زخارف دنیوی وعلایق خانوادگی آزاد بوده وازمال دنیا جزچند جلد کتاب نداشت که پارهٔ ازآنهارا هم مانند شفا واشارات واسفار وغیره بخط خود نسخه برداشته بود ودرسالهای اخیر بیشتر وقت را صرف مراجعه بخاقانی و ناصر خسرو وسنائی ومخصوصاً مثنوی مولوی میکرد ازاینجهة آثار زیادی ازخامه اوتراوش نکرده است معهذا ازنخستین اثرش که حواشی وتعلیقات بر تاریخ ابوالفضل بیهقی باشد احاطهٔ بسیط او برتاریخ و لغت آشکار میشود دیوان او مشتمل بر ۴۲۰۰ بیت فارسی و ۳۷۰ بیت عربی بضمیمه ۲ رساله یکی دربیان قضایای بدیهیات اولیه دیگر درتصحیح دیوان ناصر خسرو بطبع رسیده است

قیصرنامهٔ او که ببحر متقارب وراجع بوقایع جنگهای بین المللی است متجاوز از ۱۴۰۰۰ بیت است که چاپ نشده است

دراین اواخر نیز بترجمهٔ فارسی اشارات شیخ الرئیس پرداخته بود که عمرش به تمام کردن آن وفا نکرد .

---

(۱) درمیان مراثی مذکور مخصوصا قصاید آقای وثوق و آقای اورنك درخور توجه است نگارنده را نیز در سوك آن بزرك مرد قصیدتی است که در منتخبات اشعار مندرج است و با این بیت آغاز میشود

سزد بسوك تو ای آفتاب فضل و ادب   جهان بپوشد مر روز را بجامهٔ شب

ادیب عدم تعلق ودلبستگی را بمراحل مادی چندان پیش برده بود که تاآخر مجرد زیسته وعمرگرامیرا صرف ادبیات نمود ولی نباید پنداشت که این بی‌نیازی و تجرد اورا نسبت بعوالم محبت بنوع وشفقت ببستگان ودلبستگان نیز بی اعتنا وغیر حساس ساخته بود طبع رقیق وقلب شفیق او ازمصائب دیگران بی نهایت غمناك ومتاثر میشد وبعد از ۷۰ سال که ازمصیبت وارده بر خاندانش میگذشت همواره بیاد آن بوده وبلکه تذکراین بلیه عظمی محرك طبع اودر سرودن اکثر قصاید وطنی‌وموجب انشادمثنوی قیصر نامه شد محبت او نسبت بایران و اسلام وعلاقه او بزبان فارسی وآثار گذشتگان بحدی بود که تقریباً هیچیك از قصائدش خالی ازچاشنی وطن‌پرستی و تحریض باستقلال وآزادگی نیست

برای کسیکه از ادبیات عربی وفارسی بی بهره نباشد مطالعهٔ اشعار ادیب بسیار لذت‌بخش است زیرا که اشارات و تلمیحاتی بقصص واخبار پیشینیان بکار میبرد ودر لفظی قلیل معانی کثیر برخواننده عرضه میدارد وشخص خودرا در مقابل مردی می بیند که ذخیره کامل آثار گذشتگان وخلاصه تمدن وادب ایران باستان بلکه مغرب آسیاست چنانکه بی تجشم کسب جدید وبی‌تصفح کتب ویادداشت‌ها میتوانست مناسب‌ترین گوهرهارا درجای خود نشانده وزیباترین لفظ ومعنی‌را برای ایراد مقصود انتخاب کند.

ادیب از ابتذال گریزان بود یعنی بهتر میدانست که کلامرا باپیچهای زائد ودر لباس الفاظ غریب برخواننده عرضه کند تااینکه بعبارات پیش پاافتاده مبتذل متوسل شود و حقاً اینکار رونق مخصوصی بسخن او داده و مهر شخصی او را بر گفتارش زده است که دست کمتر کسی بتقلیدآن میرسد وبرای کسانیکه درلغت دستی دارند نمکی که درمطاوی آن پنهانست ظاهر ومحسوس میشود

ناشر دیوان ادیب دراین باب تحقیقات و مطالعات نیکو دارد که بهتراست خوانندگان را بمقدمهٔ دیوان آن بزرگوار که اثر خامهٔ ناشر مذکوراست حوالت داده وباذکر غزلی وقطعهٔ از گفتار ادیب سخن را بپایان رسانیم

سحر ببوی نسیمت بمژده جان سپرم — اگر امان دهد امشب فراق تاسحرم
چوبگذری قدمی بر دوچشم من بگذار — قیاس کن که منت از شمار خاك درم
بکشت غمزه خونریز تومرا صدبار — من از خیال لب جانفزات زنده‌ترم

گرفت عرصهٔ عالم جمال طلعت دوست — بهر کجا که روم آن جمال می نگرم
برغم فلسفیان بشنو این دقیقه زمن — که غایبی تو و هر گز نرفتی ازنظرم
اگر تودعوی معجزعیان بخواهی کرد — یکی زتربت من بر گذر چودر گذرم
که سر زخاك بر آرم چو شمع ودیگر بار — بپیش روی تو پروانه وار جان سپرم
مرا اگر بچنین شور بسپرند بخاك — درون خاك زشور درون کفن بدرم
بدان صفت که بموج اندرون رود کشتی — همی رود تن زارم درآب چشم ترم
چنان نهفتم در سینه داغ لاله‌رخی
که شد چوغنچه لبالب زخون دل جگرم

درحسب حال خودگوید :

خرد چیره بر آرزو داشتم — جهانرا بکم مایه بگذاشتم
منش چون گرائیدزی رنك وبوی — لگام تکاورش بر کاشتم
چوهر داشته کرد باید یله — من ایدون گمانم همه داشتم
سپردم چو فرزند مریم جهان — نه شامم مهیا و نه چاشتم
تن آسائی آرد روان را گزند — گزند روان خوار بگذاشتم
زمانه بکاهد تن و بنده نیز — بر آئین او هوش بگماشتم
بفرجام چون خواهد انباشتن — بخاکش منش پیش انباشتم
بود پردهٔ دل در آمیختن — بگیتی من این پرده برداشتم
چو تخم امل بار رنج آورد — نه ورزیدم این تخم و نه کاشتم
زدودم زدل نقش هر دفتری — ستردم همه آنچه بنگاشتم
بعین الیقین جستم از چنك ظن — که بیهوده بود آنچه انگاشتم
ازیراست کاندر صف قدسیان — درخشان یکی بیرق افراشتم
هرآنکو بیالود ازایمنی
منش مهدی عصر پنداشتم

ادیب نیشابوری شیخ عبدالجواد فرزند ملاعباس نیشابوری در سال ۱۲۸۱
۱۲۸۱-۱۳۴۴ ه . ق متولدشده درچهارسالگی یك چشمش بکلی ازآبله کور گشته



وازچشم دیگر بقول خودش جز ربعی باقی نمانـد پدرش که از دهقانان متوسط الحال نیشابور بود بسبب کوری فرزند را ازتحصیل باز میداشت ولی چون قوت حافظه وشوق اوبدانش معلوم گردیداورا بمکتب سپرد ادیب تا ۱۶ سالگی در نیشابور بخوا نـدن مقدمات مشغول بود آنگاه بمشهد رهسپار شد در ۱۲۹۷ در مدرسهٔ خیرات خانی وبعد درمدرسه فاضل خان ومدرسه نواب منزل اختیار کرد فنون ادبی را چنانکه درسابق معمول بود فرا گرفت وباوجود ضعف چشم بیشتر اوقات را درمطالعه کتب ادبی عرب چون مقامات حریری و بدیع الزمان ومعلقات سبع و کتب تاریخ صرف میکرد حافظهٔ او بحدی بود که در هرموضوع ادبی هزاران شعر ومثل ازعربی وفارسی میخواند علاوه برفنون ادبی در معقول نیز صاحب نظر بود و فنون ریاضی را مانند نجوم وهندسه و هیئت وجبرومقابله میدانست ازطب وفقه و اصول ورجال بهره داشت .

ازآثار او چیزی بطبع نرسیده است رسالهٔ درجمع بین عروض فارسی و عربی ورسالهٔ درشرح معلقات سبع وچند جزوه درتلخیص شرح خطیب تبریزی برحماسه ابی‌تمام نوشته است

ادیب دارای اخلاق فاضله وشرافت ذاتی وقناعت ومناعت طبـع بود تاپایان عمر مجرد زیست وجز بجمع نوادر وذخایر ادبی بفراهم آوردن مالی همت نگماشت عشق ومیل بسیار بتعلیم داشت غالباً محضر اواز جوانان دانش طلب

پربود اکثر جوانان فاضل خراسان بواسطه یا بی‌واسطه در ادب شاگرد این ادیب بوده اند . مدت عمرش ۶۳ وفاتش در ۱۲ ذیقعده ۱۳۴۴ اتفاق افتاده است درآغاز بسبك قاآنی سخن میگفت ولی بعد شیوهٔ خراسانی را اختیار کرد درشعر فارسی وعربی از استادان مسلم زمان است . دیوانش قریب ۶۰۰۰ بیت جمع شده ولی بطبع نرسیده است . (۱)

غزل

کاشکی دلبر من بادل من داد کند	گاهگاهی بنگاهی دل من شاد کند
ترسم آن لیلی رخساربدان شیرینی	دل مجنون مرا روزی فرهاد کند
چون برآنروی وبرآنموی وزدبادهمی	دل من یاد زفرموده استاد کند :
«آنسیه زلف برآنعارض گوئی که همی	پرزاغ کسی آتش را باد کند » (۲)
باده تلخ دهد بوسهٔ شیرین ندهد	داوری کو که میان من و اوداد کند

تا چند خـو بخلوت و خا مـوشی	چندی بباغ چم بقدح نوشی
ساقی کجاست کزمی پیراری	از من ببرد خمار پرندوشی
آهـوی مشك موئی و با آهـو	همـوا ره بینمت بخطا کـوشی
مشك اندرون نافه بود واینك	مشك تـو دوشی است و بناگوشی

پریرخی که جزاو آفرید گار پری	نیافرید پری را بـه پیکر بشری
چوآفتابم گاه پـگاه تافت بکاخ	به پیکر بشری بانهاد و خوی پری
فکنده برمه روشن کمندغالیه سای	نهفته دردل جوشن پرند شوشتری
شکن بمویش ازپنجه طرازش طبع	نشان برویش ازچشم مردم گذری

---

(۱) رجوع شود بخطابهٔ آقای محمد علی بامداد ومقاله آقای اشراق خاوری در مجله ارمغان سال هفتم آقای اشراق سال تولد ادیبرا ۱۲۸۴ ضبط کرده است .

(۲) این بیت از محمدصالح مروی است که از فصحای متقدم بوده است (لباب الالباب)

افسر

محمد هاشم افسر فرزند نورالله میرزا جناب در ۲۱ محرم ۱۲۹۷ ﻫ . ق . درسبزوارمتولد شده ودرهمان شهربتحصیل علوم قدیمه ازمنطق ومعانی وبیان وبدیع وحساب و هندسه برداخته معقول ومنقول را در محضرحاج میرزا حسن حکیم داماد حاجی سبزواری و افتخار الحکماء و مرحوم حاج میرزاحسین سبزواری آموخته است



افسر درمجلس شورای ملی ازدوره دوم تادوره نهم نمایندگی داشته و مکرر عهده دار نیابت ریاست مجلس بوده است درشاعری تقلید ازسبك خاصی نمیکند و بیش از چهار هزار بیت از گفتاراودردست نیست لکن کوشش او بیشتر درایراد مضامین نو و اختراع اوزان غیر مبتذلست

افسر از مؤسسین انجمن ادبی ایران و سالهاست که عهده دار ریاست و ادارهٔ آنست این انجمن که بقای خودرا مرهون کوشش افسر میداند مجمعی است ازشعرا و فضلای طهران هفتهٔ یکبار تشکیل میشود حاضران هریك شعری یاخطابهٔ ایراد میکنند .

افسر درشعر شناسی ونقادی گفتار شعراء بصیرت و مهارتی کامل دارد وجوانان انجمن ازنظر دقیق او درترکیبات شعری ونثری فایده بسیارمیبرند

هیچ کس از قمار طرف نبست   زانکه بـرد قمار باختن است
هر که زین کار بهره برد بباخت   هر که زین دام دانه جست نرست
مرد خوش خوی را کند بد خوی   با حریفان بست چون پیوست
تهمت و نا سزا دروغ و قسم   از دوسر داپیچ است در هردست
بهر یك بستنی بگاه قمار   ای بسا عهد دوستی که شکست

از سر مال خویشتن برخاست   هر که در پای این بساط نشست
خود گرفتم که هیچیك نبود   زشت تر هم ازین دوکاری هست
که بری مفت دسترنج کسان   یا دهی دسترنج خویش از دست

مادر دانا تواند پرورد فرزند را   تندرست و پردل وجانسخت وباعزم ومتین
درتن سالم بود عقل متین وفکر خوب   کی توان ازناتوانان خواست اوصافی چنین
ناتوانی خیزد از ناتندرستی در جهان   هست آری تندرستی باتوانائی قرین
ای زن نادان مپرور بچه را ناتندرست   بچه نازادن به از ششماهه افکندن جنین

روزی که برفت آن بت عهد شکن   آهم زفلك گذشت و اشك از دامن
بگریستم و بگفتم ای دل بشکیب   خندید وبمن گفت شکیبائی و من

ای دل ره بیهوده چرا میپوئی   راهی که نمیروی چرا میجوئی
ایدل گفتی زعاشقی توبه کنم   کاری که نمیکنی چرا میگوئی

آنکسی‌را بستائید که اندر همه عمر   بهر آسایش مردم قدمی بردارد
نیك‌مرد آنکه نگردد دل‌اوهرگزشاد   مگر ازخاطر کس بار غمی بردارد

بروزگار جوانی بیازمای کسان   ببین فرشته خصالندیا که دیو وددند
برای‌خویش رفیق شفیق گلچین کن   زمردمی که هنرپیشه اند و باخردند
ملامتت نکنند اربدند خویشانت   باختیار برای تـو منتخب نشدند
ولی به نیك و بدهمنشین تومسئولی   بهمنشینی مـردم باختیار خودند
معاشران تو گرچند تن ز خوبانند   غمت مباد که ابنای روزگار بدند

اندیشهٔ تو گرچه بود در خوشاب   تابان نشود تا که نیاید بکتاب
گر طبع نشد بدست مردم نفتاد   بر روی زمین چهرهٔ روشن نگشاد
چون برق جهنده است وچون نقش برآب

الهی مهدی پسر ابوالحسن قمشهٔ در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در قمشه « شهرضا » متولد شده پس از آموختن مقدمات باصفهان سفر کرد وبتحصیل فقه واصول ومقدمات حکمت پرداخت در خراسان بحوزهٔ درس حکماء معروف مانند آقاشیخ اسدالله وآقا بزرگ درآمد ودر این رشته دقت نظر واحاطه کامل یافت پس ازورود بطهران در مدرسهٔ سپهسالار به تدریس حکمت پرداخت اکنون قریب دوازده سال است دراین مدرسه که اخیراً مبدل بدانشکده معقول ومنقول شده است مشغول تعلیم فلسفه ملا صدرا وسایر انواع حکمت وازاستادان رسمی دانشگاه است

تألیفاتش عبارتست از : ۱ ـ شرح رسالهٔ حکیم فارابی ۲ ـ رساله در سیر وسلوك ۳ ـ حاشیه بر مبدأ و معاد ٤ ـ رساله در فلسفه کلی ٥ ـ رساله درمراتب ادراك ٦ ـ رساله درمراتب عشق

بیتی چند ازقصیدهٔ که هنگام وفات کودك خرد سال خویش سروده است اختیار می شود .

مرگ فرزند

ای مرغ من ازچه زاشیان رفتی　　استاره شدی بر آسمان رفتی
رخشنده ستارهٔ سحر بودی　　زود ازبر منظر جهان رفتی
گل بودی و ناگهان خزان گشتی　　جان بودی وسوی ملك جان رفتی
بس ناله چو بلبل سحر کردی　　کاخر زقفس بگلستان رفتی
چون غنچه دولب بخنده بگشودی　　خارت بشکسته در دهان رفتی
ای سوسن صد زبان هزار افسوس　　نگشوده بکام دل زبان رفتی
در باغ جهان رخ ارغوان بودت　　صد حیف برنگ زعفران رفتی
ای تازه شکوفه خوش زباغ من　　لب خند زدی و ناگهان رفتی
ای سبز نهال باغ امیدم　　رخ زرد زآفت خزان رفتی
ای مه دوسه مه چوعندلیب ازباغ　　فریاد زدی فغان کنان رفتی
چون مرغ سحر فغان کند دردم　　یاد آوردم که با فغان رفتی
شبهای سیه ز آتشین آهت　　دود از سر من برآسمان رفتی
ای گوهر جان من گران. در دست　　افتادی و سهل رایگان رفتی

زین منزل بی ثبات پر وحشت　　سیاره بملك جاودان رفتی
بردامن مهر من مکان بودت　　چون شد که بشهر لامکان رفتی
چون طایر تیر خورده بر دستم　　ازبال شکسته خون فشان رفتی
در آتشم از فراق بنشاندی　　زاغوش محبتم دوان رفتی
چون تیر زترکش جهان ناگاه　　تا قامت من کنی کمان رفتی
شب تا بسحر بناله سر کردی　　هنگام سحر چو کاروان رفتی
بودی دوسه روز میهمان ما را　　ناخورده غذای میزبان رفتی
تنگ آمدت از نشان این گیتی　　بی نام شدی و بی نشان رفتی
در باغ بهشت و قصر حورالعین　　زین کهنه خراب خاکدان رفتی
از خاك حسام دین سرشتندت　　کاندر بر وی بشهر جان رفتی
با او بمثال فرقدان بودی　　گوئی که برسم فرقدان رفتی
فرمان قضا پیامی آوردت　　ای جان نه بگفت این وآن رفتی
منزل نگرفته خوش سفر کردی　　بردی همه سود و بی زیان رفتی
بودی بمثل حباب این دریا　　هم برسر بحر بیکران رفتی
تغییر قدر طبیب نتواند　　با حکم قضای آسمان رفتی
با توسن سخت سرکش گردون　　درمانده منم توخوش عنان رفتی
سرگشته منم توسر گران بودی　　ناکام منم تو کامران رفتی
من ماندم وخار غم در این صحرا　　تو گل بهوای باغبان رفتی
من بستهٔ دام چرخ کج رفتار　　تو رسته بملك راستان رفتی
از نحسی طالع و قران رستی　　وز مکر سپهر در امان رفتی
از غارت بهمن و دی آسودی　　وز کینهٔ ماه مهرگان رفتی
صیاد زمانه خوش رها کردت　　وآسوده ز فتنهٔ زمان رفتی

تا چند الهی از غمت نالد
زانشهر که‌آمدی‌بدان رفتی

امیری محمد صادق امیری ملقب بادیب الممالک فرزنـد حاجی
۱۲۷۷-۱۳۳۶ ه.ق میرزا حسین نوهٔ میرزا معصوم محیط برادر میرزاابوالقاسم
قائم مقام وزیر مشهور محمد شاه است در ۱۴ محرم ۱۲۷۷ متولد شده معلومات



ادبی زمانرا درنزد اساتیدفن فراگرفته در شاعری براکثر سخنوران عصر خویش پیشی جسته نخست پروانه تخلص داشته وچون ملقب بامیرالشعراء گردید تخلص خودرا امیری نهاد شرح حال او در کتابهای پرفسور برون ودر مقدمهٔ دیوانش که بسعی و اهتمام آقای وحیددر ۱۳۱۲ انتشار یافت مشروحاً ضبط شده است این استاد در فنون سخنوری مقتدر ودر روانی طبع ،قوت حافظه ، تسلط برتواریخ عرب و عجم واحاطه برلغات ومضامین فارسی وعربی مسلم زمان بوده است دیوان بیست و دوهزار بیتی او مجموعه ایست تاریخی مخصوصاً راجع باوضاع اوان مشروطیت واحوال ادارات آن روزگار ومطالب گوناگون درباب اشخاص وحوادث آن عهد که قرات آن ازهرجهت بویژه ازنظر شرح حالش که بقلم استادانه شخص اونگارش یافته است درخور توجه وشایسته نگاهداری است منتخبی نیز ازدیوان اوبسعی آقای محمد خان بهادر فراهم آمده وبضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان انتشار یافته است

ادیب الممالک در ۱۳۱۶ ه ، ق روزنامهٔ ادب را در تبریزودر ۱۳۲۰ در مشهد انتشار داده وضمیمهٔ فارسی جریدهٔ ارشاد بادکوبه نیز بخامه او نشر میشد بعلاوه سردبیری روزنامه مجلس را درطهران برعهده گرفته وخدماتی ازاینراه بملک وملت نموده است خدمات اداری او در وزارت عدلیه بوده ودر ۱۳۳۵ که مأموریت عدلیه یزد بدومحول شده بود مبتلا بسکتهٔ ناقص گشته وسال بعد رخ درنقاب خاك کشید مدفنش درحضرت عبدالعظیم است

چون دیوان کامل او دردسترس عموم است فقط بنقل یکی از قصائـد وطنی او اکتفا شد .

مایه هرسعادتی ،علم است

تا کـی ای شاعـر سخن پرداز	میکنی وصف دلبران طـراز
دفتری پرکنی زموهومـات	که منم شاعر سخن پـرداز
ذم ممدوح گه کنی زغرض	مدح مذموم گه کنی از آز
میزنی لاف گاهی از عرفان	وزحقیقت سخن کنی و مجاز
از پـی وصف یار موهومـی	گاه اطناب و گه دهـی ایجـاز
گوئی ای رشك دلبران طـراز	گوئی ای قبله گاه اهـل نـیاز
طره ات در مثل بـود طـرار	غمزه ات در صفت بـود غماز
متمائـل رخت بـود بـا مـاه	متمایل قـدت بـود از نـاز
تـلخ از حسرت تـوام شد کام	فاش از محنت توام شـد راز
از فـراقت بـر آتـش حسرت	چند باشم همی بسوز و گـداز
چیست ایـن حرفهای لاطائـل	چیست این فکرهای دورو دراز
می نگوئی که این چه ژاژ بود	که بمیدانش آوری تك و تـاز
این سخن را اگر بری بازار	نخرند از تواش بـه سیرو پیـاز
غصه قیس و قصـهٔ لیـلـی	حرف محمود و سر گذشت ایاز
کهنه شد این فسانـه ها یکسر	کن حدیث نوی زسر آغـاز
بگذر ازاین فسون و این نیرنگ	دیگر ازاین سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود بـه سرت	ازوطن بعد ازاین سخن گو باز
هـوس عشق بـازی ار داری	با وطن هم قمـار عشق بباز
از وطـن نیست دلبری بهـتر	بـوطن دل بـده ز روی نیاز
شاهـد شوخ دلفـریب قشنگ	بـا رقیب خطـر شـده دمساز
در اصـول تـرقـیات وطن	شعر بر گو گـزیده و ممتـاز
پیش از وقت چاره باید کـرد	که در فتنه بروطن شده بـاز
تابکـی در جهـالت و غفلت	نشناسی نشیب خـود زفـراز
چیست اسـلام در بـر کفار	طعمـهٔ پیش روی خیل گـراز

مایهٔ هر سعادتی علم است | بخدای علیم بی انباز
کی ترقی کند کسی بی‌علم | مرغ بی بال کی کند پرواز
علم تحصیل کن که سلم علم | از نشیبت برد بسوی فراز

اورنگ

عبدالحسین اورنگ (شیخ‌الملک سابق) فرزند مرحوم آقاشیخ عبدالرسول (از علماء مازندران بود) است در ۱۳۰۵ه . ق متولد شده بعدازانجام تحصیلات درطهران وارد خدمات دولتی گردید وفعلا چند دوره است که سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را دارد سالها در محضر ادیب پیشاوری باستفاده مشغول بوده واغلب اشعار ادیب را ضبط وجمع میکرده و با طرز بدیعی که مخصوص اوست روایت و قرائت مینمود شیرینی روایت اورنگ موجب اشتهارسخن ادیب درمیان طبقات مختلف شد



از اشعار اوست

بس درطلبت خوردیم دردشت وبیابانها | برپای دل ازهرخارصدنیش چوپیکانها
ازهر که تراجستم صدگونه نشانی داد | گر خار بیابان بود ورلاله بستانها
پیدائی ودلهارا ازدرد وغم فرقت | چون لاله همی باشد داغی زتودرجانها
هرکس بخیالی شادوزهردوجهان آزاد | مائیم و سر کویت خلقند و گلستانها
هردیده که شدآماج برناوك خونریزت | پوشدزجهان اوچشم ازداروودرمانها

ازچه‌رواین گنبدگردنده را آرام نیست | وین عجائب نقشهارا آخر و انجام نیست
گلشنی‌یابی فلک را گربشب‌بینی درست | لیك‌ازین رخشنده گلشن هیچکس راکام نیست
ساقیان بزم گردون هرشبی‌ساغربدست | لیك جز زهر هلاهل اندرون جام نیست

بره گردون‌اگراندرفلك بیدست وپاست | خودحریف صولتش‌سرپنجهٔ ضرغام نیست
چون‌بدنامی کشدانجام خواهشهای نفس | عشق‌را نازم که باوی هیچکس بدنام نیست
چون‌بخون‌عاشقان‌رنگین‌بوددیبای‌عشق | این قبا زیبندهٔ هرقامت و اندام نیست
کیش‌عاشق‌درجهان‌خودعاشقی‌برعالمست | هر که‌این‌مذهب ندارداو نکوفرجام نیست

همچواورنگ‌ازدل‌وجان‌دوست باید داشت خلق
که جز این محصول عمر آدمی زایام نیست

ایرج

۱۲۹۱-۱۳۴٤

ایرج میرزا ملقب بجلال‌الممالك فرزند غلامحسین میرزا در رمضان ۱۲۹۱ ه . ق درتبریز متولد شده ادبیات فارسی وعربی وزبان فرانسه رادرآنشهر آموخت وماتند اکثر فضلا و هنرمندان آن عهد ازتشویقات مرحوم حسنعلی خان‌امیرنظام گروسی بهره مند گردید



ایرج در ۱۹ سالگی بی‌پدرمانده وارد خدمات دولتی شد نخست‌در گمرك داخل گشته سپس‌بریاست کابینه وزارت معارف ، ریاست دفتر ایالتی آذربایجان ، معاونت حکومت اصفهان ، حکومت‌آباده ریاست دفترمحاکمات مالیه ریاست تفتیش و بالاخره معاونت مالیه خراسان نائل آمد . در اوایل جوانی لقب صدر الشعرائی یافته وبانشاد قصاید سلام مأمور گردید سفری هم باروپا نموده چندی نیز منشی مخصوص مرحوم امین الدوله شد .

حادثه مهم زندگی ایرج خودکشی فرزندش جعفر قلی میرزاست که

تأثیری عمیق در روحیات او بخشید (۱) وبعد ازاین واقعه بود که بهمراهی مستشاران امریکائی بخراسان رفته ومثنوی انقلاب ادبی را که مشعر براوضاع اداری مالیه آنزمان وآنشهر بود بنظم آورد دراواخر عمر منتظر خدمت گشته بطهران آمد وپس ازیکسال ونیم توقف دراین شهر بسکته قلبی مبتلا شد و درشعبان ۱۳٤٤ زندگانی را بدرود گفت

اشعار پراکنده اورا فرزندش خسرو میرزا جمع آوری کرده و بچاپ رساند ولی درآن مجموعه ازاشعار قدیم ایرج جز مقدار کمی دیده نمیشود زیرا که اوخود آنها را دوست نداشته واز دفتر شسته بود درحقیقت دوره شاعری و ایام شهرت ایرج ده سال اخیر عمر اوست که سبك کهنه سابق را ترك کرده و طرز خاصی بابیات خویش داد وچندان درسهولت بیان وسادگی گفتار مبالغه و هنرمندی نمود که گاهی درنثر هم نمیتوان تاآندرجه سادگی را بکار برد وباید دانست کهایرج باوجود قدرت طبع وروانی بیان چندان درشعر گوئی اصرار نداشته وگاهی بتفنن از خزانه طبع گوهری بربساط سخن می نشاند پرفسور ادوارد برون قطعهٔ معروف (گویند مرا چوزاد مادر) اورا درصدر کتاب خویش جای داده است . کمتر شعر فارسی ازقدیم وجدید می شناسم که باین سرعت رایج گشته وورد زبانها شده باشد و ندرة طفلی ازنسل حاضر دیده میشود که آنرا ازبر نخواند . نگارنده دراین خصوص گفته است

شعر تو غم زمانه بر باد دهد ناشادان را دل خوش و شاد دهد
مادر چو زبان گشود طفلش بسخن «گویندمرا» بطفل خود یاد دهد

ازحسن اتفاق نگارنده ایام برومندی طبع اورا درك کرد و بحکم محبت خانوادگی اکثر ایامرا درمحضر او میگذرانید ازلطف قریحه وخیال روشن او لذت میبرد از عجایب امور ادبی اینست که اگرچه ایرج دراشعار اخیر خود هزل را بمنتهای شدت رسانیده است محفل معاشرتش قرین حیا وادب بود گوئی

(۱) نگارنده درآن تاریخ اشعاری درکیفیت و قوع اینحادثه دلخراش سروده است که شعر نخستین آن چنین است .

شبی بود ماه اندر آن جلوه گر فروزان ز گردون چو نیمهٔ سپر

ایراد الفاظ مستهجن را دربارهٔ اشعار خود برای «مد» و قبول عامه ضرور میدانست وتنها تصنعی که میتوان دراشعار اویافت شاید همین ایراد الفاظ هزل آمیزاست که باخوی مؤدب او موافق نمیآمد دیگر هرچه دراشعار اوهست حاکی ازنیات پاك اوست . شرحهائی که ازمجالس بزم وعیش داده همه درست وموافق باواقع بوده است وبهمین سبب دراندك مدتی گفتار او ایران گیر شد

دیگر ازقطعات او که شهرت تمام یافته وچند سالی نقل مجالس بزم و زینت صفحات گراموفون بود مثنوی است که باین شعر شروع میشود :

عاشقی محنت بسیار کشید تالب دجله بمعشوقه رسید (۱)

از اشعار ایرج دراینجا دومثنوی اختیار میشود که یکی یاد داشت ایام حیات ودیگر وصیت نامه ادبی اوست

مثنوی اول را ایرج دراطراف عکس خود نوشته ونسخهٔ آن دربسیاری ازخانه هابردیوارها نصب است

من آن ساعت که ازمادر بزادم بدام مهر و چنگ مه فتادم
مرا گشتند مهر و مه دو خادم بنوبت روز و شب برمن ملازم
یکی ماما یکی لالای من شد سر زانوی این دو جای من شد
بمن گفتند کاین لالا و ماما کهن خدمتگزاراند بر ما
نیاگان ترا هم این دو بودند که روزو شب پرستاری نمودند
توهم ازاین دوبابی پرورش ها خوری ازسفرهٔ اینان خورش ها
گرفتم پیش راه زندگانی ز طفلی بانهادم در جوانی
زیك تا سن سی و چل رسیدم خودی آراستم قدی کشیدم
بزیورها همی کردم مزین برون و اندرون و خانهٔ تن
لبم از لعل شد دندان زلؤلؤ زنقد عمر جیب و جیب مملو
دوچشم ازجزع و دوگونه زمرجان گهرهای فراوان هشته در جان
زعنبر موی کردم وزصدف گوش ز سیم ساده آکندم بنا گوش

(۱) این اشعار ترجمه یك قطعه خارجی است که در آن تاریخ درجراید بمسابقه گذاشته شد و هر کسی بنحوی آنرا نظم کرد نگارنده نیزآن معنی را درقطعهٔ بنظم آورد که در مجموعهٔ منتخب اشعار درج ومقطعش این است : بگیر این گل مکن مارا فراموش

بنای شهوت و مستی نهادم   زمام دل بدست نفس دادم
دو خادم یافتندم غافل و مست   برای غارتم گشتند همدست
چو آگاه ازدرون بیت بودند   اثاث البیت را یك یك ربودند
یکی شب آمد و لعل لبم برد   یکی روز آمد و رخت شبم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم کم   یکی از گوهر جانم دمادم
دوجزع وسی ودولؤلؤ شد از چنگ   یکی ازشیشه شدآن دیگرازسنگ
چه گویم خود چها آمد بروزم   چنان کردند کم کم مایه سوزم
تهی شد خانه خالی ماند دستم   به پنجاه و سه سال اینم که هستم
نه احساسات من باقی نه افکار   همانا صورتی هستم بدیوار
سپارم نو جوانان وطن را   که گاهی بنگرند این عکس من را
ز کید مهرو مه غافل نمانند   جوانی را بغفلت نگذرانند

این اشعار برسنگ مزار او درجوار قبر مرحوم ظهیرالدوله نزدیك امامزاده قاسم شمیران نقل شده است

ای نکویان که درین دنیائید   یا ازین بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است درین خاك منم   ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا   یك جهان عشق نهان است اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من   مدفن عشق بود مدفن من
آنچه ازمال جهان هستی بود   صرف عیش و طرب ومستی بود
هر کراروی خوش وخوی نکوست   مرده و زندهٔ من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات   بی شما صرف نکردم اوقات
بعد چون رخت زدنیا بستم   باز در راه شما بنشستم
گرچه امروز بخاکم مأواست   چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بخاکم قدمی   بنشینید براین خاك دمی
گاهی ازمن بسخن یاد کنید   دردل خاك دلم شاد کنید

این قطعه را شوریده درتاریخ وفات ایرج سروده است

جم بدان جام جهان بین آخرای دل بین که چون
رفت و گیتی را بیزدان هشت و گفت الملك لك

کوسکندر آنکه برشد صیتش از کیهان بچرخ
کو سیامك آنکه فرشد تاسما کش از سمك
خود همان است این سوار کج عنان کافکنده است
پور بهمن را ز پویه رخش رستم را زتك
گر کسی پرسد که کوکاوس کی گو « وهومات »
ور کسی پرسد که چون شد سام یل گو« قد هلك»
آه از ایرج میرزای راد افریدون خصال
آنکه ازنظم خوشش نظم منوچهری است حك
چون چل و چار ازپس الف وسه صد شد باز چرخ
بانگ زد برایرج ثانی که وقت تست نك
گفت شوریده فصیح اندرغم و تاریخ وی
(ایرج ما مرده آه از کید این تور فلك)

بدیع الزمان

بدیع الزمان فروزان فر پسر آقاشیخ علی بشرویهٔ خراسانی در ۱۳۱۸ هـ. ق در بشرویه متولد ودرمشهد بتحصیل ادبیات فارسی وعربی ومنطق و حکمت مشغول گردید بیشتر تحصیلات ادبی اودرخراسان درحوزهٔ درس مرحوم ادیب نیشابوری بوده است در ۱۲۴۲ هـ. ق. بطهران آمده فلسفه را نزد اساتید فن تحصیل نمود ودردانش سرای عالی بسمت استادی ادبیات فارسی مشغول تدریس گردید.



دوسال قبل که مدرسهٔ سپهسالار مبدل بدانشکده معقول و منقول شد وبرنامه و تشکیلات جدید یافت بدیع الزمان ازطرف وزارت معارف معاون

آن دانشکده گردید . امسال هم که مؤسسهٔ جدیدی برای تعلیم وعظ وخطابه بخطباء مملکت تأسیس شد بدیع الزمان بریاست آن منصوب شد

از تألیفات او دوجلد تاریخ ادبیات فارسی بنام سخن و سخنوران ویك جلد منتخب ادبیات فارسی بطبع رسیده و کتابی است در ترجمه حال و فلسفه جلال الدین محمد (مولوی)

حافظهٔ نیرومند وتتبع وسیع وحسن بیانی که دارد مجالس خطابه اورا محل استفاده خاص وعام قرار داده است از قصیده مفصل اوبیتی چند در وصف صبحگاه اختیار میشود .

صبحدم

صبح آمد و نور برهوا افکند   خور پرتو مهر برسما افکند
یکرشته نور از افق بنمود   زان رشته برون هزارتا افکند
شب را زشعاع خور طراز زر   برجیب پلاسگون قبا افکند
بردوش فلك که جامه نیلی داشت   زیبنده یك آبگون ردا افکند
بستد گهران خرد و در دامنش   یك دژ شگرف پربها افکند
قیفال افق گشود و برزد نور   خون دردل صرفه وعوا افکند
بگسست زه کمان که هر گز تیر   نفکند جز آنکه برخطا افکند
پیوند گسیخت مر ثریا را   وز اوج سماش بر ثرے افکند
چون زد بسفینه موج نور آسیب   کشتیش بورطهٔ فنا افکند
جستند برادران چو گشت چرخ   یوسف زچه گران فرا افکند
زافریشته بار داشت شب ورنه   این کودك روشن از کجا افکند
تا گوهر پاك خویش بنماید   آن بچه که زاد برملا افکند
بس بی سببی چو مادر موسیش   در نیل سپهر باشنا افکند
نه سحر بجای ماند و نه ساحر   موسی چو درآمد و عصا افکند
وان لعبتگان که سحر شب انگیخت   یکباره بکام اژدها افکند
شب دعوی آسمان خدائی داشت   روزش آتش در ادعا افکند
سرنافه سحر بمهر را بگشاد   وان نافه بدامن صبا افکند

جنبید نسیم و مرغ سر بر کرد   پس نغمه‌بنایے خوش‌ادا افکند
وان لاله خفته را بنازك تن   جنبش ز نوای جانفزا افکند
چون دید که عاشقی چنین دارد   گل برده‌زروی‌خویش‌وا افکند
وانحشره که بر گیا تن اندر خواب   چون کاه بروی کهربا افکند
نرمك نرمك سر از گیا برداشت   زان‌جنبش‌خوش که‌درگیا افکند
در گوش فلک خروش مرغ عرش   آوازهٔ سهمگین درا افکند
زین‌طاسک‌واژگون‌صداها‌خاست   چونگوی‌زر اندر آن‌صدا افکند
خنیا گر چرخ زخمه زد برتار   هرذره زدل یکی نوا افکند
بیدار یکی سروش صور آوا   درخفته دل جهان صلا افکند
ارمنده بدند جانوران یکسر   آواشان کرد و درعنا افکند
آرامی شب سبك فنا پذرفت   زانشورو شعف که‌درفضا افکند
در گوے هوا غریو بیداران   موج ارچه نداشت‌موجها افکند
برخاسته‌زندخوان زنوشین خواب   شورے ز سرودن ستا افکند
آهنگ بدیع بس بدید آورد   آن زخمه‌چه بربهین‌ستا افکند
از بیشه بتافت شیرو در گردون   تن لرزه زهیبت هرا افکند
زی مرغ بلنگ‌دشتی آمد تفت   بس غرم که در گه چرا افکند
پرواز گرفت کرکس ازلانه   بس مرغ ضعیف کزجفا افکند
واز اینهمه سهمگین تر آن آواست   کاین زادهٔ آدم و حوا افکند
برجست زبهر روزے اندر تك   استاد و غریو در هوا افکند
یابد تاکام دل روا داند   گر جمله جهان بناروا افکند
روی خوشی از جهانیان بنهفت   زین طرح عجب که ازریا افکند
گیتی بچنین صفا که ایزد کرد   بادیو دلیش از صفا افکند
بس شیر یله که در تلهٔ تزویر   با گفت خوش آمدی درآ افکند
بشناخته ارج بس کسا کز جور   این مردم روی دیوسا افکند
بردارد و بفکند نداند کس   تا چون برداشت یاچرا افکند

بهار محمد تقی ملك الشعراء متخلص به بهار فرزند میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی ملك الشعراء آستان قدس رضوی است که شرح حال او درطرایق الحقایق وبعضی اشعار او درمطلع الشمس اعتمادالسلطنه مندرج است .



بهار در ۱۳۰٤ قمری در مشهد متولد وبتحصیل درآنشهر مشغول شد ودر هیجده سالگی هنگام فوت پدر مسئول اداره امور خانواده گردید در ۱۳۲۸ روزنامه نوبهار و سال بعد جریده تازه بهار را درخراسان منتشر کرد چون در ۱۳۳۳ ازمشهد بسمت نمایندگی مجلس بطهران آمد نوبهاررادایر کرد ودر ۱۳۳۵ مجله دانشکده را برای نشر افکار انجمن ادبی دانشکده تأسیس نمود دوره یکساله این مجله ازآثار سود مند بشمار است درهمان سال بار دیگر نوبهاررا انتشار داد درسال ۱۳۳۸ مدیریت روزنامه نیم رسمی ایران باو محول شد هنگامی که از خراسان بنمایندگی دوره چهارم مجلس منتخب شد نوبهاررا بصورت مجله هفتگی بزرگی طبع ونشر کرد (مهرماه ۱۳۰۱ مطابق صفر ۱۳٤۱) بهار پس ازطی نمایندگی مجلس دردوره پنجم وششم از ۱۳۰۷ ببعد بامور معارفی پرداخته در دارالمعلمین عالی بسمت معلمی تاریخ وادبیات اشتغال ورزید وبامروزارت معارف بتصحیح کتب قدیمه مانند ترجمه تاریخ طبری ومجمل التواریخ و جوامع الحکایات عوفی وتاریخ سیستان همت گماشت و حواشی و تعلیقات برآنها افزود وازاین کتب فقط تاریخ سیستان بمساعی کلاله خاور طبع ونشر یافته است

اهتمام آقای بهار درتأسیس جراید یومیه وهفتگی مانع از تألیف مستقل شده است معذلك تألیفاتی دارد مانند رمان نیرنگ سیاه یا کنیزان سفید (۱۳۳۷) - چهار خطابه منظوم ـ رساله زندگانی مانی ـ رسالهٔ ترجمه احوال محمد بن جریر طبری .

بهار علاوه برفارسی و عربی درخط وزبان پهلوی نیز تسلط دارد وچند کتاب را ازاین لغت مستقیماً بفارسی کنونی نقل نموده است مانند اندرز آذربد مار سفندان که ببحرمتقارب درآورد . مادیگان شترنك یادگار زریران

کلیات اشعار بهار قریب ۳۰۰۰۰ بیت است وهنوز طبع ونشر نشده است اکثرمجلات وجراید مشحون بگفتار نظمی ونثری اوست .

اکنون بهار عضو پیوستهٔ فرهنگستان ایران واستاد ادبیات فارسی دردانشسرای عالی است

گیلان — مازندران

هنگام فرودین که رساند زما درود ... بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود
کزسبزه وبنفشه وگلهای رنگ رنگ ... گوئی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش ومرز بنفش وهوا بنفش ... جنگل کبودو کوه کبودوافق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند ... واینجایکه بنفشه بخرمن توان درود
آنکوه پردرخت چومردی مبارز است ... برهای سبز برزده چون جنگیان بخود
اشجار گونه گون و شکفته میانشان ... گلهای سیب و آلو وآبی و آمرود
چون لوح آزمونه که نقاش چربدست ... الوان مختلف را بروی بیازمود
شمشاد زانگر که سراپا قداست وجعد ... قدیست ناخمیده و جعدیست نابسود
آزاده را رسد که بساید بابر سر ... آزاد ازاین سبب سروتارك بابرسود
بگذریکی بخطهٔ (نوشهر) و (رامسر) ... وزما بدان دیار رسان نوبنو درود
آن باغهای طرفه بدان فر وآن جمال ... وان کاخهای تازه بدان زیب وآن نمود
ازتیغ کوه تالب دریا کشیده اند ... فرشی کش ازبنفشه وسبزه است تاروپود
آن بیشها که دست طبیعت بخاره سنگ ... گلها نشانده بی مدد باغبان و کود
سارك چکامه خواند بر شاخهٔ بلند ... بلبل بشاخ کوته خواند همی سرود
آن ازفراز منبر هر پرسشی کند ... این یك زپای منبر پاسخ دهدش زود
یکجا بشاخسار خروشان تذرو نر ... یکجا تذرو ماده بهمراه زاد و رود

آن یك نهاده دیده‌غریوان براه جفت　　این یك بسته گوش ولب از گفت واز شنود
برطرف رودچون بوزد باد بردرخت　　آید بگوش نالهٔ نای و صفیر رود
آن شاخه های نارنج اندر میان میغ　　چون پاره های اخگر اندرمیان دود
بنگر بدان درخش کزابر کبود فام　　برجست و روی ابر بناخن همی شخود
چون کود کی صغیر که باخامهٔ طلا　　کج مج خطی کشد بیکی صفحهٔ کبود
بنگر یکی برودخروشان بوقت آنك　　دریا بپی پذیره اش آغوش بر کشود
چون طفل ناشکیب خروشان زیاد مام　　کاینك بیافت مام ودرآغوش اوغنود
دیدم غریووصیحهٔ دریای موج زن　　دریافتم که آن دل لرزنده را چه بود
بیچاره مادریست کز آغوشش آفتاب　　چندین هزار طفل بیك لحظه‌درربود
داند که آفتاب جگر گوشگانش را　　همراه باد برد و نثار زمین نمود
زینروهمی خرو شد وسیلی زند بخاك　　ازچرخ بر گذشته فریاد رود رود
بنگر یکی بجلوه(شالوس) کز جمال　　صدره بزیب و نزهت مازندران فزود
زانجایگه به(بابل)و(شاهی) گذاره کن　　پس با(ترن) بساری و گر گان گرای زود
بزدای زنگ غم بره آهنش زدل　　اینجابود که زنگ به آهن توان زدود
اینهااست شاهکار خدیوی که کرده است　　مهرش چو عشق بردل آزادگان ورود
ازجان ودل ستایش او پیشه کن که اوست　　آنخسروی که ازدل وجان بایدش ستود
جز سعی او که جادهٔ شالوس بر گشاد　　جز جهداو که راه تپشخوار گر گشود
جیشی دلیر ساخت ازاین مردمی فقیر　　آری کنند اطلس و دیبا زبر ک تود
هست اعتبار ملك به آب حسام او　　چون اعتبار خاك سپاهان بزنده‌رود
تاهست حق وباطل و سودوزیان رساد　　ازحق بدو عنایت وازاو بخلق سود

بینش

تقی آق اولی متخلص به بینش درجمادی الاولی ۱۳۰۳ . ه ق درطهران متولد گشته وموی سراو از کود کی سفید بوده است پس از تحصیل درخدمات وزارت مالیه برتبه مدیریت وریاست بعضی ادارات نایل شده است درایام شروع مشروطه بانگارش جریده بهلول ومقالات انتقادی جرایدموجب انتباه مردم میگشت ازهنرهای بینش نکته پردازی و ایراد نصایح درقالب شوخی ومزاح است که درطبایع بسیارمؤثر میافتد. درنگارش بعضی جرایدشرکت جسته و اخبار را بصورت مضحك مبدل میکرد ودراین شیوه کار کاریکاتورنویسان ماهررا انجام میداد.

غزل

مرا لیلی وشان دیوانه کردند　　چو مجنونم بعشق افسانه کردند
بخالم پایـ بست حلقهٔ زلف　　اسیر دامم ازاین دانه کردند
زآبادیـ چه بد دیدند خوبان　　که جا دراین دل دیوانه کردند
سر زلفی که چون بی خانمانان　　درآن دلهای مسکین خانه کردند
زعشوه گه بدست باد دادند　　بدست ناز گاهی شانه کردند
زآب کوثرم پیمان گسستند　　ازاین صهبا که درپیمانه کردند
مقام شیخ در محراب و ما را　　مقیم گوشهٔ میخانه کردند
بنور شمع وصل آنان رسیدند　　که مرغ جان خود پروانه کردند
فروزانند همچون شمع بینش　　کسان کزسوختن پروا نکردند

فکاهی

کورکی سر برزده است این روزها بر گردنم
که بود از قطر آن باسر برابر گردنم
سرگران برمن مشو سرمایه دار ازآنکه هست
ازسرت بامایهٔ کورك گران تر گردنم
همچو بار منت دونان بود سنگین و زفت
زانکه ازاین بار خم شد پشت مضطر گردنم
باچنین گردن بود تنگم فکلهایـ فراخ
کهکشان بندم مگر جایـ فکل بر گردنم
همچو اشراف از تواضع گردنم عاریـ شده است
کاش زود این سربزرگی بنهد از سر گردنم
گردنم را این چه باراست ای خدا گوئی که شد
در مشیت مشتبه با اسب و استر گردنم

باچنین کورك که دارد شکل کوهان سطبر
اشتران لوك را سازد مصور گردنم
درد این کورك زبس تلخ است بهر رفع آن
خورد بینش همچو شکر نوك نشتر گردنم

پروین اعتصامی بروین خانم دختر آقای یوسف اعتصامی در ۱۳۲۸ ه . ق . درطهران متولد وباخذ شهادتنامه ازمدرسه امریکائی موفق شده‌است ازبیست سال قبل اشعاراو که بیشترحاوی مضامین اخلاقی و اجتماعی‌است درمجله بهار که ازتأسیسات آقای یوسف اعتصامی‌است انتشار مییافت

درسال گذشته دیوانش که قریب ۵۰۰۰ بیت است با مقدمهٔ جامعی بقلم آقای بهار در طهران بطبع رسیده و مورد تحسین و تقریظ جمعی کثیر از نویسندگان گردید .

تاراج روزگار

نهال تازه رسی گفت بادرختی خشک   که ازچه‌روی‌تراهیچ برگ وباری نیست
چرا بدین صفت از آفتاب سوختهٔ   مگر بطرف چمن آب وآبیاری نیست
شکوفه‌های‌من ازروشنی‌چوخورشیدند   ببرگ و شاخهٔ من ذرهٔ غباری نیست
چرا ندوخت قبای تودرزی نوروز   چرابگوش تواز ژاله گوشواری نیست
شدی‌خمیده‌وبی برگ وبارو دم نزدی   بزیر بارجفا چون توبرد باری نیست
مرا صنوبرو شمشاد و گل شدند ندیم   ترا چه شد که رفیقی‌ودوستداری نیست
جواب داد که یاران رفیق نیم رهند   بروزحادثه غیر ازشکیب یاری نیست
توقدر خرمی نوبهار عهد بدان   خزان گلشن مارا دگر بهاری نیست
از آن بسوختن ما دلت نمی‌سوزد   کزین سموم‌هنوزت‌بجان شراری نیست
شکستگی و درستی تفاوتی نکند   من‌و ترا چو دراین‌بوستان قراری نیست
زمن‌بطرف چمن‌سالها شکوفه شکفت   زدهر دیگرم امسال انتظاری نیست
بسی بکار که چرخ پیر بردم رنج   گه شکستگی آگه شدم که کاری نیست
تونیزهمچومن‌آخرشکسته خواهی شد   حصاریان قضا را ره فراری نیست
گهی گران بفروشندمان و گاه ارزان   به نرخ سود گر دهر اعتباری نیست

هرآن قماش کزاین کارگه برون آید   تمام نقش فریب است وپودوتاری نیست
هرآنچه میکند ایام میکند با ما   بدست هیچکس ایدوست اختیاری نیست
بروزگار جوانی خوش است کوشیدن   چرا که‌خوشتر ازاین‌وقت وروزگاری نیست
کدام غنچه که خونش‌بدل نمی‌جوشد   کدام گل که گرفتار طعن خاری نیست
کدام شاخه که دست حوادثش‌نشکست   کدام باغ که یکروز شوره زاری نیست
کدام قصر دل‌افروز و پایهٔ محکم   که پیش باد قضا خاك رهگذاری نیست
اگر سفینهٔ ما ساحل نجات ندید   عجب مدار که این بحررا کناری نیست

پژمان حسین پژمان فرزند علیمراد امیرپنجه بختیاری است و والده‌اش عالمتاج متخلص به «ژاله» ازخاندان‌میرزاابوالقاسم قائم‌مقام است . پژمان‌درسال ۱۳۱۸ ه . ق . درطهران‌متولدشده پس‌ازطی تحصیلات درخدمت وزارت پست و تلگراف داخل شد ازآثار او منظومه‌های « سیه روز » و « زن بیچاره » و مجموعهٔ « محاکمهٔ شاعر » بطبع رسیده‌است دردوسال‌قبل‌تذکره‌ای حاوی منتخب اشعار دوهزار تن از شعرای قدیم و جدید فارسی زبان فراهم کرده بنام « بهترین اشعار » طبع نموده دیوان حافظ را نیز تصحیح و تحشیه کرده بچاپ رسانده است ازآثارمترجم او « وفای زن » ترجمه از کتاب آدولف نگارش بنیامین کنستان و «آتالا» و « رنه » اثر قلم شاتوبریان منتشر شده است



حسرت

بادلی آسوده اندر کودکی   جایی در دامان مادر داشتم
و زنهال قامت فرخ پدر   سایهٔ فرخنده برسر داشتم

منطقی خاطر فریب و بذله گوی　　شیوهٔ طناز و دلبر داشتم
کار من جز خنده و شادی نبود　　کی خبر از دیدهٔ تر داشتم
نه گرفتاریے نه کاری داشتم
وه چه فرخ روزگاری داشتم

عهد خردی رفت و دست روزگار　　پنجه زد بر چهرهٔ زیبای من
خنده دوری کرد و شادی رخت بست　　آن یك ازلب این یك ازسیمای من
پنجهٔ خونین گردون بر گرفت　　پرده از چشمان نابینای من
کودکی بیقدر و طفلی بینوا　　شد عیان درچشم حسرت‌زای من
کم بها دیدم عیار خویشرا
تیره کردم روزگار خویشرا

خویشتن را تا بزرگ آیم بچشم　　با بزرگان آشنا می خواستم
تا شوم باقدر و گردم ارجمند　　ریش و تسبیح و عبا می خواستم
تاکه برجای پدر گیرم قرار　　مرگ اورا از خدا می خواستم
اندك اندك از پس ده سالگی　　آسمان داد آنچه را می خواستم
بی پدر گشتم ولی باقدر نه
یافتم جائی ولی برصدر نه

اینزمان بر کودکان دارم حسد　　کز تکالیف جهان آسوده اند
در زمین با آسمانی‌روح خویش　　از زمین و آسمان آسوده اند
از جفایے مردم نا مهربان　　نزد مام مهربان آسوده اند
بلبل آسا نغمه پردازی کنند　　کز خیال آشیان آسوده اند
یکجهان شادی پدید از رویشان
خرمی بخش جهانی خویشان

گر نبودیے رشحه ابر امید　　زندگی جز آتش تیزی نبود
آنچه را نام سعادت داده اند　　جز نوای حسرت آمیزی نبود
گر نباشد این خطا ازچشم من　　در جهان رویے دلاویزی نبود
ما کزین دنیا برون خواهیم رفت　　لیك دنیایے شما چیزی نبود
خواب بی تعبیر دیدن تابکی
حسرت بیجا کشیدن تابکی

تقوی

آقای حاج سید نصرالله تقوی از خاندان سادات معروف باخوی درسال ۱۲۸۸ هجری قمری درتهران متولد وپس از تحصیل علوم ادبیه درحوزهٔ درس حاج میرزا حسن آشتیانی بتحصیل منقول ودر مجلس تعلیم میرزا ابوالحسن جلوه بآموختن معقول پرداخت وسه سال درعتبات بتکمیل تحصیلات اشتغال ورزیده پس ازگزاردن حج مسافرتی باروپا کرده در آغاز مشروطه بنمایندگی مجلس شورای ملی و هنگام تأسیس عدلیه بمستشاری و مدعی العمومی دیوان عالی تمیز نایل آمد واکنون رئیس دیوان مذکور است .

علاوه برمشاغل قضائی درمدرسه‌حقوق ودانشکده معقول ومنقول تدریس نموده واکنون رئیس این دانشکده ونایب رئیس فرهنگستان ایران‌است
تقوی درشعر ازسبك‌های ناصرخسرو وسنائی پیروی ودیوان ناصررا تصحیح وتحشیه نموده است ازتألیفات او کتابی است درمعانی وبیان وبدیع فارسی که هنوز بطبع نرسیده است ازاشعارش این ابیات که بشیوهٔ اسکافی است ذکرمیشود :

نوروز

آمد نوروز ساخته چو فریدون　　ازپی ضحاك دی بکیفر تازان
لشگری ازابر تیره کرده وازبرق　　آخته تیغی چو ذوالفقار بمیدان
دی زنهیبش بجایگاه بپیچید　　راست چومرحب زتیغ حیدرپیچان
درچمن و گلستان بداد بدل کرد　　هرستمی را که کرده بود زمستان
از کتف که کشید جبه محلوج　　پس زستبرق برید کرته الوان
گلبن کزدی برهنه بودی ایدون　　دربر دارد قبا زلعل بدخشان
دامن کهساررا که توده بدازبرف　　اکنون آموده بین زلاله نعمان
جمله درختان باغ را که خزان کرد　　ازستم خویش زارو مفلس وعریان
اکنون از لطف نوبهار بپوشید　　خلعت اکنون وجامهای زرافشان
دیوسفیدیے که کرده بود مسخر　　جمله آفاق را زکوه و بیابان
بی‌جدل‌ازهم‌گداخت درکه وهامون　　تاکه علم بر کشید رستم نیسان
زاغ سیه بست دم ز ژاژسرائی　　مرغ سحر باز شد بنغمه غزلخوان

قمری چون رود کی گرفته بکف چنگ
ازبر اورنگ زمردین بسحرگاه
بلبل در پرده نوبهار سراید
با گل سوری بصد نوا بگزارد
این دل شوریده را چه آمد برسر
روزو شبان بی‌قرار نغمهٔ سراید
مرغ سحر ساز کرده نغمه داود
گلبنکان بر نوایے مقریکانند
از نفس صبح همچو ازدم جبریل
مریم دوشیزه گرچه نادره بی‌شوی
درشکم چوب خشك نادره ها بین
باش که نوزادگان بنکهت جانبخش

شعر سرایان بیاد دولت سامان
سرخ گل از سبزکله گشت نمایان
اکنون ازفرّ نوبهار بدستان
شرح غم هجر وسوز عشق بافغان
کاین همه دستان زنای بسته بالحان
گوئی کاین داستان ندارد پایان
باغ بیاراست بارگاه سلیمان
جمله نوان همچو کودکان سبق خوان
حامله گشتند لعبتان گلستان
طفلی آورد نغزآیت سبحان
تعبیه ایدون زلطف دایهٔ بستان
معجز عیسی کنند تازه بدوران

جلوه
۱۲۳۸ – ۱۳۱٤

میرزا ابوالحسن جلوه در ۱۲۳۸ قمری در احمدآباد گجرات متولد شده این خانواده اصلا از نائین وبسیاری ازافرادآن ازعلماو فضلایے معروف بوده اند چنانکه جد اعلای آن مرحوم میرزا رفیع الدین طباطبائی نائینی (متوفی در۱۰۸۳) را شیخ حر عاملی صاحب وسائل در عداد مشایخ اجازه خود ذکر کرده است .



پدر جلوه میرزا سید محمد طباطبائی متخاص بمظهر که در علم طب ماهر و از شعرای زمان فتحعلی شاه بوده وشرح حالش در تذکره انجمن خاقان ضبط است

در ابتدایے جوانی بحیدر آباد سند رفته بمصاهرت وزیر میر غلامعلی خان امیر سند نائل شده است و سرجان ملکم را ملاقات نموده بخواهش او رساله در تاریخ صفویه نوشته است .

پس ازچندی مظهر ازمیر غلامعلی رنجیده بگجرات رفت وجلوه در آنجا تولد یافت نظر باصرار دوستان مظهر هند را ترك کرده درقریه زواره اصفهان ساکن گشت وپس از هفت سال بمرض وبا درگذشت .

جلوه برای تکمیل تحصیلات باصفهان رفته درمدرسه کاسه گران اقامت گزید ورفته رفته بحوزه درس حکماء درآمده درشعب فلسفه سرآمد اقران گردید در ۱۲۷۳ بطهران عزیمت کرد ودر مدرسه دارالشفا حجره گرفت و تاپایان عمر این شهررا ترك نگفت مگر سفریے که باامیر نظام گروسی بتبریز رفت . پیوسته قریب ۷۰ نفر طلبه درمحضر او بتحصیل فنون حکمت مشغول بودند . جلوه همه عمر مجرد میزیست ومازاد معاش یومیه خودرا بفقرا انفاق می کرد اکثر اعیان و بزرگان زمان بصحبت او اشتیاق داشتند شاه مکرر بحجره او میرفته است .

دراواخر زمان درتدریس حکمت مقام اول را احراز کرد وفاتش درشب جمعه ٦ ذیقعده ۱۳۱٤ ومدفنش ابن بابویه است شعرآخر ماده تاریخی که طرب اصفهانی دروفات اوسروده اینست :

«طرب ازحزن پی‌سال وفاتش بنوشت   بوالحسن جلوه کنان شدسوی فردوس برین»

جلوه باوجود تبحر دربسیاری ازعلوم کتاب مفصلی ننوشته است بعضی حواشی براسفار ودیوان مولوی ازاو باقی است (۱)

این دانشمند باوجود اشتغال تام بتحصیل وتدریس شعب فلسفه گاهی بسرودن شعر میل میکرده است . اشعار اورا آقای علی عبدالرسولی فراهم آورده ودر ۱۳٤۸ آقای سهیلی خونساری آنرا بایك مقدمه طبع کرده است درمقدمه سطری چنداز گفتار جلوه راجع بشاعری دیده میشود که عیناً نقل میکنیم .

(اول جوانی رفیق‌دوست و دوست گیر بودم و صحبت ادبا و ظرفارا خوش داشتم و گاه گاه ... شعری میگفتم تاوقتی که مرا ازطرز سخن آگهی حاصل

(۱) این مطالب ازمقدمهٔ دیوان او التقاط شد .

شد و خوب و بد شعررا تمیز میدادم دانستم که خوب گفتن با آنکه چندان فایده ندارد مشکل است وشعر متوسط وپست هیچ . ازاین خیال منصرف شدم)

باوجود این بی میلی وعدم ممارست درشاعری گفتار جلوه را متانت و رزانتی خاص هست ومضمونهای خوب میتوان ازدیوان او بدست آورد . طبعش بیشتر بشعر سبك خراسانی مایل وازآن میان بشیوهٔ ناصر خسرو فی الجمله متوجه است .

تغزل

تاختنی کرد زلف و خال توبرمن — تاختن دشمنان چیره بدشمن
روز سپید مراکه بود چو رویت — خال سیاه تو کرد تیره و ادکن
این سیه تیره رنگهای عجب ریخت — کردرخم چون‌زریرواشك‌چورویین
خال و دهان تو هر که بیند بیند — ظلمت بر چشمه حیات معین
بست مرا زلفکان تو بیکی موی — موی نگوئی که بود بند دوصدمن
موی کجا دارد اینهمه فرونیرو — تاب زحسن تو داشت تعبیه برتن
زلف تومشکین‌فلاخنی است خدائی — سنگ‌فلاخن دل کسان و دل من
سنگ روان‌ازفلاخن‌است وهمیدون — دلها بینم روان بسوی فلاخن

غزل

بهترزلذت‌وصل‌گرممکن‌است حالی — بگذشتن‌است ازدل‌با قدرت وصالی
پرسیدوصل‌خواهی گفتم‌بتاهمین‌است — باشدحرام ومنکردردهرا گرسؤالی
میگفت ناصحم دوش میپوی راه‌دانش — گفتم اگر که بدهد بیدانشی‌مجالی
درجزوجزومعشوق بینم هزار معنی — اما کسان نبینندجززلف‌وخطوخالی
گاهی نهان‌کند رخ گه دوستی بدشمن — آزارجان ماراهردم کند خیالی
خواهی که‌دوست گرددآن‌یاربانوایدل — افتادهٔ ندانی دنبالهٔ محالی
مال‌و کمال خواهندخوبان‌شهرجلوه — قدرت‌نه چون‌نداری نه‌مال‌ونه کمالی

حکمت

علی‌اصغرحکمت پسر مرحوم‌احمدعلی‌مستوفی‌حشمت‌الممالك است و در ۲۳ رمضان ۱۳۱۰ ﻫ . ق در شیراز متولد گردیده است نیاکانش ازاطباء معروف شیراز بوده اند خاصه مرحوم حاج‌میرزا محمد حکیم باشی خلف حاج میرزا علی‌اکبر طبیب که شرح حال آنان در فارسنامه مسطور است .

والده حکمت دختر مرحوم حاج میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه نوه سید علی خان کبیر صاحب شرح صحیفه است .



حکمت درشیراز مقدمات ادبی را در حوزه درس آقاشیخ غلام حسین ادیب معروف‌بلغوی‌وفلسفه را درمحضر آقا شیخ محمود حکیم مشهور بمسجد گنج وسایر فضلاء شیراز فرا گرفت ودر ۱۳۳۳ ﻫ . ق بطهران آمد . مدرسهٔ آمریکائی را طی نموده در سنبلهٔ ۱۲۹۷ شمسی‌وارد خدمت وزارت معارف شده مدیر ادارات مختلف ازقبیل اداره کل معارف و اداره تفتیش کل‌وغیره گردید . در۱۳٤۹ (۱۳۰۹ شمسی) باروپا رفته در دانشکده ادبیات پاریس باخذ لیسانس ادبیات نایل آمده چندی هم درلندن بتکمیل اطلاعات خود در ادبیات انگلیسی اشتغال ورزید .

درشهریور ۱۳۱۲ کفیل وزارت معارف شده ازاروپا بطهران احضارگردید دراسفند ۱۳۱۳ خدماتش مورد توجه شاهنشاهی شده بمقام وزارت ارتقا جست واکنون نیز همین سمت را داراست در هرمقامی که بوده همّ خودرا مصروف اصلاحات اساسی ونشر علوم ومعارف وترجمه و تألیف کتب کرده است چنانکه کتبی که درزمان سابق ازطرف وزارت معارف‌انتشار یافته یابتشویق آنوزارتخانه

طبع شده است بیشتر بکوشش و ترغیب او صورت گرفته است هنگام ریاست تفتیش کل بنشر مجله تعلیم وتربیت که حاوی قسمتهای علمی وقسمت رسمی معارفی بود پرداخت این مجله پس ازچند سال تعطیل مجدداً انتشار یافته ودر نشراصول تعلیم وتربیت جدید خدمات شایان کرده است .

حکمت اگرچه بسیار شعر نمیگوید ولی درحسن بیان ودقت مضامین و فایده موضوعاتی که اختیار میکند گفتارش دارای امتیازاست .

رباعی

در پرتو آفتاب اظلال مبین — درهندسه نقطه بین واشکال مبین
تاچند اسیر ماضی و استقبال — زین هردوجزاین یکنفس حال مبین

یکشنبه ١٤ شعبان ١٣٣٣

بوستان باستان

مرا گفت دانائی این داستان — که بد بوستانی هم از باستان
کهن باغی از عهد مردان کار — تبه گشته از گردش روزگار
درختان فرسودهٔ سالخورد — همه بار خشك وهمه برگ زرد
خمش گشته بلبل درآن کهنه باغ — ولیکن نوا خوان بهر شاخ زاغ
بطرف چمن دیده نگشوده کس — که بگرفته چهر چمن خاروخس
بهر گوشه اش لانه کرده هوام — بهر جانبش دیو گسترده دام
اگر اهرمن ره برانگیختی — درآن باغ از هول بگریختی
قضارا یکی مرغ نغمه سرای — به بستان زعهدی کهن داشت جای
بامید گلهای آن مرغزار — جفا بردی از خار آن مرغ زار
بسودای گل پای درگل بدش — بسا خار هجران که دردل بدش
درآن بوم ویرانه از جور دور — زهربوم شومش جفا بودو جور
هم از بانگ جغد و زآوای زاغ — بدل داشت بیچاره صد دردوداغ
زدیماهش آشفته شد آشیان — مه آذرش آذری بد بجان
سیاوش به توران باغ خراب — بد اورا مه بهمن افراسیاب
گر ازدست گردون جفا بودیش — ولی پای پیمان بجا بودیش

زمهر وطن جان نپرداختی — به تن سوختی باوطن ساختی
بهاران که از فر اردیبهشت — جهان گشت بوسان باغ بهشت
صدای بهاری شد آوازه گیر — جوان شد دگرباره دنیای پیر
چو گیتی جوان گشت و عالم جوان — جوان خواست ایزد کهن بوستان
یکی مرد دهقان دانای کار — برآورد از غیب پروردگار
هنر پیشه دانادلی هوشمند — به نیرو توانا بهمت بلند
نه از کس امید ونه بیمش زکس — که بیم و امیدش زحق بودوبس
چو ایزد برآورد و توفیق داد — به بستان در فرهی برگشاد
به نیروی کوشش ببازوی کار — بیاراست بستان در آن نوبهار
نسیم بهاری چو برزد نفس — گلستان بپیراست از خار وخس
چو نوگشت آئین چرخ کهن — درخت کهن را برافکند بن
به بستان نهال جوان برنشاند — ز رخسار گل گرد غم برفشاند
همه جانب جوی وطرف چمن — بیاراست از سنبل و نسترن
چو برکند از بن گیاه طفیل — فروزنده شد گل بسان سهیل
برهنه چو بد باغ از جور دی — سیه پیکر و زرد رخسار وی
شکوفه یکی جامهٔ از پرند — براندام عریان او در فکند
دگرباره از سوری و ارغوان — بیاراستش جامه از پرنیان
مع القصه آن تیره وحشت سرای — یکی روضه شدنغز و نزهت فزای
مر آنمرغ را بخت فیروز شد — شب هجر او روز نوروز شد
بوصل گلش پا در آمد ز گل — برغم حسودش روا کام دل

زمین عجم کهنه بستان کی — که فرسوده از دست دستان دی
من آنمرغ خوشگوی آن زادو بوم — که دلخونم از جور هر زاغ وبوم
چه خوش بودی ار اندرین نوبهار — که آراسته شد جهان چون نگار
برآوردی ایزد یکی مرد کار — بدانش ستوده بعزم استوار
کهن بوستان را بدادی نوی — گزین ساختی باغ کیخسروی

بکام دل و شادی جـان ما　　بیاراستی ملك ایران مـا

تهران – فروردین ۱۳۰۰

پیام سروش

از چارهٔ کار پرسشی کردم دوش　　درپاسخم این سخن سرائید بگوش
از مایه دانش‌است آباد وطن　　ایمرد وطن پرست در دانش کوش

تهران – ثور ۱۳۰۰

روباه طماع

نور فشان گشت چو زرینه گوی　　روبهکی گشت برون صید جوی
صید چو بر اهل جهان‌است قید　　روبه از آن گشت دلبکار صید
صبحـگهان مهر چو تابش گرفت　　سایه روبـاه فزایش گرفت
گفت تنم تا که چنین سایه داشت　　طعمه باید شتری بهر چاشت
در طـلب اشتر بنهـاد دام　　بخت بسی بیهده سودای خام
تافت‌چو خور ازخط نصف‌النهار　　روبه بی چاره بمـانده نهار
خرد و زبون روبه برگشته روز　　سایه خود دید در آن نیمروز
گفت تنم هست چوزین سایه پست　　موشکی از بهر طعامم بس است
چونکه باشتر نبدش دسترس　　گفت بناچار مرا موش بس
هر که چنین پا نهد از حد بدر　　اشتر او موش شود ای پسر

اسفند ۱۳۰۳ شمیران

خسروی ۱۲۶٦ – ۱۳۳۸ از شعراء و نویسند گان درجهٔاول این‌عهدمحمدباقرمیرزاخسروی کرمانشاهی فرزندمحمد رحیم‌میرزا پسر دولتشاه است که‌در۲٤ ربیع‌الثانی۱۲٦٦متولدودر۱٦ربیع‌الاول۱۳۳۸متوفی شدخسرویے‌دراکثرعلوم متداوله قدیم از صرف و نحو ومنطق وحکمت وفقه و اصول وتاریخ‌وبدیع ومعانی‌وعروض



وغیره بهره کافی داشت و نزد استادان هریك ازاین فنون‌تحصیل منظم کرده بود در شاعری تابع قدما بود قصاید استوار وغزلهای آبدار ازاو مانده است چون در اوایل عمر متوجه خدمت عرفای زمان گردید اکثر اوقاتش در خلوت میگذشت وجزدرمواقعی که خدمات‌دولتی.اوایجاب‌میکرد یا محفلی از دانشمندان تشکیل میشد گرد معاشرت نمی گشت‌در حسن‌خلق وپاکی اندیشه ومحبت وطن و تعصب درطریق دموکراسی و مشروطه واجراء قانون بی‌باك بود وسالها دراین باب رنج برده وعاقبت هم روسهای‌تزاری اورا در هنگام غلبه برناحیه‌غرب دستگیر ودرهمدان محبوس و بطهران تبعید کردند ودر این تبعیدگاه بدرود حیات گفت در راستی گفتار ووفای بعهد و اجتناب از حسد وغیبت جدی بلیغ داشت مردم کرمانشاهان را بقول و فعل اواعتماد تام‌و فرمانفرمایان آن ایالت را بصحبت ومشورت او میلی وافر بود کتب مشهور او از این قرار است

۱ – دیبای خسرویے در تاریخ ادبیات عرب قریب ۳۰ هزار بیت که هنوز چاپ نشده است ۲ – شمس و طغرا ومازی ونیسی وطغرل و همای که افسانه است بسبك رمانهای اروپائی باقلمی بسیار جذاب نگارش یافته وتاریخ دورهٔ اتابکان فارس و اوضاع ایران درعهد مغول وشرح ابنیه تاریخی فارس وغیره از این کتاب استفاده میشود بعلاوه در شیوه قصه‌پردازی این کتاب بزرگ شاهکار روایات فارسی بشمار است در ۱۳۲٦ قمری چاپ شده است ۳ – رساله تشریح‌العلل در عروض ٤ – تذکره اقبال‌نامه در ترجمه شاعران کرمانشاهان که در هنگام حکمرانی اقبال‌الدوله بوده اند ٥ – ترجمه الهیئة والاسلام تالیف دانشمند معظم سید محمدعلی

شهرستانی علاوه براینها چند ترجمه و تألیف مختصر از او بیادگار مانده‌است که هنوز بطبع نرسیده است دیوانش مشتمل برقصاید وغزلیات ودرشهریور ۱۳۰٤ در طهران چاپ شد ،مقدمه مبسوطی از نگارنده دارد . برای تفصیل احوال او مخصوصاً قسمتی که بقلم خودش نگارش یافته است بمقدمهٔ دیوان رجوع شود.

این ماده تاریخ ازآثار طبع آقای ملك الشعراء بهاراست که برسنك مزار خسروی درجوار ابن بابویه نقش شده است :

دریغ ودرد که شه زاده خسروی‌زجهان   برفت وازپس او آه و ناله بی‌ادبی‌است
چوبود مردی آزادجست ازاین زندان   بمردآزاد آنکوگریست گول‌و غبی‌است
بهارشاید اگر درغمش‌خرو شد زار   بحکم آنکه‌خروش بهار زیر لبی‌است
جهان همیشه بآزاد مرد کین‌توزاست   نفور مردم آزاد ازو نه بی‌سببی است
براهل معنی تلخ است اختلاط جهان   که‌سیرتش‌همه‌خاری‌وصورتش‌رطبی‌است
چوبودروح‌خردخسروی‌تحجب جست   که روح‌راصفت وخاصیت بمحتجبی‌است
برفت‌خسروی‌ورست‌ازاین‌گریوه تنگ   بناه جانش اوراد وذکر نیم شبی است
بـد افضلیت او درادب مسلم خلق   گه‌حیات وچنین مرتبت نه بوالعجبی‌است
عجب‌دراینکه‌پس‌ازمرگ‌سال‌تاریخش   درست و راست همان افضلیت ادبی‌است

(۱۳۳۸ هـ . ق .)

ازقصایدی که خسروی در۱۳۳٤ هنگام غلبه‌مصائب برمیهن عزیز سروده‌است این قصیده نقل میشود :

دلا چند زاری براین حال زارت   چه نالی ازاین سختی روزگارت
چه گوئی که بربسته از جور اعدا   زشش سوی برروی راه فرارت
چه باکت که یاران شکستند پیمان   بهشتند برجای بی پشت و یارت
وطن را سپردند آسان بدشمن   بسراندند پس دشمنان از دیارت
ره‌صبرو تسلیم پیمای کاین ره   بمنزل رساند بنـاگاه بـارت
یقین دان که جزروی حرمان نبینی   بدین مردم ار بینم امـیدوارت
ندیدی که صدبار در ناامیدی   فرج ها بدید آمد از کردگارت

بپرورد هفتادسالت بـه نعمت   توخوش خفته غافل زپروردگارت
اگر روزو روزی خداوند بخشد   چه پرواست از قیصرو از تزارت
غم‌خویش کم‌خور که کم مانده باشد   که برتو بگریند آل و تبارت
دمی غم خور ازبهر ایران ویران   که پرورده یك عمر اندر کنارت
برین مادر ناتوان مویه سر کن   وزوبرس آخر چـه شد اعتبارت
چه آمـد بـرآن چهره تابناکت   چهـا رفت بـر طـره تابدارت
کـجا رفت آنقدرت تاج بخشت   چـه آمد برآن زیـور شاهوارت
کـجایند آن زادگان غیورت   که بینند امروز ازاینگونه زارت
دریغا کـه از ناخلف زادگانت   تـبه گشت پـیرایـه افتخارت
کشیدند اندر جبین نیل ننگت   نهادند بر گونـه هـا داغ عـارت
یهـودی منش مسلمین ریائـی   مسیحا صفت بـرده تاپای دارت
زسر بـر فکندند تـاج کیانت   بتارك نهـادند افسر زخـارت
بدشمن سپردند ای مهربان مام   کـه از کین‌برآرند ازسر دمارت
زهرسو چو گرگان درنده اعـدا   فکندند دربره همچون شکارت
ربودنـد از گردن و سینه عقدت   کشیدند از گوشها گوشوارت
زبیگانگان مادرا چند نالم   که کردند خویشان چنین تارومارت
ندانند کاخـر گواهان غیـبی   ازایـن عاق اولاد خواهند تارت
نمانند برجای ازاین خود پرستان   که خندند بر چهرهٔ شرمسارت
شهی را برانگیزد ازغیب داور   که‌چون روز روشن کند شام تارت
براندازد از بوستان بیخ ظلمت   بپردازد ازگلستان خس‌و خـارت
جهان پرزجوراست و بیداد یارب   برانگیز آن دادگـر شهریارت

غزل

دلم باآن پریوش خوش برآمد   که‌سیمش زامتحان بیغش‌برآمد
چواز سودای سودابه بری بود   سیاوش‌سان خوش ازآتش‌برآمد
بدریای غمش چون جان تاریك   فرورفت اینچنین مهوش برآمد
کرامت بین که دل‌با کوه‌اندوه   بمیخانه شدو سرخوش برآمد

چو جانت از حواس و از جهت رست　　زدر بندان پنج و شش بر آمد
بدست رایضی ده کره نفس　　وگرنه توسن و سر کش بر آمد
بجز حرف محبت چون نمیخواند　　دلم زینگونه محنت کش بر آمد
کسی کو دست از جان و دل و تن　　بشست از چنگ کشوا کش بر آمد
بقصد جان زار خسروی بود
ترا هر تیر کز ترکش بر آمد

دانش

تقی دانش که لقب ضیاء لشکر و مستشار اعظم داشته پسر مرحوم میرزا حسین وزیر تفرشی است و در حدود سال ۱۲۸۸ ه . ق . در تفرش تولد یافته است سالها در خدمت میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم و ظل السلطان و ناصر الملك و میرزا علی اصغر خان اتابك سمت دبیری داشته و در ۱۳۱۵ ه . ق ، تذکره صدر اعظمی را در شرح حال شعرای معاصر اتابك نوشته است .

بعـد از شروع مشروطه در عدلیه و دفتر ایالتی فارس بخدمات دولتی اشتغال ورزیده است



دانش در ۱۳۱۹ ه . ق ، کتابی در صورت فکاهت طبع کرده که مشهور بدیوان حکیم سوری است دیگر از آثار او مثنوی نوشتن روان در ذکر سلطنت انوشیروان و فردوس برین بطرز گلستان و مثنوی جنت عدن بشیوهٔ بوستان و تذکره خوش نویسان خطوط هفتگانـه و کتابی در علم بدیع فارسی و بحر محیط در ۱۲ جلد حاوی مباحث اخـلاق واخبار وغیره است دیوانش در حریق رشت طعمهٔ آتش شد . اکنون در طهران بفراهم آوردن دیوان دیگر از روی محفوظات و یاد داشتهای خود مشغول است

در شرح حال خود و ستایش شهنشاه گوید

تنگ شد از شش جهت ساحت میدان من　　بسته شد از چارسوی عرصه جولان من
تا نشکافد زمین از سم خاراشکوف　　میخ حوادث نشست بر سم یکران من
بس بوغا چشم چرخ دید که مریخ او　　بس بتضرع گرفت دامن خفتان من
حال برنج اندر است دست من از آستین　　نك بهراس اندرست پای ز دامان من
سر بی فرمان من داشته فرماندهان　　نیست کنون دست من در پی فرمان من
زانهمه سوداگری از پس هفتاد و اند　　غیر خرافات چند نیست بدکان من
از سطوات جلال بهر سران در سرای　　پای نبود ار نبود رخصت دربان من
درد ز هر سو بتافت پیکر من آنچنانك　　دشمن من بر شتافت در پی درمان من
بال هما برسرم سایه فکن بود حال　　جایگه جغد شد شمسهٔ ایوان من
خرمن فضل مر اهل ادب خوشه چین　　خوان کرم گستران ریزه خور خوان من
مهر خموشی نهاد بردهن شاعران　　تا بسخن لب گشاد طبع سخن ران من
نی بطریق حلول نی بتناسخ بفضل　　ناصر خسرو منم ری شده یمگان من
سطوت من پیل را رکن وقوائم شکست　　نك بی موری دهد لرزه بر ارکان من
من بهنر ذی فنون من ز کجا و جنون　　سلسلهٔ زلف اوست سلسله جنبان من
صابی و عبدالحمید صاحب و ابن عمید　　گسترم ار خوان فضل وافد و مهمان من
من متنبی بشعر امت من شاعران　　صحف سماوی من دفتر و دیوان من
بل بخداوندیم در سخن آئی مقر　　نثر من و نظم من شاهد و برهان من
چرخ دلم را شکست راه من از چاره بست　　کرد چه جبران آن داد چه تاوان من
حام من و بوقبیس گر که بمیزان نهند　　حال دو کفه بدید ز آن وی و ز آن من
بر گذرد از فلك کفهٔ میزان او　　پشت زمین بشکند کفهٔ میزان من
گر بسخن آوری چرخ زبان داشتی　　در صف مدحتگران بود ثنا خوان من
جامهٔ من گوهری است ملك جهانش بها　　کیست که از من خرد گوهر ارزان من
انوری عصر خویش شاعر قطران سخن　　شاه جهان پهلوی سنجر و مملان من
برترم از شاعران من بسخن گستری
بر همه شاهان سر است شاه جهانبان من

ازدیوان حکیم سوری

از آش رشته‌است لبالب تغار ها — وز سوریان نشسته فرازش قطارها
آن‌چمچه های پر شده‌بر دست‌سوریان — مانـند بیاهـا بکف آبیـار ها
آن سیخها بدست گروه کبابیان — ما ند نیزه هـا بکف نیزه دارها
قانـع بکنگریم و بکنگر بساختیم — چون اشتران بادیه بانـوك خارها
چون بار هندوانه ببینم براشتران — خخ میکنم که بگسلد ازهم مهارها
اندرخیال آنکه‌چو بگسسته‌شد مهار — باشد که هندوانهٔ افتد ز بار ها

سوری نه خود منم که دراین شهر چون منند
نـه یك نـه ده نـه صد نـه دوصد بل هزارها

دهخدا علی اکبر دهخدا درسال ۱۲۹۷ ﻫ . ق . درطهران متولد شد پدرش از ملاکین متوسط الحال قزوین بود که چندسال قبل ازولادت او درطهران مسکن اختیار کرده‌وقبل‌ازآنکه‌دهخدا بده‌سالگی‌برسد بدرود حیات گفت دهخدا صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت قدیم را نزد برخی‌ازفضلاآموخت وبصحبت مرحوم آقا شیخ هادی نجم‌آبادی دانشمند شهیر رسید بس ازتحصیل در مدرسه سیاسی سفری باروبا کرده چندی در وین اقامت گزید وهنگام بازگشت نویسندگی روزنامه صوراسرافیل را عهده دار شدمعروفترین‌قسمت های این روزنامه بخش فکاهی آن است که دهخدا آنـرا تحت عنوان«چرندوپرند» بامضاء «دخو» مینگاشت .



دهخدا بعد از بمباردمان مجلس باروبا تبعید شد چندی در باریس و

سویس واسلامبول‌اقامت گزید وبس‌ازخلع محمدعلی‌میرزا بایران آمده نمایندگی مجلس شورای ملی یافت درایام جنگ بین المللی ۲۸ ماه در قراء چهار محال اصفهان متواریے میزیست .

از تألیفات او «امثال و حکم» است که در چهار جلد بزرگ‌بطبع رسیده و حاوی امثال سایره فارسی است این کتاب برای همهٔ طبقات خاصه نویسندگان بسیار سود مند است ومخزنی ازاشعار فصحاء ایران بشمار می آید بزرگترین تألیف دهخدا لغت مبسوطی است که بتشویق وزارت معارف مشغول اتمام آنست این کتاب که‌نتیجه بیست سال زحمت مؤلف است بس ازانتشار نقص بزرگـی را که در ادبیـات و زبان فارسی از نبودن فرهنك موجود است مرتفع خواهد کرد .

حواشی دهخدا بردیوان ناصر خسرو واصلاحاتی که در دیوان منوچهرے کرده بسط اطلاع وتبحر اورا درادب فارسی نشان میدهد از ترجمه های دهخدا کتاب«روح القوانین» و«سر عظمت‌و انحطاط دولت‌روم» تألیف فیلسوف شهیر فرانسوی مونتسکیواست[1] که مثل فرهنگ‌فرانسه بفارسی اوهنوزبطبع نرسیده‌است

دهخدا قریب بانزده سال است که ریاست‌دانشکده حقوق راعهـده‌داراست اگرچه درجوانی شعر بسیار میگفته ودر همه اسالیب‌سخن‌فارسی صاحب دست‌است ولی فعلا کمتر بگفتن شعر صرف وقت میکند این‌ابیات از گـفتار سابق اوست

در سلوکم گفت بنهان عارفی وارستهٔ
نقد سالك نیست جـز تیمار قلب خستهٔ
ازگلستان‌جهان گفتم‌چه باشد سود گفت
در بهـار عمر زازهار حقایـق دستهٔ
از بریشان گوهران آسمان برسیدمش
گفت عقدی ازگلوے مهوشان بگسستهٔ
گفتم این‌کیوان‌ببام چرخ هرشب چیست‌گفت
دیـده بانـی بر رصدگاه عمل بنشستهٔ

---

(۱) L'Esprit des lois. Consideration Sur les Causes de la grandeur et de la decadence des Romains par Montesquieu

گفتم اندر سینه ها این تودهٔ دل نام چیست
گفت زاسرار نهانی قسمت برجستهٔ
روشنی در کاربینی گفتمش فرمود نی
غیر برقی زاصطکاك فکر دانا جستهٔ
در نیازستان هستی بی نیازی هست اگر
نیست جزدر کنج فکرت گنج معنی جستهٔ
چهره بگشا کز گشاد وبست عالم بس مرا
جبههٔ بگشادهٔ بر ابروی پیوستهٔ
گوهرغم نیست جزدر بحرطوفان زای عشق
کیست ازما ایحریفان دست ازجان شستهٔ
دل مکن بد پاکی دامان عفت را چه باك
گر بشنعت ناسزائی گفت ناشایستهٔ

رعدی

غلامعلی آذرخشی متخلص برعدی پسر مرحوم محمد علی افتخارلشکر در ۱۲۸۸ شمسی (۱۳۲۷ هـ . ق) در تبریز متولد شده و پس ازطی مقدمات در مدارس آن شهر بطهران سفر کرده در دانشکده حقوق باخذ لیسانس نایل آمد قریب دوسال ریاست اداره انطباعات وزارت معارف و ریاست دبیرخانه فرهنگستان را داشت و در آبان ۱۳۱۵ برای تکمیل تحصیلات بپاریس رفت



قصیده ذیل که بسبك فرخی سیستانی سروده است از او نقل میشود.

نگاه

ببرادر بیزبانم

من ندانم بنگاه توچه رازیست نهان — که مرآن رازتوان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده است نهانی که در آید ز چشم — یا که دیده است بدیدی که نیاید بزبان
یکجهان راز درآمیخته داری بنگاه — در دوچشم توفروخفته مگر رازجهان
چوبسویم نگری لرزم و باخود گویم — که جهانی است پر ازراز بسویم نگران
بسکه درراز جهان خیره فرو ماندستم — شوم ازدیدن همراز جهان سرگردان

❀❀❀

چه جهانی است «جهان نگه» آنجا که بود — از بدو نیك جهان هرچه بجویند نشان
گه ازاو داد پدید آید و گاهی بیداد — گه ازاو دردهمی خیزدو گاهی درمان
نگه مادر پرمهر نمودی از این — نگه دشمن پر کینه نشانی از آن
گه نماینده سستی و زبونی است نگاه — گه فرستادهٔ فرو هنرو تاب و توان
زود روشن شودت ازنگه بره وشیر — کاین بود بره بیچاره و آن شیر ژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند — نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان
نه شگفت ار نگه اینگونه بود زانکه بود — پرتوی تافته از روزنهٔ کاخ روان
گر زمهر آید چون مهر بتابد بردل — ورز کین زاید دردل بخلد چون پیکان
یاد پر مهر نگاه تو در آن روز نخست — نرود ازدل من تانرود ازتن جان
چوشدم شیفتهٔ روی تو از شرم مرا — برلب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرو ماندهٔ دراندیشه که ناگاه نگاه — جست از گوشهٔ چشم من و آمد بمیان
دردمی باتو بگفت آنچه مرا بود بدل — کرد دشوار ترین کار بزودی آسان
توبپاسخ نگهی کردی و درچشم زدن — گفتنی گفته شدو بسته شد آنکه پیمان

❀❀❀

من بر آنم که یکی روز رسد در گیتی — که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان
بنگاهی همه گویند بهم راز درون — وندر آن روز رسد روزسخن را پایان
بنگه نامه نویسند و بخوانند سرود — هم بخندند و بگریند و برآرند فغان

بنـگارند نشانهـای نـگه در دفتـر   تانـگهنامه چـو شهنامه شود جاویدان
خواهم آنروز شوم زنده و باچند نگاه   چامه در مهر تو‌بردازم و سازم دیوان
بیگمان مهر در آینده بگیرد گیتی   چیره بر اهرمن خیره‌سر آید یزدان
آید آنروزو جهانرا فتد آن فره‌بچنك   تیر هستی رسد آنروز خجسته بنشـان
آفریننده برآساید و باخـود گوید   تیر ماهم بنشان‌خورد زهی سخت‌کمان !

❀❀❀

درچنان روزمرا آرزوئی خواهد بود   آرزوئی که همیداردما کـنون پژمان
خواهم آندم که‌نـگه‌جای‌سخن گیردو من   دیده را برشده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود   گیرم و گویم هان داد دل خود بستان
بنـگه ‌از نما هرچه در اندیشهٔ تست   چـو زبان نـگهت هست بزیر فرمان
ایکه ازگوش‌وزبان‌ناشنوا بودی و گنـگ   زندگی نو کن وبستان ز گذشته تاوان
بانـگه بشنو وبرخوان و بسنج و بشناس   سخن‌ونامه و دادو ستم و سود و زیان
نام مادر بنگاهی بر و شادم کن ازآنك   مرد باانـده خامـوشیت آن‌شاد روان
گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا   بد گهر مادر گـیتی نفروشد ارزان

روحانی غلامرضا روحانی پسر شکرالله متخلص بآزادی در ۱۰ ذیحجه ۱۳۱٤ هـ . ق . درطهران متولد شده است پس ازطی مقدمات تحصیلی وارد خدمات کشوری گردیده واکنون دراداره شهرداری طهران‌است

بیشتر اشعار او انتقاد ازنقائص اوضاع اجتماعی سابق است واخیراً دیوان فکاهیات اوبطبع رسیده است درروزنامه فکاهی امید که متعلق بآقای کاظم اتحاد است اشعار بسیار بامضاء اجنه طبع ونشر کرده است

مابدین درزپی خوردن سورآمده‌ایم   نه پی فاتحهٔ اهـل قبور آمده‌ایم
خوردنی هرچه بودزود بیاور بحضور   کزپی خوردنش‌اکنون‌بحضور آمده‌ایم
درسرسفرهٔ خود اطعمهٔ رنگ‌برنگ   ساز آماده که ماجور بجور آمده‌ایم
ازشکم‌نیست چو نزدیکترامروزبما   بپذیرائی آن از ره دور آمده‌ایم
آن شکم بندهٔ مسکین‌فقیریم که‌خود   بجهان بهر چرانیدن سور آمده‌ایم
بهر ما هیچکسی‌رقعهٔ دعوت ننوشت   قدغن شد که بیائیم بزور آمده‌ایم

لذت ازچشم نبردیم و تمتع از گوش   اندرین عالم‌هستی کرو کور آمده‌ایم
مخفی‌ازما مکنیدآنچه خوراکی باشد   کزپی سورچرانی‌بحضور آمده‌ایـم

داد از دست زنم

شب عید است و گرفتار زن خویشتنم   داد ازدست زنم
اوست‌جفت من‌و من جفت ملال ومحنم   داد ازدست زنم
هم کرپ‌ژرژه‌زمن خواهدوهم چادروال   مـد و فرم امسال
خود نه شلوار بپایم نه لباسی بـه تنم   داد ازدست زنم
گیوه ام پاره شده وین زن عفریتهٔ دیو   کفش‌خواهدازگیو
من‌نه حاجی فرج آقا و نه حاجی حسنم   داد از دست زنم
پای‌من‌ماند‌چوخردرگل‌ودل گشته بریش   اوبفکرقرخویش
گویدم عطر بخر تا که بزلفم بزنـم   داد از دست زنم
مشهدی باقر هیزم شکن امروز زنش   رخت‌نو کرده‌تنش
من نه کمتر ز زن باقر هیزم شکنم   داد ازدست زنم
گـفت‌بهر سر طاسم تو کله‌گیس بخر   مـد پاریس بخر
گفتمش ازهمه‌کس لات‌تر امروز منم   داد از دست زنم
گـفتا گرپول‌نداری زچه‌هستی زنده   من شدم شرمنده
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفنم   داد از دست زنم
گفته بودم که نگیرم زن تا گردم پیر   پدرم گفت بگیر
گفتم این‌لقمه بزرگست برای دهنم   داد از دست زنم
خواست‌جوراب‌فرنگی که برایش بخرم   نبود سیم و زرم
وطنی گر بخرم طرد کند از وطنم   داد از دست زنم
سر جوراب کرم معرکه بر پا کردیم   جنـگ‌ودعوا کردیم
موی‌من کندو تف‌افکند بریش بهنم   داد از دست زنم
گشت از خانهٔ ما شیون و فریاد بلند   دادو بیداد بلـند
مشت زد بردهنم آخ دهنم آخ دهنم   داد از دست زنـم

سرمد سید صادق سرمد فرزند سید محمد علی در طهران بسال ۱۲۸۹ شمسی متولد و پس ازتحصیل بوکالت درعدلیه مشغول شد این اشعار نمونه گفتار اوست .

پایداری و کوشش

مرد داناکار گیتی را نگیرد سرسری / سر فرازی بایدت میباید ازسربگذری
سخت جانی باید اندر زیر بار حادثات / با حوادث برنیاید سستیو تن پروری
مرغ حق شب تاسحر حق حق زد و یاهو کشید / بازبازش صبحدم خون ریخت ازمستکبری
درقبال زور مندان زورمندی لازم است / ورنه طعمه اقویا گردی بجرم لاغری
بابدی گر نیکوی کردی پاداش بدی / بانکویان چون کنی؟ آوخ ازاین بیع وشری
سروری جو تانگیرد خواجهات دربندگی / برتری جو تانجوید برتو ناکس برتری
خون دل بایدخوری چون غنچه درراه کمال / تاشکفته روی گردی همچو گلبرگ طری
سرو راآزادگی ازدولت سرسبزی است / نزتهی دستی که آردزرد روئی بی بری
چرخ همت هر که چنبر کرددرراه طلب / می تنالد هیچگاه ازجور چرخ چنبری
لیس للانسان الا ماسعی گفتند از آن / تاتوانان درسایه سعی وثبات خودخوری
چون ملخ منشین پس زانو چوموران پابکوب / تابدست آید ترا هرچیز کانرادرخوری
ناخدایے کشتی عمرتوخودهستی ونیست / آسمانرا بادبانـی خاصیت یا لنگری
من ندانم از کجائی و کجاخواهی شدن / اینقدر دانم که میبایست راهی بسپری
اختران همچون زمین سرگشته اندا ندرهوا / توچه میخواهی زجرم مشتری نیک اختری
اندرین ره هر کاو پوید نکو جوید نکو / تانکو یابی همی باید که نیکو رهبری
آدمیرا از بهائم فرق عقل ودانش است / ورنه تودرخواب وخورهمرتبهٔ گاو وخری
نی خطا گفتم گرازدوش کسان درزندگی / بر نگیریے بارزحمت ازبهائم کمتری

سعید نفیسی سعید نفیسی فرزند علی اکبر ناظم الاطباء از اولاد حکیم برهان الدین نفیسی صاحب شرح اسباب در ۱۲۷٤ شمسی متولد و پس از اتمام دوره اول متوسطه بقصد تحصیل عازم اروپا شده در ۱۲۹۷ بایران باز گشته در وزارت فوائد عامه وارد خدمت گردیده و مقامات مختلفی راطی کرد در ۱۳۰۸ وارد خدمت وزارت معارف شده دردانشکدهٔ حقوق



ودانشکده ادبیات بتعلیم ادبیات وتاریخ اشتغال ورزید . مقالات او دراکثر مجلات و جرائد انتشار یافته است کتابهایے ذیل از آثار او مستقلا بچاپ رسیده است آخرین یادگار نادر احوال واشعار خواجوی کرمانی ، احوال و اشعار افضل الدین کرمانی . احوال و اشعار رودکی (۲ جلد آن چاپ شده است) ، شرح حال خیام ، شیخ زاهد گیلانی ، پندنامهٔ انوشیروان قابوس نامه ، یزدگرد سوم ، فرنگیس وفرهنگ فرانسه بفارسی

نفیسی فن خودرا شاعریے قرار نداده وشاید در سالهای اخیر اصلا شعری نسروده باشد .

دختران امروز و مادران فردا

ای دختر کان ماه رخسار / وقت است اگر بهوش باشید
پند مـن بیدل دل افگار / بردل بنهید و گوش باشید
غـافل نشوید موقع کار / گر نیش خورید نوش باشید
ای بردگیان نغز دلدار / کوشید که پرده پوش باشید
تا آنکه شوید محرم راز
غره مشوید بررخ خوب / کان نیز چو گل بسی نپاید
جز خلق نکوی وخوی مطلوب / خوبان زمـانه را نشاید
بینید زمانه را پر آشوب / وین ظلم وستم که رخ نماید

جز سعی شما و صبر ایوب از عهده هیچکس نیاید
کارام کنند زمانه را باز
ای دختران رافت آموز در دانش ومردمی بکوشید
در کینه چوبرق‌خانمان سوز با دشمن خود دمی بجوشید
بر قامت دلبر دلافروز جز جامهٔ تربیت نپوشید
تا کی چوعجوزکان بهردوز از جور زمانه میخروشید
کاین رنج نبودتان زآغاز

پیام

ای باد چو بگذری بگلزار این نکته زمن بگو بدلدار
در یاد هنوز داری آیا روزی که گرفت جای گل خار
من بودم و تو بطرف گلشن غیر ازمن و تو نبود دیار
گفتی که خزان رسید آوخ زین پس چکنم بحجرهٔ تار
گفتم که خزان عشق ما نیز روزی بجهان شود بدیدار
امروز که موقع جدائی است زان گفته دلخراش یاد آر
کاندر پس خرمی غمی هست
وندر پس سور ماتمی هست

سنا

جلال‌الدین همائی متخلص بسنا پسرمرحوم میرزا ابوالقاسم طرب ونواده همای شیرازی شاعر معروف است در ۱۳۱۷ ه . ق . دراصفهان متولد شده وپس ازتحصیل مقدمات درحوزه‌درس استاد ان‌وقت بآموختن ادبیات عرب ومعقول ومنقول برداخت در۱۳۴۸ ه . ق . بطهران‌آمده وارد خدمات وزارت معارف شده چندی درمدارس تبریز تدریس میکرد واکنون در دبیرستان دارالفنون بتعلیم ادبیات مشغول است .

از پنج جلد تاریخ ادبیات او دوجلد بطبع رسیده است .

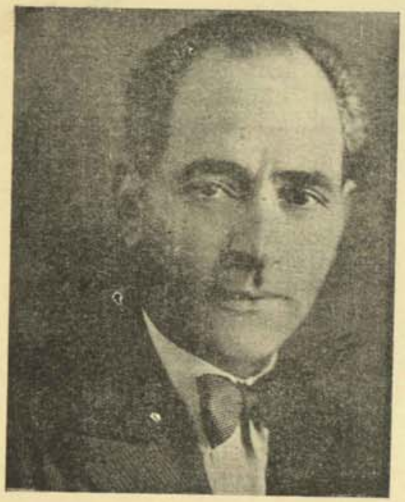
غزل

خبری نیست گرازحال پریشان منش ازچه آشفته بود زلف شکن درشکنش
بی توان برد باسرار دل ازسینهٔ او بسکه‌چون‌جوهرجان‌صاف‌ولطیفست تنش

صبحدم غنچه‌مگرزان‌لب‌خندان‌چه شنید که‌چو گل چاك شد ازتنگدلی پیرهنش
اندرآن بزم که ازروی توگیرندنقاب بیخبر آنکه بود آگهی از خویشتنش
جام بوسیده بمستی لب میگون ترا زان نیاید بهم ازخنده شادی دهنش
هر که جان‌میکنداز‌حسرت‌شیرین‌دهنی گرچه فرهاد نباشد توبخوان‌کوه‌کنش
اندرآن‌ورطه که‌خون‌موج زنددردل‌جام خرقه بس بار گران‌است بدریا فکنش
وصف لعل توسنا گفته مکررنه عجب
طعنه برقند مکرر بزند گرسخنش

شفق

دکتر رضا زاده شفق در ۱۳۱۰ ه . ق . درتبریز متولد وبعد ازتحصیل مدیر مدرسه حیات شد در ۱۳۲۸ نویسنده روزنامه شفق تبریز گردید دررابرت کالج اسلامبول تحصیلات متوسطه رابپایان‌آورده ودرمدارس آنجاچندی بتدریس برداخت در ۱۳۴۰ بایران مراجعت کرده بعد از چند ماه ببرلن‌رفته در دانشکده فلسفه‌بدرجه دکتری نایل شد دکتر شفق فعلا در دانشسرای‌عالی‌طهران



بتدریس فلسفه و ادبیات و تعلیم و تربیت مشغول است زبان آلمانی ، فرانسه انگلیسی وعربی‌را میداند ودر تاریخ و فقه اللغه صاحب اطلاعات جامع است

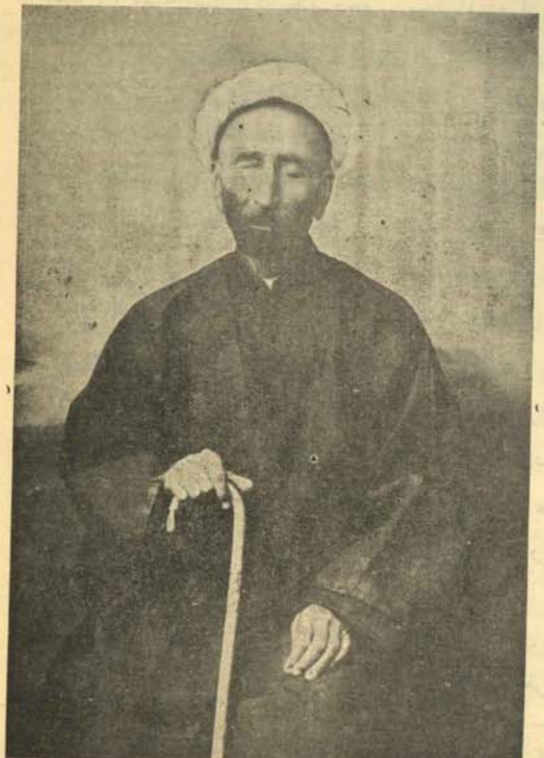
ازتألیفات او تاریخ‌ادبیات ایران و راه رهائی ومجموعهٔ اقتصاد و ترجمهٔ تاریخ مختصر ایران تألیف هودن بطبع رسیده است .

دکترشفق فن‌خودرا شاعری قرار نداده گاهی‌ازروی‌تفنن‌بیتی چند می‌سراید .

بگو ناصح مده پندم گذشت از کار کار من
حدیث عشق کوته‌کن که رفت ازدست یار من
بروز بیکسی همسایهٔ من سایهٔ من بود
ولی آنهم ندارد طاقت شبهایے تار من
خرد گوید توانا مرد باید زنده دل گردد
دریغا دل ربود از من عنان اختیار من
بخواب کود کی قدر صباوت را ندانستم
کنون بینم که خوابی بوده خوشتر روزگار من
بکاخ غم چومرغ تیر خورده آشیان جستم
فغان کرد آشیان از ناله هایے بیشمار من
بهار عمر ایام جوانی بود صد افسوس
گلی نشکفته پامال خزان شد نوبهار من
کتاب عمر شرح جان کنی‌های من‌و دل شد
گهی من درفشار دل گهی دل در فشار من
کنون گمنام و بیخود زیستن خواهم که پنهان شد
بزیر خاك یار نام بخش نامدار من
بیاد وصل تو بر کشور بیگانه خو کردم
بامید رخت یارا صبورے شد شعار من
دمی وارسته از امید دیدارت اگر بودم
گرفتار غم و رنجم نماید کردگار من
بروز هجر تودل باقرار وصل خوش کردم
چه بد پیمان شدم افسوس برمن برقرار من
نه بی‌مهرے شعار تو نه غفلت پیشهٔ من بود
ندانم ظلم تقدیر است یاظلم دیار من
دلا رفتی و درهجر تو دلدارے ازآن جویم
که بهر عشق رفت و میرود دارو ندار من

صبا گر ازوفا روزی سرخاکش گذر کردے
بنه بهر خدا برگ گلی رویے نگار من
مهین پروردگار من دل مادر بدست تست
دل مادر بدست تو مهین پروردگار من
الهی آتش عشقت فروزانتر شود هر روز
زعشقت برنگردم گربسوزد پود و تار من

شوریده حاجی محمدتقی شوریده شیرازیے فرزند عباس از گویندگان (۱۲۷٤-۱۳٤٥ ه.ق) شیرین سخن است دیوانش متجاوز از ۱٤۰۰۰ بیت‌است که



هنوز بطبع نرسیده ازتألیفاتش کتابی است بنام کشف‌المواد مشتمل بر ماده‌تاریخهای بسیار که خود گفته‌است ونیز کتابی‌موسوم به نامه روشندلان. خسروی‌درجلد دوم‌دیبای‌خسروی که تاریخی‌مبسوط ازادبیات‌عرب‌است پس‌ازذکرترجمه بشاربن برد که با وجود کورے در فنون‌ادب‌استادبوده درحق شوریده شرحی‌مینویسد که برای معرفی این شاعر سندی است

استوار بعلاوه نمونهٔ از نثر خسروی وسبك متین دیبای خسروی را نشان میدهد.

« درهر دور از اینگونه اشخاص که وجود آنها دلات بر کمال قدرت خالق آنها تعالی وتقدس کند بظهور آمده چنانکه دراین عصر شاعری در شیراز طلوع کرده شوریده تخلص ملقب ازدولت بفصیح الملك که اونیز از کودکی نابیناشده ودر شش سالگی آبله بینندگان اورا از دیدن اینجهان فرو بسته لکن خداوند قدیر رؤف بعوض آن نعمت هوش وفراست وحفظ و ذکاوتی اورا عطا فرموده که مایهٔ حیرت بینندگان است درسال یکهزار و سیصد وبیست هجری که این بنده را سفر فارس پیش آمد ویرا درشیراز بدیدم ومخالصتی درمیانه پیدا شد علم الله آنچه درحال بشار نگاشته آمد کاملا باحال او مطابق آید خلقاً و خلقاً و منطقاً بااو مشابه است ازقد بلند وچهره مجدر وچشمان عاری ازمردمك وزبانی طلیق وجد وهزلی متین وشیرین وطبعی مزاح ونفسی ابی و جسور و اشعاری بلنداز هر نوع وفراستی هرچه تمامتر ازاغلب علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است بابهره است مانند نحو واشتقاق ولغت تازی وپارسی وتاریخ وعروض وقافیت ونقد الشعر از موسیقی ونواختن بعضی سازها بابهره دارای صوتی ملیح ودلکش اگرچه از خاندان غنا وثروت نبوده لکن بواسطه این هنرها ازپرتو بزرگان و حکام فارس وانعام ورسوم سلطانی مالی کافی اندوخته ووضعی نیکو وعیشی رغید وروزگاری قرین رفاهیت دارد بااینکه اورا عیال واولادی نیست (۱).

چنان گفتند ومن خود گاه میدیدم که تمیز نیك وبد هرچیزرا بقوه لامسه تواند داد حتی جواهرات را بلکه خوبی وزشتی آدمیان را بلمس ادراك کند. موهبتی بزرگتر قوت حفظ است که خداوندش عطا کرده چه اغلب اشعاری که سروده ازبر دارد ودریك شب قصیدهٔ افزون ازپنجاه بیت همه فصیح ومتین وبدیع به نظم آرد ودیگر روز یاپس از ایامی آنرا درحضور ممدوح انشاد کند بی لکنت وسهوی.

خالی از گزاف درشعر مجرد امروز بربیشتر اهل عصر برتری دارد و هرقسم ازاقسام شعررا ازغزل وقصیده ومدح وهجا وفخریه ومرثیت و مجون

۱ – در ۱۳۲۳ هـ.ق. که ۳ سال بعد ازمسافرت خسروی بفارس است شوریده درشیراز تاهل اختیار کرده ودارای ٥ فرزند شد.

وخلاعت درنهایت خوبی واستادی گوید بلکه درانشاد نثر نیز شایستهٔ ستایش است محض نمونه چند شعر ازقصیدهٔ که درمدح یکی ازبزرگان فارس بنظم آورده وتقاضای لباس سیاه محرم کرده مینگارم تاقدرت طبع اوروشن گردد.

اسمش حاجی میرزامحمد تقی وقریب پنجاه سال عمر کرده است. (۱)

گوهر اشک نیم گوهر کان هنرم   الله ای آصف دوران مفکن ازنظرم
درهوای تومعلق شده ام همچو هبا   گرچه اندرهمه آفاق چو خورمشتهرم
گرسلیمان کنندم بخت همان مورتوام   وربگردون بردم باز همان خاك درم
گرببارد بسرم گردون باران بلا   نروم ازسر کوی تو که نقش حجرم
گرچه درخوان کرم روزو شب ایکان عطا   دست احسان توترتیب دهد ماحضرم
لیك چندیست که بی سیم وزرم گرچه مدام   میچکد آب چوسیماب بروی چوزرم
نیستم بسته که گرخندم خوشدل باشم   غنچه ام غنچه که میخندم وخونین جگرم
راستی گوئی سروم که به بستان کمال   بجز ازباد تهی دستی نبود ثمرم
بدرازا چه کشم شعرالاماه عزاست   نیست ازبخت سیه رخت سیه مختصرم
هامحرم شدومن برگ‌زده خواهم شد   زحلی کسوت تا آخر ماه صفرم
می بخواهم شدن اندر سلب عباسی   گرچه بی شك حسنی کیش وحسینی سیرم
جامه چون موی سیاوش بتن درپوشم   بسفیدی بزیم چند مگر زال زرم
بسیه گرد زانفاس شوم جای لباس   کاش بردندی درد که انگشت گرم
ور غلام سیهی داشتمی کشتمیش   پوستش کندمی وکردمی آنگه ببرم
یاشوم دزدو کنم رخت شب ودرپوشم   گربنا گه نرسد ازپی شحنه سحرم
کاش در قالب بخت سیهم میرفتم   تابدانند سیه پوش شبیرو شبرم

۱ – درست ٤٦ سال قمری زیرا که تولد او بنا برمندرجات فارس نامه در ۱۲۷٤ هـ.ق واقع شده است لیکن در شرح حالی که پسران شوریده درمجله ارمغان نوشته اندولادتش درسنه ۱۲۸۰ قید شده وبماده تاریخ ذیل استناد جسته اند که گوید:

از هزار وسیصد افزون بود سال بیست و هفت   کزرهی سال ولادت خواست ماهی دلفروز
گفت کی زائید مامت گفتمش مامم چوزاد   رفته بود ازسال هجرت هفت سال و هفت روز
لیك اعداد جمل را چون نداند ماه من   سال تاریخ مرا گفتن نمی داند هنوز

اما اگر درعبارت « هفت سال وهفت روز » واو عاطفه رابحساب نیاوریم ۱۲۷٤ حاصل میشود

جامه ازبال پرستو کنم وپر کلاغ   گرچه درباغ سخن‌عبرت‌طاوس نرم
درسیه جامه شوم تا که بدانند که من   چشمه آب حیوتم که بظلمات درم
وه از اینگونهٔ بر آبله ماشاء الله   دیده‌ام‌نیست که درآینه خودرا نگرم
خلق‌خندندچومن‌وصف‌رخ‌خویش کنم   خود بگوشم شنوم آخر کورم نه کرم
گوبخندید که گرزشتم درچشم شما   دربر مادرخود خوب‌چوقرص‌قمرم
هر گهم بیند وبوسد بصر بـی نورم   که فدای‌رخ چون‌ماه تونور بصرم
گاه سوزد همی اسپند ودعایم گوید   که هماره بعزیزی زی زیبا پسرم
تابمن روز سه شنبه نرسد آسیبی   شب یکشنبه کند خشت‌فرا گردسرم
طیبت‌است‌اینهمه بالله که مهیاست همه   ازتو کفش‌و کله‌وسیم‌وزروخواب‌وخورم
گربگویم که لبم خشك بود می‌مپذیر   که بتریش گواهند سخنهای ترم
کوچو گیسوی‌بتان عمری‌تاشانه‌صفت   ذکر الطاف تورا موی‌بمو برشمرم
بربدین عرصه ازآن تاخته ام تادانی   که‌بردرخش‌سخن ازدگران تیزترم
من‌نه شوریده شیدایم کاندراین‌عصر   بوالعلاء دگر و ابـن عباد دگرم
هرکجارونهم‌ازطبع‌خوش‌ودولت‌شعر   گربطیبت نبری مفت زمن مفتخرم
نروم سوئی‌ازظل‌تووچون‌خورشید   رفته صیت سخن ازخاور تاباخترم
واقعم درزمی اما چوتو پروازدهی   نسر طایر شوم و بال برآرم بپرم
ازپی‌خصم چوروباه تودرعرصهٔ نظم   بین زبان تیزترازصارم ضیغم شکرم
اندراین‌حضرت لوئی‌تو که‌شوریده‌نیم   که‌چنین‌مدح سگالم که چنین‌مدحگرم
طایرخوش‌خبرم میرسم ازکشورغیب   چامه نظم بـود نامـه فتح و ظفرم

جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف که در سال ۱۳۰۵ ریاست تفتیش‌کل وزارت علوم را داشته اند بـنا برتقاضای انجمن ادبی ایران احـوال شوریده را درمجلس سوگواری ادبی که برپا شـده بود بیان کرده اند آن خطابه درشماره ششم سال هفتم مجله ارمغان مندرج است وما مطالب ذیل را ازآن اقتباس میکنیم .

« شوریده درخانوادهٔ متوسط الحال متولد گردید پدرش مسمی ومتخلص بعباس ازاهل کسب وپیشه بوده ولی ذوق وقریحهٔ شاعری داشته و گاهی شعر میسروده است واز قراری که اونقل‌نموده نسبش باهلی شیرازی صاحب مثنوی

«سحر حلال» منتهی میگرددشوریده درقصیده ای که بمناسبت طبـع آن مثنوی سروده ومطلعش این است (حبذا ازاهلی شیرازی و سحر حلالش) باین‌نکته اشاره کرده است درهفت سالگی آبله چشمان اورا نابینا کرد درسن نه‌سالگی پدرش بدرود زندگانی گفت ودر کـنف حمایت وتربیت خالش قرار گرفت طفلی یتیم و کور ازخانوادهٔ فقیر شروع بکسب کمال نمود و باآنکه طبیعت اورا ازتمام وسایل واسباب پیشرفت محروم کرده‌بود بقوت هوش وقریحه‌خداداد و علوّ همت چندان کوشید که از معاریف شعرا واعیان و متمولین وطن خود شد . . . . درسال ۱۲۸۸ باتفاق خال بمکه رفت ودرسال ۱۳۰۰ درشعر وادب بمنتهای بلوغ رسید وازآن تاریخ ببعد اشعارش دارای استحکام ورزانت‌ولطف خاصی است که اورا یکی ازبزرگان شعرای عصر معرفی میکند درحدود ۱۳۰۹ سفری بـه بنادر کرده وشرح نشستن خودرا در کشتی پرسپلیس و طوفان دریا در قصیده ای بدیع آورده است در ۱۳۱۱ بطهران مسافرت کرده مورد توجه اتابك وپادشاه شده لقب فصیح الملك یافته است قریه بورنجان که ازقراء کوهمره فارس است برسم سیورغال باو واگذار شد درسال ۱۳۲۳ درشیراز متاهل گشته و اخیراً دوفرزند ازوی بوجود آمد که درآخرعمر پدر پیررا روشنائی دل و جبران فقدان دیده بودند . دراین اواخر تولیت وتنظیم تکیه‌سعدیه را درشیراز افتخاراً تقبل نمود وبرای حفظ مقبره استاد بزرگ بسیارزحمت کشید وعاقبت درمقبرهٔ که درجوار مرقد سعدی بنا نهاده بود مدفون شد وفاتش درروزپنجشنبه ششم ربیع الثانی ۱۳٤٥ قمری مطابق ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۵ واقع گردید شوریده یکی ازنوادر جهان بود وهرگاه ازلحاظ مداحی یاهزالی که بحد وفور در اشعار او یافت میشود بعضی براو خرده گیری نکنند میتوان‌وی را بعدازشعرای کور عالم مانند رودکی بخارائی وابوالعلاء معری ومیلتون انگلیسی ذکر کرد هزل وهجوی که درکلمات اوهست وسیله دفاع واسلحهٔ زندگانی او بوده تابتواند از زحمت ابناء نوع مال وجاه خودرا محفوظ بدارد اتفاقاً درحیات او این اسلحه بسیار مؤثر واقع گردید »

این اشعارازقصیده‌ایست که‌برحسب دستورخودآنمرحوم‌چندی قبل از فوتش بر سنگی که برای مزار خود تهیه دیده بود نقش گردید

چون براین درسرو کاراست برحمن رحیم   نه امیدم به بهشت است و نه بیمم زجحیم
گر بود رحمتی ازحق زدوصد حشرچه باك   ور بود رافتی ازشه زدوصدشحنه چه بیم
من تهی دست سوی دوست شدم این عجب است   وین عجبتر که زمن مانده چه درهای یتیم
تنم ازبار گنه چفته تر از قامت نون   دلم ازوسعت غم تنگ تر از حلقهٔ میم
جـای آنست که خیزد همه باران ندم   برسر خاك من ازدیدهٔ یاران ندیم
ای بسا روز که من خسبم وین صبح دمد   که همی بوی بهار آید ازانفاس نسیم
حق آنرا که منت همدم دیرین بـودم   برمگیر ازسر خاکم قدم ای یارقدیم
ای تودارای همه گیتی و دارای خبیر   وی تو دادار همه عالم و دادار علیم
سوی نادان ضریری بگشا چشم کرم   تو که بینای بصیرستی و دانایے حکیم
بر خطا هـای عظیمم بعقوبت منگر   بنگر بر کرم خویش وعطاهای عمیم
گرچه غرق گنهم هم زتو نومید نیم   ناامیدی زتو خود نیز گناهی است عظیم
سال فوتم بربیع دوم این مصرع گشت   شده شوریده بجان جانب منان رحیم

صفی علیشاه
١٢٥١—١٣١٦

حاج میرزا حسن صفی علیشاه اصفهانی درسوم شعبان ١٢٥١ در اصفهان متولد وپس ازشصت وپنجسال در ٢٤ ذی القعده ١٣١٦قمری درطهران متوفی شد مقبره او درخانقاهی است که مریدانش در محلـه شاه آبادطهران ساخته اند جمعی کثیر باو ارادت میورزیدند واورا قطب سلسـله نعمت الـلهی میشناختند . صفی علیشاه مردی دانا وسخن سنج و نیکمحضر و خوش صحبت بوده ومریدانش ازاو کرامتهانقل میکنند طبعی روان و منطقی



استوار داشته است آثار اوزبدةالاسراروبحرالحقایق وعرفان الحق ومیزان المعرفه و تفسیر ودیوان غزلیات وقصاید است که همه بطبع رسیده است مهمترین اثر او تفسیر قرآن است که بنظم آورده وحاوی اشعار خوب ومهیج است . پس ازاو مرحوم علی خان ظهیرالدوله دراین طریقه مقام ارشاد یافت اورا نیزاشعاربسیار هست وچند مثنوی دارد که چاپ شده است

غزل

صبا چو درچمن آورد بوی پیرهنش   درید غنچه گریبان زحسرت بدنش
خیال سرزده آورد درکـنار منش   ولی نیافت پـی بوسه راه بر دهنش
لطافت تن او ناورم بیاد مـباد   که ازتصور عقل آفتی رسد به تنش
زآب ورنگ عذارش نسیم صبح مگر   بلاله گفت که خاطرشکفت درچمنش
مرا بس است تماشای زلف وعارض او   بهل بهشت برین را بسنبل و سمنش
چرا شکـفته نباشد زتاب طـره او   دلی که دید بعمری شکنجه شکنش
به پیش قامتت آنکس که جان سپرد بحشر   قیامت است چو ازتن براوفتد کفنش
بزیر جامه زروح روان لطیف تراست   نموده ایـم بتحقیق امتحـان تنش
بچین زلف تودل برخطا نرفت ولیك   خطـا نموده مماثـل بنافه ختنش
صفی سفر زدوعالم نمودو خود نـگرفت
دلش قرار بجائی کجاست تـا وطنش



صورتگر

لطفعلی صورتـگر پسر مرحوم مـیرزا آقا خان در ١٢٧٩ شمسی در شیراز متولد و پس از تحصیل وارد خدمت مالیه شد ومجله سپیده دم را تأسیس نمود هنگامی که دولت شروع باعزام محصلین باروپا کرد صورتـگر نیز بلندن فرستاده شد بعدازطی تحصیلات ادبی و اقتصادیے بطهران آمده در دانشگاه عهده دار تعلیم ادبیات فارسی و انگلیسی گردید مقالات بسیار در مجلات

وجراید نشر داده و کتابی درتاریخ تطور ادبی انگلستان تألیف کرده است از آثار او ترجمه مقالات باکن انگلیسی واصول علم اقتصاد واصول تجارت انتشار یافته است

کور

چه می‌بینید از این خرگاه والا   شما دارندگان چشم بینا
در این بیدای ژرف خواب مانند   که نه مقطع بود اورا نه مبدا
کجا آرام گیرد تیرو ناهید   کجا دارد مه رخشنده مأوا
چگونه‌است این فلك گرگشت خورشید   گهی چون قیر گردد گه چو مینا
کواکب چون درخش آرند ریزند   بچهرش اشگ چون لؤلؤی لالا
چو در بستان بزیر سایهٔ بید   زنید اندر بلورین جام صهبا
بدانجا کز خلال برك ریزد   بسرتان نور مه سیماب آسا
بدانجا کز فراز شاخ سرمست   بر آرد بلبل شوریده آوا
بدانجا کز نسیم عنبر آلود   شود افسرده‌روح پیر برنا
بدانجا کاورد جعد بنفشه   بمغز اندر شمیم موی حورا
بدانجا کز طربناکی برقصند   پریچهره بتان سروبالا
بدانجا کان چنان بازی کند آب   که نشناسد زشادی کس سر ازپا
بجوی اندر ببوسد ماه پیوست   رخ حورا وشان ماه سیما
شگفتی‌های نغز عالم صنع   اسیر خویشتن سازد شما را
من بی دیده را درخاطر آرید   فرو رفته میان تیره‌دریا
از آن دو گوهر تابندهٔ نغز   سپاس آرید زی یزدان یکتا
دو گوهرداده یزدانتان گران‌سنگ   فروغ آسمانی زان دو پیدا
از آن دواختر پاك جهان بین   نباید داشت بدبینی تمنا
سراسر لطف و زیبائی توان دید   فراز پهن گیتی آشکارا
در آثار بدیع عالم صنع   بچشم بد نباید دید حقا
بجائی کایت عصمت پدید است   بناپاکی نشاید دید آنجا
که نابینا زمرد دیده ناپاك   بسی والا تر آید پیش دانا

عارف
۱۳۰۰—۱۳۵۲

چون درآثار پروفسور ادوارد برون ذکر میرزاابوالقاسم قزوینی متخلص بعارف مکرر آمده است وشرح حال او بقلم خودش درمقدمه دیوانش که دربرلن بطبع رسیده مفصلا قید شده است در این جا ازتفصیل خود داری می کنیم تولد او در حدود ۱۳۰۰ ه . ق . در قزوین اتفاق افتاده است .



هنر عارف درساختن تصنیف بود که علاوه برمحسنات موسیقی ازنظر بیان وقایع زمان وتهیج حس وطن پرستی دردلها بسیار مؤثر میافتاد ازاین سبب باوجود تند خوئی و غمناکی و گوشه گیری اهل ذوق را بدیدار اواشتیاقی تام بود وبامید اینکه برسر حال آید و تصنیفی سراید تلخی محضرشرا چون شکر می چشیدند گاه اتفاق میافتاد که شبی تا بامداد بااو بودندوجز عبارت « ای داد بیداد » از او شنیده نمیشد و وقتی پیش می آمد که مجلس را ازشور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان بوجد و طرب می‌افکند .

در سالهای آخرین عمر غم واندوه او شدت گرفته در همدان انزوا گزید وهمان جا دربهمن ۱۳۱۲ بدرود حیات گفت . اگرچه گفتارش ورد زبانها ومشهوراست غزل وقطعه ای ازاو نقل میکنیم .

غزل

داد حسنت بتوتعلیم خود آرائی را   زیب اندام تو کرد اینهمه زیبائی‌را
قدرت عشق‌تو بگرفت بسرنیزهٔ حسن   طرفة العین زمن قوهٔ بینائی‌را
هم مگر فتنهٔ چشم توبخواباند باز   در تماشای تو آشوب تماشائی‌را
ای بت شرق بنه پا باروپا تاپای   بزمین خشگد بت های اروپائی‌را
کرده سودای سرزلف تودیوانه ترم   چه نهی سربسراین آدم سودائی‌را

فقط اندوخته درعشق شکیبائی بود   کرد تاراج غم عشق شکیبائی را
دل بدریا زده سرراه بیابان بگرفت   سرصحرائی من بین دل دریائی را
بی کسی خضرره‌عالم وحدت‌شدوهیچ   کس نیابد بـه ازاین عالم تنهائی را
اغلبم جابسر کوچه بی سامانی است   باچنین جاچه خورم غصه بی‌جائی را
منحصرشدهمهٔ دارو ندارم بجنون   درچه ره خرج کنم این‌همه دارائی را

درجشن سال شصتم عمر پرفسور برون گفته است

بسال شصتم عمرت نوید جشن رسید   بمان که بعد صدوبیست سال‌خواهی‌دید
که روی‌علم وادب همچوموی‌صورت‌تو   به پیش اهل‌هنر ازتوگشته روی سفید
بکشت زار ادب تابشصت سال دگر   زخرمن ثمرات توخوشه بایـد چید
بلوح خاطر ایرانیان بنام برون   نوشته باخط بر جسته کالسعید سعید
هرآنچه مانده زعهد من است تقدیمت   نمودم اربتوان عهد را بکس بخشید
توجاودان بجهان زنده باش‌وعلم وادب   چو خضر زآب حیات توزندهٔ جاوید
کدام جان که بشعروادب نشد زتوشاد   کدام دل که سرمو زدست تو رنجید
بقدر عارف کس نیست قدردان برون   مگر کسی که تواند بقدر او فهمید

عبرت

میرزامحمدعلی‌مصاحبی‌متخلص بعبرت
در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در
اصفهان‌متولدشدا کنون درطهران‌مقیم ومشغول
تدوین‌تذکره‌مبسوطی‌ازشعرای‌معاصر است بنام
«مدینةالادب» شیوهٔ او غزل‌سازیست ودرنوشتن
انواع خط خاصه نسخ مهارتی کامل‌دارد .
منتخب غزلیاتش بطبع رسیده است



غزل

صبا غباری ازآن‌آستان بما آورد   برایے مردمك دیـده توتیا آورد
به بینوائی ما دید و کیمیای مراد   زخاك درگه میخانه بهر ما آورد

چرا زدست دهم دامن دعای سحر   که دوست را بکنارمن این دعا آورد
هوای‌امن‌وسلامت زسر برفت آنروز   که عشق بر سرما فتنه وبلا آورد
برفت‌جان‌ودل‌وعقل‌وهوش‌ودانش‌ودین   ببین که برسرما عاشقی چها آورد
کشید جذبهٔ عشقم زکعبه رخت بدیر   ببین مرا بکجا برد واز کجا آورد
مرانخواست اگردوست‌رندوباده‌پرست   میان حلقهٔ دردی کشان چرا آورد
ازآن‌زمیکده بیرون نمیروم که ببرد   کدورت‌ازدل من باده وصفا آورد
دعای دولت پیرمغان وظیفهٔ ماست   که حق‌بنده نوازی نکو بجا آورد

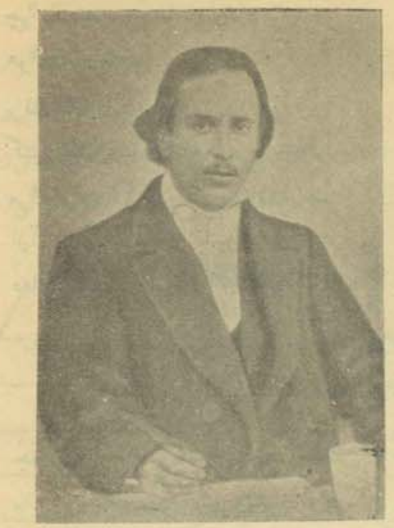
بملك هردوجهان عبرت التفاتش‌نیست
کسیکه ازدوجهان روی درخدا آورد

چون‌نور که‌ازمهرجداهست‌وجدانیست   عالم همه آیات خداهست‌وخدا نیست
ما پرتو حقیم ونـه اوئیم و هـم اوئیم   چون‌نور که ازمهر جداهست‌وجدانیست
هرجا نگری جلوه‌گه شاهدغیبی است   اورا نتوان‌گفت کجاهست و کجا نیست
در آینه بینید اگر صورت خود را   آنصورت آئینه شما هست وشما نیست
این نیستی هست نمارا بحقیقت   دردیده ماوتـو بقاهست و بقـا نیست
جان فلکی‌را چو رهید از تن خاکی   گویند گروهی که‌فنا هست وفنا نیست
هرحکم که او خواست براند بسر ما   ماراگر ازآن‌حکم‌رضاهست‌ورضا نیست
ازجانب ما شکوه وجور از قبل دوست   گرنیك ببینیم خطا هست وخطا نیست
کوجرأت گفتن که خطا و کرم او   بردشمن‌وبردوست‌چراهست‌وچرانیست

بی مهری و لطف از طرف یار بعبرت
ازچیست ندانم که رواهست. وروانیست

عشقی
۱۳۱۲—۱۳۴۲

میرمحمد رضا عشقی پسر حاج سید ابوالقاسم کردستانی‌در ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۱۲ هـ. ق . درهمدان تولد یافته است ودرایام جنگ بین المللی باسلامبول هجرت گزیده چندی درداراالفنون بابعالی بمجالس درس حاضر میشده است .



عشقی در ۱۳۳۹ جریده قرن بیستم را نشرداد در ۱۳٤۲مجدداً این روزنامه را درطهران منتشر کرد در روز آخر ذیقعده ۱۳٤۲ ه . ق . بدست دو نفر ناشناخت مقتول وجسداو درابن بابویه حضرت عبدالعظیم مدفون گردید عشقی معلومات کافی در ادبیات نداشت وخود نیز عمداً ازممارست آثار فصحای قدیم خودداری میکرد ولی در گفتار او مضامین نوبسیار است دیوانش بطبع رسیده است

غزل

زاظهار درد درد مداوا نمیشود   شیرین دهان بگفتن حلوانمیشود
درمان نما نه غیظ که باپا زمین زدن   آن بستری زبستر خود پا نمیشود
من روی پاك سجده نمایم توروی خاك   زاهد برو معامله ما نمیشود
ضایع مسازرنج ودوای خود ای طبیب   دردیست درد من که مداوا نمیشود
جانا فراز دیدهٔ عشقی است جای تو   هرجامرو ترا همه جا جا نمیشود

ایدآل

اوایل گل سرخست و انتهای بهار   نشسته ام سر سنگی کنار یکدیوار
جوار دره دربند و دامن کهسار   فضای شمران اندك ز قرب مغرب تار
هنوز بد اثر روز برفراز اوین
نموده دربن که آفتاب تازه غروب   سواد شهر ری ازدور نیست پیدا خوب
جهان نه‌روزبود درشمر نه‌شب محسوب   شفق ز سرخی نیمش بیرق آشوب
سپس ززردی نیمش پردهٔ زرین
چو آفتاب پس کوهسار پنهان شد   ز شرق از پس اشجار مه نمایان شد
هنوز شب نشده آسمان چراغان شد   جهان ز پرتو مهتاب نور باران شد
چونوعروس سفیداب کرد روی زمین

دوماه رفته ز پائیز و برگها همه زرد   فضای شمران از باد مهرگان پر گرد
هوای دربند از قرب ماه آذر سرد   پس ازجوانی پیری بود چه باید کرد
بهار سبز بـه پائیز زرد شد منجر
بتازه اول روزست و آفتاب بناز   فکنده دربن اشجار سایه های دراز
روان بروی زمین برگها ز باد ایاز   بجای آن شبیم بر فراز سنگی باز
نشسته ام من‌و از وضع روزگار بکر
شعاع کم اثر آفتاب افسرده   گیاهها همگی خشك و زرد وپژمرده
تمام مرغان سر زیر بالها برده   بساط حسن طبیعت همه بهم خورده
بسان بیرق غم سرو آیدم بنظر

« عطاء »

حسین سمیعی متخلص بعطاء (ادیب السلطنه) از خانواده قدیم ومعتبری است که درتبریز و گیلان و طهران حائز مقامات عالی بوده‌اند



احوال این دودمان را حسینقلی خان سلطانی کلهر که از فحول شعرای قرن گذشته است دررساله موسوم به تحفةالحسینیه شرح داده است .

عطاء در ۱۲۹۳قمری در رشت متولد شده و ایام طفولیت و جوانی را در طهران و کرمانشاهان بسر برده و در این دو شهر تحصیلات خود را بپایان

آورد درسال ١٣١٨ پدرش میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه وفات یافته واو مصدر مشاغل دولتی شده است ازجمله مقامات عطاء درخدمات دیوانی مدیریت وزارت خارجه وداخله ووکالت مجلس ومعاونت ریاست وزراء ووزارت داخله وفوائد عامه و عدلیه و حکومت طهران و ایالت آذربایجان و ریاست دربار سلطنت پهلوی است

سمیعی باسایر مهاجرین درایام جنگ‌بین‌المللی باسلامبول رفته و پس از پنج سال بایران باز گشت در همهٔ این مقامات سمیعی خدمات خود را بانهایت درستی و خلوص انجام داده و اوقات فراغت را بمطالعه کتب و معاشرت ادباء و گفتن شعر صرف کرده است . بطوریکه از نمونه ابیاتش ملاحظه میشود در این رشته کمال مهارت و تتبع را دارد از تالیفات اویکی‌رساله جان کلام است دیگر رسالهٔ دردستور زبان فارسی که هنگام تدریس درمدرسه سیاسی تحریر کرده است دیگر جزوهٔ موسوم به آرزوی بشر که دراسلامبول بمناسبت متارکهٔ جنگ و پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوریهٔ امریکا بنظم آورده و بچاپ رسانیده است این رساله را در خرداد ١٣١٥ مجدداً طبع و نشر نموده اند مدتی انجمن ادبی طهران در تحت ریاست او اداره میشد

مثنوی

شنیدم نکته سنج هوشمندی   که بد دارای افکار بلندی
سؤالی طرفه از دانشوران کرد   بخود مشغول فکر دیگران کرد
که بر گویند خوبی‌درجهان چیست   کسی کش‌خوب‌بتوان گفت‌خودکیست
سؤال الحق سؤالی دلپسنداست   بر ارباب معنی سود منداست
ولی اندك تأمل کرد باید   جوابی بایدش دادن که شاید
که خوبی در جهان بسیار باشد   ولی تفکیك آن دشوار باشد
تمیز ذوقهای این و آنست   کهاندرخوب وبد حکمش‌روان‌است
ولی چون ذوقها بر یك نهج نیست   که یارد گفت خوبی درجهان‌چیست

یکی در پیش چشم من خوش آید   که در چشم رفیقم بد نماید
زیك چیز این تفاوت را که در یافت   که اینش خوب وآنش خوبتر یافت
نمودم من در این مبحث بسی فکر   که تا جویم جوابی ساده وبکر
بسی دربحر فکرت غوطه خوردم   بقعر این حقیقت پی نبردم
ولی یك نکته از شیخ شبستر   مرا آمد در این معنی بخاطر
که آن شیخ موحد پیر ممتاز   چنین فرموده اندر گلشن راز
جهان‌چون‌خط وخال‌وچشم‌وابروست   که هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست
بود کاین نکته پیش اهل تمییز   در اول‌بار افتد حیرت انگیز
ولی گر غوری اندر وی نمایند   بخوبی این معما را گشایند
که آن مرد بزرگ نکته پرداز   یکی تحقیق خوش کرد اندرین‌راز
که گرهرچیزرا نیکو شمرده است   بجای‌خویش بودن شرط کرده‌است
چو هر چیزی بجای خویش ماند   ملامت گو بر آن طعنی نراند
ولی هر کس ززی خود بدر رفت   نبی فرمود خونش بر هدر رفت
اگر نقاش آهنگر نگردد   ستمگر معدلت پرور نگردد
اگر کوری بکحالی نخیزد   زمین گیری بحمالی نخیزد
نگردد مرغك خاکی شناگر   نگردد مرد مفلس کیمیاگر
نگیرد خار چون گل دامن باغ   نه چون بلبل غزلخوانی کند زاغ
سخن نا پخته ننویسد جریده   نگوید طفل ابجد خوان قصیده
سیاست در کف جاهل نیفتد   که چون خرزابلهی درگل نیفتد
نگردد مرد روحانی سیاسی   نپوید جز طریق حق شناسی
سیاسی نیز روحانی نگردد   مذبذب شیخ ربانی نگردد
هم از این گونه هرچیزی کم‌و بیش   بماند در حدود وحالت خویش
درست این مغز بیرون‌آیداز پوست   که هرچیزی بجای‌خویش نیکوست



غمام

محمد یوسف زاده متخلص بغمام در رجب ۱۲۹۲ ه . ق درنجف متولد شده وپس از یازده سال اقامت درعراق بهمدان بازگشت ازتاسیسات او انجمن اتحاد و جریدهٔ الفت است دیوانش دردوجلدچاپ شده واکثر غزلیات مطالب عارفانه و مضامین نیکو درکلام او بسیار است

از غزلهای اوست

غزل

هرچند مرا ازدوجهان بیش و کمی نیست   باوصل توام دردوجهان هیچ غمی نیست
گویند که باغ ارمی هست بعالم   گر هست رخ تست و گرنه ارمی نیست
آنرا که بزلف تو دل آویخته باشد   گر ملك جهانش رود ازدست غمی نیست
عدلست سراپای تو ای حاکم عشاق   گر جان بدهی ور بستانی ستمی نیست
حق دارم اگر بیشتر از حد کنم افغان   دل دادن و نومید شدن درد کمی نیست
بر فرض که یوسف بدراهم بفروشند   آیا چکند آنکه بدستش درمی نیست
مردند گدایان بتمنایِ نوائی   گوئی که دراین مرحله صاحب کرمی نیست
باهستی خود میخرم امروز اگر هست   جائی که درآن نام وجود و عدمی نیست
بیهوده غمام از غم دل میکنی افغان
هرگز پی اینشام سیه صبحدمی نیست

رخت بدیدهٔ من دلفریب میآید   چو آشنا که بچشم غریب میآید
هزار بار مرا جان بلب رسید ازدرد   در انتظار که اینك طبیب میآید
چگونه بیتو تواند دلم گرفت آرام   که گفت کز دل بیدل شکیب میآید
بسوخت جان محبان زتاب آتش شوق   درین امید که روزی حبیب میآید
نه باغ دیده و نه باغبان تواند دید   گلی که در نظر عندلیب میآید

بحیرتم که چسان کام دل تواند یافت   کسی که از لب او بی نصیب میآید
علاج شورش دیوانگان عشق غمام
کجا ز دانش و عقل و ادب میآید

فرات

عباس فرات فرزند آقامحمد کاظم در۱۳۱۲ ه . ق در یزد متولد وبعد ازتحصیل دراصفهان وطهران وارداداره امنیهشد . فرات منشی انجمن ادبی ایران وشیوهٔ او غزلسرائی است

غزل

همت ار یاری کند کام از جهان خواهم گرفت
داد خود را از زمین و آسمان خواهم گرفت
چرخ اگر بامن مخالف دهر اگر با من بکین
داد خودرا هم ازاین و هم از آن خواهم گرفت
رو بخوان تاریخ و بنگر از جهان مردان کار
کام خود را چون گرفتند آنچنان خواهم گرفت
چون همی پرواز من در اوج سعی و همت است
کی بهرویرانه چون جغد آشیان خواهم گرفت

قطعه

گر شود برگ درختان گاه سرخ و گاه زرد
حکمتی باشد از این سرخی و زردیِ درمیان
این دو رنگیها دلالت میکند بر طبع دهر
وین تلون هست اوضاع جهان را ترجمان
میدهندت پند هردم زین دورنگی شاخ و برگ
با زبان حال می گویند باغ و بوستان
دل بر این دهر پر از نیرنگ افسونگر مبند
درس عبرت از ورق گردانی گردون بخوان

رباعی

از مکنت و مال بر کناریم و خوشیم
در گلشن روزگار خاریم و خوشیم
مردم همه چیز هستشان غیر خوشی
وین طرفه که ما هیچ نداریم و خوشیم



فرخ سید محمود فرخ پسر میرزا سید احمد جواهری در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۱۴ ﻫ . ق . در مشهد متولد گشته و تحصیلات خود را درآن شهر بپایان برده‌است در ۱۳۴۵ سفری بعراق عرب ودر ۱۳۴۸ سفری باروپا کرده است .

اکنون بریاست دفتر آستانهٔ رضوی منسوب است .

غزل ورباعیهای ذیل از گفتار اوست .

غزل

درجهان هرآفریده کز نژاد آدم است — هرزمانش آرزوئی و هوائی هردم است
لیك تامن بوده ام یك آرزو پرورده ام — وان بگویم چیست یاری باوفا ومحرم است
ایدریغا کانچه اندرعمرخود در اینجهان — آرزویش میکنم یانیست هرگز یا کم است
فکرتم بگشود ازهرراز درلیکن مرا — بررخ فکرت ازاینده باب بندی محکم است
عشق باخواری چراهمزاد گردیده‌است ونیز — خوبروئی ازچه روبا بیوفائی توام است
خوارتردارد ترا ازهرچه هست اندر جهان — آنکه نزد توگرامی تر زجملهٔ عالم است

بردل خوبان دوام مهرنیز آن سان بود — کز برخورشید سوزنده ثبات شبنم است
فرخ آری عشق وخواری همسریکدیگرند
بانکوئی نیز باری بیوفائی همدم است

رباعی

دور ازتو صبوری نتواند فرخ — بیتو شب و روز خود نداند فرخ
خواهی تو اگر زنده ببینی بازش — زود آی که بس دیر نماند فرخ

ای باخبر ازعشق درون دل من — افزون چکنی غم فزون دل من
خون دلم ازدیده رود چون تو روی — ازدیدهٔ من مرو چو خون دل من

اکنون که شدی عزیز من خوار کسی — وامروز که گشتهٔ گرفتار کسی
شب چونکه زتاب عشق چشم تو نخفت — یاد آر زدیدگان بیدار کسی

فروغی ابوالحسن فروغی فرزند مرحوم محمد حسین خان ذکاءالملك اصفهانی است که از دانشمندان وشاعران معروف بوده است

تولد ابوالحسن فروغی در ۱۳۰۱ ﻫ . ق . درطهران واقع شد پس از تحصیل علوم



قدیمه وجدیده بتدریس تاریخ و جغرافیا مشغول گشت دارالمعلمین عالی که فعلا دانش سرای عالی نام دارد واز مؤسسات عالیقدر معارفی است بیشتر بکوشش فروغی درایامی کدریاست آن مدرسه را داشت رونق گرفت مجله فروغ تربیت را تأسیس نمود از کتب او مثنوی شیدوش و ناهید و رسالهٔ سرمایهٔ سعادت ورساله اوراق مشوش منتشر گردیده است

فروغی درسالهای اخیر چندان بگفتن شعر میل نمیکند وتوجه

خودرا بتألیف کتب فلسفی معطوف داشته و دراین باب صاحب فکر ومسلك خاص است امسال کتابی بزبان فرانسه از تألیفات او درپاریس منتشر گردیده است که خلاصهٔ ازعقاید فلسفی واجتماعی اوبشمار است . (۱)

فروغی چند سفر باروپا رفته‌ودرکنگره‌های علمی وادبی شرکت جسته‌است تاسال گذشته نمایندگی دولت شاهنشاهی را درسویس ودرجامعهٔ ملل داشت حال درطهران سمت استادی دانشگاه وعضویت فرهنگستان را دارد .

غزل

دل دیوانهٔ من دشمن آرام خود است   کام میجوید وهم خصم همه کام خود است
بوالعجب مرغ دل شیفته برنقش خیال   کان خیالش همگی دانه وهم دام خود است
گام بردار و فرو باز میاور بهوس   که هرافتاده بسر ازغلط گام خود است
غیر عشاق که آتش زن هرایامند   هنرش دستخوش شیوهٔ ایام خود است
شد جهان‌بین دل‌دانا که بخود هیچ ندید   نیست جم را نظرار شیفتهٔ جام خود است
دید درآینهٔ جام که جز نیستیش   نیست این دل که نه درفکر سرانجام خود است
هر که در مطبخ خالیگر ایام نشست   لاجرم سوخته جان ازطمع خام خود است
گر فروغی است شکایت همه ازروز وشبش
رنجش ازنالهٔ صبح وتفس شام خود است

من ازاین متاع دنیا بجوی نظر ندارم   درسروری نگویم سر درد سر ندارم
توو کوشش زیادت من وعزلت وقناعت   که تودردسر پسندی ومن این هنر ندارم
نه ریاوزهدوسالوس ونه کوس عیش وعشرت   که امید کامرانی زفسون وشر ندارم
من اگر بذکر تسبیح نجات خود نجویم   نه که غافل ازخدایم که زخود خبر ندارم
بخدا پناهم ازخود که براز گناهم ازخود   بجز اعتراف زشتی هنر دگر ندارم
چکنم اگر تنالم زشکسته بالی خود   چوهوای سدره‌ام هست ولیك پر ندارم
صنما جمال وخوبی بی اختفا نباشد   توبجلوه آی ومنگر که من آن بصر ندارم
تو بیا که هر که آید بجز از تو خوب ناید   که درون چشم گریان چوتویك گهر ندارم
لب تولطیفه آموز خرد بود و گرنه   طمع عسل نبندم هوس شکر ندارم
زکشاکشم چه‌حاصل چوپی هلاك عاشق   بکمر زنی تو دامان و رهی کمر ندارم

(۱) Civilisation et Synthèse



فلسفی نصرالله فلسفی پسر مرحوم نصرالله مستوفی در ۱۲۸۰ شمسی درطهران متولد شده در مدارس آلیانس فرانسه ودارالفنون تحصیل کرده پس ازچندسال خدمت دروزارت پست وتلگراف وعدلیه بوزارت معارف منتقل و اکنون در دانشکده ادبیات عهده دار تدریس تاریخ است . فلسفی درسالهای اخیر بیشتر اوقات را بـه تحقیق تاریخ مصروف میکند از آثار نظمی او منظومه بیچارگان ترجمه ازویکتور هوگو نشر شده است رمان ورتر وتاریخ تمدن قدیم تألیف فوستل دوکولانژ و سلطنت قباد ومزدك تالیف کریستن سن‌را ترجمه کرده است . تاریخ روابط ایران و اروپا درزمان صفویه وتاریخ‌عمومی درقرون معاصر ویکدوره جغرافیای مفصل ازتالیفات اوست تاریخ سلسله غزنوی را که تازه نگاشته هنوز بطبع نرسانیده است در ضمیمه مجله تعلیم و تربیت یکدوره اصول تعلیم و تربیت بقلم او نشر شده است مجلات پست و تلگراف و تعلیم و تربیت و مهر بمدیریت او انتشار یافته است

افسانه عمر

خواهم که دل از حیات برگیرم   زین کشور نیستی سفر گیرم
وین عمر قصیر سست بنیان را   مردی کنم و قصیر تر گیرم
پروانه بروی گل قرارش نیست   من از چه بروی گل مقر گیرم
پروازاگر که بال و پر خواهد   از همت مرگ بال و پر گیرم
اندر پی نام روز و شب تا چند   دنبال فضیلت و هنر گیرم
وز آتش عشق این و آن تا کی   یا قوت روان زچشم تر گیرم
تا جان نرهد ز تنگنای تن   روز و شب عمر برهگذر گیرم
برخی شبهم کز اختران هر شب   راهی سوی عالم دگر گیرم

با همت دیده نقشی ز هستی ... بر لوح امید از آن صور گیرم
چون پرده زروی چرخ بر گیرند ... ز اسرار نهفته پرده بر گیرم
گویم که بلند آسمانا چند ... بر گیتی بست خواب وخور گیرم
وین بیدبن تهی‌میان تا کی ... آراسته سرو کاشمر گیرم
بس گردش روزو شب دلم فرسود ... چند این ره رفته را زسر گیرم
وز حسرت گوهرانت ای گردون ... از قلزم دیدگان گهر گیرم
برگیر مرا ز خاك تا یکدم ... این زهره چنگزن ببر گیرم
وین قاب گداخته زانده را ... از تیر شهاب نیشتر گیرم
وآن کلك که جز خلاف ننگارد ... زین کهنه دبیر خیره سر گیرم
بسیار شباکز آسمان شبگیر ... با دیدهٔ خون چکان نظر گیرم
وز حسرت اختران سحرگه خشم ... چون مهر دمنده بر سحر گیرم
افسانهٔ عمر سخت محنت زاست ... آن به که فسانه مختصر گیرم

کمالی

حیدر علی اصفهانی در شوال ۱۲۸۸ ﻫ . ق در ابرقو متولد شده و بامر پدر چندی پیشه آهنگری آموخت



در آغاز جوانی باصفهان و طهران سفر کرد ودر ۲۳ سالگی شروع بتحصیل نمود مقالات و اشعارش در اغلب جراید طهران درج و روزنامه پیکار بقلم او منتشر میشد دیوانش بطبع رسیده است

کتاب « مظالم ترکان خاتون » وافسانه « لازیکا » و«منتخب‌اشعار صائب» ازتالیفات او بطبع رسیده است . درسالهاے اخیر نمایندگی مجلس شورای ملی یافت .

غزل

با آنکه بود بی سر و پائی سپر ما
موئی نبرد تیغ حوادث ز سر ما

صد رنگ جهان بر سر ما بیش فرو ریخت
نگرفت ولی رنگ ز پاکی گهر ما
بی روی تو از دیده زبس اشك فشاندیم
عالم همه آب است به پیش نظر ما
در آتش از آه دل خود عمر گدازیم
سر چشمه خورشید بود رهگذر ما
گه درشکن دام وگهی بند قفس بود
گر باز نشد در چمنی بال و پر ما
رفتیم و دگر از طلبش باز نیائیم
ای برق مسوزان نفس اندر اثر ما
آن نخل برومند جنونیم که یکسر
داغ و غم درد است کمالی ثمر ما ! .

نیست غم گر بدل از عشق غباری برسد
کز پس گرد بناچار سواری برسد
بکمین در پس هر سنگ باید بودن
تا مگر روزی از این دشت شکاری برسد
دعوے عشق کند بلبل و من در عجبم
نالد از گل گرش آسیب زخاری برسد
گر همه سر دهم از دست نخواهم دادن
دست بازم گر ازآن طره بتاری برسد
عمر ما دستخوش دی شدو ایام خزان
بایدی عمر دگر تا که بهاری برسد
چرخ در کار خود ازماو تو سرگشته تراست
مبر امید کز او در تو قراری برسد
سیر گشتیم کمالی بخدا زین هستی
بود آیا که بما وقت فراری برسد ؟ .



مرآت — محمد مهدی جهانسوز
پسر مرحوم محمدجواد میرزا در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه .ق. در کرمانشاهان متولد شده پس از تحصیل مقدمات درحوزه درس ملاعلی اکبر خراسانی از شاگردان حاجی سبزواری و آقا میرشهاب شیرازی بآموختن فنون ادبی پرداخت . حسنعلی خان امیر نظام گروسی هنگام حکومت کرمانشاه نیروی قریحه و حسن خط وروانی طبع اورا پسندیده بتربیتش همت گماشت .

مرآت سالی چند در نزد بعضی از فرمانفرمایان ایالات بخدمت انشاء اشتغال ورزیده دراکثر بلاد ایران مسافرت کرد . پس از سفری باروپا بطهران بازگشته وارد خدمات دولتی وحائز مقامات عالی اداری شد در دورهٔ چهارم نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گشت . درنظم ونثر خاصه نگارش نامه‌های دوستانه وفنون محاوره وحضور جواب وایراد امثال توانائی وشهرتی بسزادارد .

قصیده

گشا چشم جان تا ببینی جهانرا — ببینی بمعنی نهان و عیان را
عیان جهان خط وخال است وصورت — تو باچشم حق‌بین نظر کن نهان را
نظر کن براین لاجوردی سپهرش — که چون داده زینت زمین وزمان را
تو این رسم وآئین بینی بظاهر — ولی خود چه دانی سویدای آن را
دراحوال این گرد گردنده گردون — ببین غرق حیرت همه بخردان را
قرین سعد با نحس بینی ندانی — که حکمت چه بوده است این اقتران را
دورویه جهانرا چو اندیشه کردی — بجا دیدی این حکمت واین قران را
بآفاق و انفس بفکرت نظر کن — ببین قدرت قادر غیبدان را

زبان گوید و چشم بیند ولیکن — چه حاصل مراین دیده را وزبان را
کرانی ندارد عیان و نهانش — چه پوئی تو ره تا بیابی کران را
بست نیست زین امتحان و تکاپو — تکاپو چه آری بهل امتحان را
گریزی ازو نیست خرد وکلان را — فراری ازو نیست پیر و جوان را
هرآنکس باخلاق وطاعت گراید — ببارد به پا ذروهٔ لامکان را
هرآنکو بی خدمت نوع گیرد — بسر منزل جان نهد آشیان را
بی خدمت خلق باجان و دل رو — بی طاعت حق بیارا روان را
مکن تکیه بر شصت وهفتاد عمرت — که یکباره بینی گشاده کمان را
چنان زی دراین خاکدان ای برادر — که دربی نبینی تو آه وفغان را
چنان رو که رفتند مردان عالم — بهشتند از خویش نام و نشان را
چنان رو که مردان ستایند نامت — چو ختم رسل عهد نوشیروان را
ز سلمان و بوذر بود نام نیکو — که نیکی نمودند خرد وکلان را
کسی کو زبان بهر مردم نخواهد — بعالم ندیـد و نبیند زیان را

نکوئی و طاعت چنانت نمایـد
که در امر وفرمان کشی کهکشان را

خداونـد گـل دی بطرف چمن — گذر کرد بر سنبل و یاسمن
گلان را بدلبندی و دلبری — چمان درچمن دید همچون پری
بنفشه بطنازی از جمله بیش — ولیکن سر از شرم افکنده پیش
چمن را چو پروانهٔ دلفریب — بنفشه زرنگ و ز بو داده زیب
بدو گفت ای خوب موجود من — بخواه آنچه‌خواهی تو ازجود من
به بخشایشت هرچه خواهی توباز — که هستی چنین دلبر و دلنواز
بگفتا بمن ده ز سبزهٔ چمن — که تا رخ بپوشانم از انجمن
مبادا که گلچین ببیند مرا — ز روی جهالت بچیند مرا

کسانی که در خواب غفلت درند
بصنع تو و حسن من ننگرند

مسرور

حسین مسرور فرزند حاج محمد جواد تاجر کوپائی در بیستم صفر۱۳۰۸ در کوپای اصفهان متولد شده‌است پس از تحصیل در ۱۳۴۲ بخدمت وزارت معارف درآمده تا کنون بتعلیم ادبیات اشتغال دارد

نمونه نظم و نثر او در مجله ارمغان بسیار است داستانی بنام ده قزلباش تالیف کرده است . درسال ۱۳۱۲ الواحی از زروسیم در بنیان تخت جمشید فارس کشف شد که حاکی از وسعت کشور داریوش کبیر بود وانجمن ادبی نظم نمودن مضمون الواح را بمسابقه گذاشت مسرور ازمیان ۵۰ تن شاعری که در این مسابقه شرکت جسته بودند گوی سبقت ربود و جایزه گرفت . این اشعار که ببحر متقارب است در مجموعه داریوش نامه که حاوی گفتار همه شرکت کنندگان مسابقه است طبع شده‌است . ابیات ذیل ازستایش نامه فردوسی که بمناسبت جشن افتتاح آرامگاه دانای طوس ساخته است اقتباس میشود

خوابگاه فردوسی

کجا خفتهٔ ای بلند آفتاب — برون آی و بر فرق گردون بتاب
نه اندر خور تست روی زمین — زجا خیزو بر چشم دوران نشین
کجا ماندی ای روح قدسی سرشت — بچارم فلك یا بهشتم بهشت
بیك گوشه از گیتی آرام تست — همه گیتی آگنده از نام تست
چو آهنك شعر تو آید بگوش — بتن خون افسرده آید بجوش
ز شهنامه گیتی پر آوازه است — جهانرا کهن کردو خود تازه است
تو گفتی جهان کرده‌ام چون بهشت — از این پیش تخم سخن کس نکشت
زجا خیزو بنگر کز آن تخم پاك — چه گلها دمیده است بر روی خاك
نه آن گل که درمهرگان پژمرد — نخندیده بر شاخ بادش برد
نه جور خزان دیده گلزار او — نه بر دست گلچین شده خار او
بزرگان پیشینه بی نشان — ز تو زنده شد نام دیرینشان
تو درجام جمشید کردی شراب — تو بر تخت کاوس بستی عقاب
اگر کاوه زآهن یکی توده بود — جهانش بسوهان خود سوده بود
تو آب ابد دادی آن نام را — ز دودی ازاو زنگ ایام را
تهمتن نمك خوار خوان تو بود — بهر هفت خوان میهمان تو بود

چو کلك توراه گزارش گرفت — سر راه برتیغ آرش گرفت
توئی دودمان سخن را پدر — بتو باز گردد نژاد هنر



مؤید ثابتی

فرزند حاج سید حسن ثابتی نایب التولیه در۱۲۸۱ شمسی درمشهد متولد شده‌است قسمتی از کتاب تاریخ و راهنمای مشهد که هنوز بطبع نرسیده است مرهون زحمات اوست . دو دوره است که در مجلس شورای ملی نمایندگی دارد

آثار واشعار او در بسیاری ازجراید و مجلات مندرجست

این قصیده ازاو نقل میشود

برف

برف آمد وسر کرد بهر برزن وهر کو — امسال گرامی‌است بسی آمدن او
گیتی زسپیدی شده چون سینهٔ شهباز — گردون زسیاهی شده چون پرّ پرستو
مردم همه بگریخته از برزن و بازار — پنهان شده درخانه چو زنبور به کندو
از سبزه گرائید بگلخانه گل سرخ — وز باغ خرامید بمشکو گل شب بو
آن شاخ پر ازبرف توگوئی زره ناز — کرده است عیان سیم بری ساعدو بازو
پوشیده بتن سرو یکی پیرهن ازسیم — چون پیرهن دخترکان تاسر زانو
تادامنش ازبرف و گل آلوده نگردد — بالا زده دامان و فرو چیده ز هر سو
ازبرف گرانمایه شده خوابگه رنگ — کوراست کنون بسترو بالش زپر غو
بس گوهر ارزنده و بس لؤلؤ شهوار — کز برف بود بر زبر تارك تیهو
منقار پر از برف کند زاغ توگوئی — کز شیر بیالوده دولب بچهٔ هندو
از باد برهنه شده یکباره تن بید — وز برف گران بار شده شاخهٔ نارو
زی باغ بیائید و بپرسید ز دهقان — کان دولت دیروزی امروز تراکو

آیا زچه برباد شد آن نو گل شاداب — آخر زچه خاموش شد آن مرغ سخنگو
در باغ از امروز دگر تا که اسپند — یك سبزهٔ نو رسته نبینی بلب جو
خوش زی که بهار آید امسال به ازپار — گیتی شود آراسته و خرم و نیکو
در کشت همی نعره زند بلبل بیدل — در دشت همی خنده کند لالهٔ خودرو
آن رعد همی کوس زند سخت بقوت — وان ابر همی تیغ کشد سخت بنیرو
آن برق جهان همچو یکی نیزهٔ زرین — کورافکنی هردم ازینسوی بدانسوی
گیتی شود ازسبزه و گل چون پر طاوس — بلبل به نشاط آید و قمری به تکاپو
از سبزهٔ نوخیز بر آید گل و سنبل — بر سبزهٔ نو نیز بر آئیم من و تو

گل باز کند روی و مؤید بتو گوید
« هنگام گل است ای بدورخ چون گل خود رو »

نظام وفا نظام وفا فرزند مرحوم میرزا محمود امام جمعه کاشانی در ۱۳۰۵ھ . ق . در کاشان متولد و بعد از تحصیل وارد کوششهای آزادی خواهی آن زمان گشته بعد از سکونت یافتن در طهران درمدارس بتعلیم ادبیات فارسی پرداخت و اکنون سالی چند است که در اداره کل فلاحت رئیس باز رسی و دفتر کل است ازمؤسسات اومجله وفاست که حاوی اشعار و مقالات لطیف بود منظومه حبیب و رباب او بطبع رسیده است

غزل

فدایت ایگل خندان که فارغ از چمنی — چو جان من تو عزیزی اگرچه دلشکنی
فروغ دیده و آرام جان و مونس دل — عزیز خاطر و آسایش روان و تنی
چه غم زدست تو گر پیرهن نمودم چاك — تنی نبوده که حاجت بود به پیرهنی
نه محو روی چو آئینه ات منم تنها — که خود در آینه محو جمال خویشتنی
لطافت تو چو بینم دریغم آید از آن — که پا نهی ز تلطف بچشم همچو منی

لب و دهن بود این یا که نقطه موهوم
تو خود بگوی در این رمز ازلبت سخنی

خوشا نوبهاران و فصل جوانی — که بگذشت با دوستان زندگانی
خوشا جلوه نوعروسان بستان — خوش آن دلنوازی و آن دلستانی
خوشا برتو ای شاخهٔ گل که داری — بهر نوبهاری نشاط جوانی
دل و عشق و من مردو من زنده هستم — شگفت آیدم زین همه سخت جانی
بمن ای اجل مژده مرگ من ده — که تا جان خود را دهم مژدگانی
یکی برسد آخر ز نامهربانان — که بهتر چه دیدید از مهربانی
بجان تو هرگز بیک رنجش دل — نیرزد همه تخت و تاج کیانی

نظاما دمی با خوشی زیستن به
که با ناخوشی زندگی جاودانی

نیر مهدی ایزدی متخلص به نیر پسر ابوطالب مستوفی شیرازی درسال ۱۲۵۶ شمسی در طهران متولدشده بکسب علم و ادب پرداخت در آغاز جوانی بسبب حسن خط و مایه دانش در زمره منشیان فتحعلی خان صاحب دیوان وحسینقلی خان نظام السلطنه شده باغلب ایالات ایران سفر نمود در ۱۳۲۷ قمری وارد خدمت وزارت جنك و در آغاز تاسیس سلطنت همایون پهلوی بدفتر مخصوص شاهنشاهی منتقل گردید اکنون ۱۱ سال است در آن دفتر مشغول خدمات انشاء است نیر سابقاً دبیر خاقان لقب داشته و مجموعه منشآتش در مدارس محل استفاده نوآموزان است

غزل

خروشم روزوشب ازداغ هجرانش چو چنگ آخر
بامیدی که آرم دامن وصلش بچنگ آخر
زجام عشق مستم کردو واقف شد ز اسرارم
دلا دیدی چسان آورد دستم زیر سنگ آخر
نمودم پیشه خود زهد اندر مجمع رندان
ندانستم شود تبدیل نام من به ننگ آخر

چو گشتی همقدم با اهل دل یکرنگ و یکرو شو
بمقصد کی رسد آنکس که میباشد دورنگ آخر
ز تاثیر سحر خیزی گشاد کارم آسان شد
که برمن این جهان همچون قفس گردید تنگ آخر
شدم عمری مقیم خانقاه زاهد خود بین
ولی زآئینه دل ذرهٔ نزدود زنگ آخر
چو نوبت باتو شد از مهر کام خلق شیرین کن
که درجامت نریزد ساقی دوران شرنگ آخر
قدم بگذار اندر راه صلح و در جهان خوش زی
چه لذت یابی ازعمری که کرددصرف جنگ آخر
ز خیل نیکوان بربند نیر چشم خود ورنه
گذشتن کی توان ازدلبران شوخ وشنگ آخر

ما زجان بگذشته سر مست از می جانانه ایم
هم‌قسم با ساقی و هم‌عهد با پیمانه ایم
گربسوزیم ازغم عشقش عجب نبود از آنك
گرد شمع عارضش گردنده چون پروانه ایم
آشنا گشتیم تا با ساکنان کوی دوست
از خود و از هرچه در گیتی بود بیگانه ایم
چون تجلی میکند حسنش بهرجا زین سبب
گه مقیم مسجد و گه ساکن میخانه ایم
ای ملامتگر چو آگه نیستی از حسن یار
پند یکسونه که ما در عاشقی افسانه ایم
غم نباشد گر خرابیم اندرین دیر خراب
گنج بیرنجیم کاندر کنج این ویرانه ایم
چون بسوی کعبه مقصود رو آورده ایم
ای صنم معذور دار ار فارغ از بتخانه ایم

انتظار هوشیاری بعد از این از ما خطاست
زانکه مست وبیخود ازآن نرگس مستانه‌ایم
ما نیندیشیم از کس در طریق عاشقی
گو همه فرزانگان گویند ما دیوانه ایم
کی پرد براوج گردون شاهباز روح ما
تا چو مرغ خانگی محبوس این کاشانه ایم
نیرا ما طایر قدسیم پران سوی چرخ
زینجهة آسوده و فارغ زدام و دانه ایم

وثوق

حسن وثوق (وثوق الدوله) پسر مرحوم میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه درربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق. درطهران متولدشد پس از



تحصیل زبان فرانسه و انگلیسی، عربی وادبیات و حکمت در ۲۰ سالگی عضو وزارت مالیه شد در دوره اول تقنینیه نماینده مجلس شورای ملی و پس از فتح طهران و خلع محمدعلی میرزا رئیس هیئت‌مدیره کشور گردیده در دوره دوم هم نماینده مجلس و پس از آن وزیر مالیه و عدلیه و داخله و خارجه شده در ۱۳۳۵ ه.ق بریاست وزراء منصوب گشت پس از یکسال استعفا داد و مجدداً در سال

۱۳۳۷ هـ . ق . ریاست‌وزراء یافت و در ۱۳۳۹ مستعفی گردیده باروپا رفت و بعد از پنجسال توقف در ۱۳٤٥ هـ . ق . بایران باز گشت و مجدداً نمایندگی دو دوره مجلس و وزارت مالیه یافت . از سال ۱۳٤۸ قمری خدمات دولتی را ترك نمود در ۱۳۱٤ بریاست فرهنگستان ایران‌منصوب گردید .

خنك آن دل که نباشد بی آزار کسی
بار بردل ننهد گر نبرد بار کسی
رشك یکسو نهد و با کدلی پیشه کند
نشود سرددل از گرمی بازار کسی
آنکه را خنده بگفتار و بکردار رواست
چه زند خنده بگفتار و بکردار کسی
دل که هست آینه غیب خدا عیب بود
که شود آینه عیب کس و عار کسی
عیب‌خودبنگرو برعیب کسان خورده مگیر
که حساب از تو نپرسند زرفتار کسی
گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس
جز بدان پی نتوان برد بمقدار کسی
گوهر خویش بپرداز ز زنگار هوس
زنگ بروی مهل از درهمو دینار کسی
گرنه در اندك و بسیار کسانت‌طمعی‌است
چند گوئی سخن از اندك و بسیار کسی
جهد کن تا نفزائی گره از بی خردی
چون بدانش نگشائی گره از کار کسی
خوی آزاد بجوی و ره تقلید مپوی
گر برنج اندری از سخره و بیگار کسی
آنکه درشاه ره سعی و عمل راه رواست
عاریت می نکند مرکب رهوار کسی

بگذر از جامه‌نو چون کفت ازمایه تهی‌است
زیب اندام مکن جبه و دستار کسی
کام بردوخته از میوه شیرینت به است
که نظر دوخته بر شاخهٔ پربار کسی
سخن قیمتی و ساده همین بود وثوق
گر سخن فهم کند خاطر هشیار کسي

دریا

روی دریابین که‌موج انگیز گشت‌و بیقرار
کاسه صبرش مگر لبریز شد ازهجر یار
بیخت آب آسمان را برزمین غربال ابر
آری آری آب درغربال کی گیرد قرار
موجها چون کوه سیمین‌دائم اندرجنبشند
هیچ دیدستی چنین جنبنده کوه استوار
هریکی کف بردهن آورده‌چون‌بختی‌مست
وز خروش هریك‌افتاده شکست اندر قطار
هست‌آبسکون‌زمین‌راهمچوچشمی نیلگون
کز غم‌سیمین‌عذاری‌اشک ریزدبر کنار
آب‌را گوئی هوا دربر کشد چون عاشقی
که کشد معشوق را ازفرط شوق اندر کنار
مهر ازوی بگذرد چون کام‌دل‌ازوی گرفت
زانکه عشق آخشیجان می نماند پایدار
آه دریا اشگ گرددچون برآید بر اثیر
اشگ‌وآه‌است‌آنچه‌راخوانی‌توباران‌وبخار
باغبان طبع بین کز تار وپود آه واشگ
مرزمین را خسرواني جامه پوشد دربهار

وحید

حسن متخلص بوحید در ۱۲۹۸ هجری قمری در دستگرد جی اصفهان متولد و تاچهارده سالگی درآن جا مانده بآموختن فارسی ومقدمات مشغول‌شد درپانزده سالگی باصفهان رفته در مدارس قدیمه بتحصیل همت گماشت ادبیات‌راازمیرزایحیی‌مدرس ومقدمات‌حکمت‌را از جهانگیرخان حکیم قشقائی و آخوند ملامحمد کاشی فرا گرفت در



آغاز مشروطه وانقلابات‌اصفهان بخاك بختیاری مهاجرت گزیده وازآنجا رخت اقامت بطهران کشید. اکنون هفده سال است دراین شهر مجله ارمغان راکه‌از مخازن‌ادبی گرانبهاست بدون وقفه و تعطیل منتشر میکند علاوه براشعار بسیار که نمونه آن در دوره هاے مجله ارمغان مسطور است دو کتاب منظوم هم دارد یکی بنام سرگذشت اردشیرودیگر ره آورد وحید که دو جلد آن بطبع رسیده است وحید در انواع شعر چون قصیده وغزل ومثنوی صاحب قدرت است و مخصوصاً سبك نظامی گنجوی را بسیار نیکو پیروی میکند ودراسلوب سخن آن استاد صاحب تتبع و تحقیق‌است درمجله ارمغان آثار نادره نظامی را اصلاح‌وطبع نموده وانجمنی بنام آن‌حکیم تأسیس کرده وتاکنون چهارجلد ازخمسه را بااصلاحات وتعلیقات مفید ودلپسند بحلیه طبع آراسته وفعلا مشغول اصلاح اسکندر نامه وسایر اشعار نظامی است وحید علاوه برخدمتی که ازراه نشرارمغان کرده چندین کتاب ادبی راهم درمطبعه ارمغان بطبع آورده است ازآن جمله دیوان ادیب الممالك فراهانی ، جام جم اوحدی مراغهٔ ، دیوان قایم مقام ، دیوان هاتف ، بختیار نامه ، دیوان ابوالفرج رونی ، دیوان بابا طاهر ، تحفهٔ سامی ، قسمت اول تذکره نصر آبادی و غیره

از آثار طبع او نمونهای مختلفی اختیار میشود :

قصیده

ای چشم خرد بکار بینا باش   ای بازوی معرفت توانا باش
ای تیغ هنر برهنه پیکر شو   وی پای شکوه بهنه پیما باش
تو بر ترازین سپهر مینائی   هم برترازین سپهر مینا باش

از جامهٔ ناکسی مجرد شو   وز تربیت کسان مربا باش
زشتند اگر کهان تو زیبا شو   کورند اگر مهان تو بینا باش
در کار خود از کسی مدار امید   نومید ز ناکسان دروا باش
تا سر سائی بافسر خورشید   در کار چو کوه پای برجا باش
بر بند ز همرهی مردم چشم   مردم شو و ازدوچشم‌اعمی باش
تا چند زبون جانور تا چند   گر آدمئی هم آدم آسا باش
خواری مکش از زمانهٔ ریمن   بر تیغ ستم چو سنگ خارا باش
چونخضر مخواه‌زندگی برخویش   زنده کن مرده چون مسیحا باش
بی پرده بگوی راز پنهانی   نه پردهٔ راز چون معما باش
آئین و طریق زندگی اینست   بشنو ز وحید و کار فرما باش
مستی است اگر براستی توام   هشیار مباش مست صهبا باش
مایوس ز دفتر سماوی شو   مهجور ز صحبت ثریا باش
نه بار بکش زشیخ و مسلم شو   نه ترس کن از کشیش و ترسا باش
نه بندهٔ خلق باش و نه خواجه   نه حکم بکش نه حکمفرما باش
نه سالك مسلك تقاضا شو   نه رهرو وادی تمنا باش
بر خلق بعدل و داد کوشش کن   در راه باعتدال پویا باش
امروز زمانه‌راست فردائی   امروز ببین و فکر فردا باش

آن کن که چشم میداری

چو دارے از فراتر چشم امید   فروتر را مساز از خویش نومید
فلك کاندر نظر آئینه واراست   بکار نیك وبد آئینه داراست
نکورا نیك و بد را بد نماید   نه زاین کاهد نه برآن برفزاید
زگردون بد نمی بیند نکو کار   نباشد جز بدی بابد کنش یار

فروتنی

مشو درپیش گردن‌کش فروتن   مکش پیش فروتن نیز گردن
بروز ناتوانی باش سرکش   مکش سر در توانائی چو آتش
گل ازسرناکشی شدزیب گلزار   خلد درپای خلق ازسرکشی خار
خمیده پشت باشد بارور تاك   چنار ازبی بری سرکش بافلاك

قافیه گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی راتصحیح وبرای طبع آماده کرده‌است
درشعر حبیب تخلص میکند

غزل

دلخوشیم از وعدهٔ کان ماه با ما می کند
گرچه در ایفای آن امروز و فردا می کند
هر کسرا بادلبری پیمان شکن افتاده کار
داند این پیمان شکن دلبر چه با ما می کند
منزل دل تنگ و ویرانست وهرجا دلبریست
در چنین دل جا برای خویشتن وا می کند
با چنین مه طلعتان سرو قامت راستی
هست مجنون آنکه یاد از حسن لیلا می کند

بروزگار جوانی درود باد درود
که دوره خوش من دوره جوانی بود
نبود انده بود و نبود و خوش بودم
خوشست هرکه نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری
قبای هستی از این هردو تار داردو پود
هزار ها بدلم بود آرزو لیکن
فرشته ایست براین بام لاجورد اندود ...
فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست ز شادی و بر غمم افزود

تاریخ بنای کتابخانه « فردوسی » که ازشاهنامه استخراج شده (۱۳۵٦)

زدانش پی افکند کاخی بلند   که از باد و باران نیابد گزند
رضا شاه شاهنشه پهلوی   که از فرّ او یافت ایران نوی
ز فردوسی آموز تاریخ آن   (میاسای از آموختن یکزمان)

قطعه

بشنو اندرزمن ای تازه جوان کاین اندرز   حاصل تجربت عمر زپیر کهنی است
درد را داناز آغاز علاج اندیشد   نه درانجام که نورسته گیا خاربنی است
قطره قطره نشنیدی که چو درهم پیوست   سیل دریاخطر خانه ز بنیاد کنی است
وآتش شعله‌ورےکزشورش شهری سوخت   درنخست آشپزمطبخی پیر زنی است
کاررا سخت کند شیوهٔ سهل انگارے   مایه‌مرگ تبی پایه جنگی سخنی است

بکار باش که چون آدمی زکار افتاد   کسی‌زدوست‌ودشمن براو نگهبان نیست
من از کشیدن دندان خودگرفتم پند   تو نیزش از بن دندان‌شنو که هذیان نیست
حقوق خدمت دیرین ودوستی کهن   بگردن کسی از کس بقدر دندان نیست
چو سودمند و بکاراست دررگ وریشهٔ   مکان اوست که برلعل کانی امکان نیست
ولی زکار اگر افتد بسختیش بکنند   که ترك‌دوست دیرینه کار آسان نیست
بروزگار خوشی دوستان فراوانند   اگرچه‌دوست اگرهست بس فراوان نیست
بروز سختی و بدبختی ار بیابی دوست   نثار پای کنش جان که‌همسرش جان نیست

یغمائی

حبیب‌یغمائی فرزند حاج میرزا اسدالله از نوادهای یغمای جندقی شاعر معروف درسال ۱۲۸۰ شمسی تولد یافته است



پس از پایان تحصیلات در دارالمعلمین عالی مرکزی بخدمت وزارت معارف در آمده چندی ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشته وبعداً بمعلمی ادبیات فارسی در دارالفنون و عضویت اداره کل انطباعات برقرار گردید از آثار او آنچه بچاپ رسیده رساله ایست در شرح‌حال یغما وجغرافیای جندق وبیابانك و دیگرداستان تاریخی دخمه ارغون و رساله ای در علم



یکتا احمد اشتری متخلص به یکتا پسر مرحوم میرزا مهدی در ۱۲۹۹ ه. ق. در جوشقان متولد وپس از انجام تحصیلات ادبی در ۱۳۱۹ قمری وارد خدمات دولتی گشته وهمواره مرجع مشاغل مهمه ازقبیل حکومت گیلان معاونت وزارت عدلیه کفالت شهر داری وغیره بوده و اکنون عضو پیوسته فرهنگستان ایرانست در هنر های ظریف مخصوصاً نقاشی شهرتی بسزا یافته است

گل و باغبان

گلی را گفت روزی باغبانی — که ای مستغرق اندر شادمانی
جهان را سالها من آزمودم — بیك حالت در آن هرگز نبودم
اگر روزی بسر بردم بشادی — بروز آمد شبم با نامرادی
تو تا سربر زدی از شاخ خرم — لب از خنده نیاوردی فراهم
اگر در دست بادی یا که گلچین — نبیند بر جبینت هیچکس چین
نه پروائی ز بلبل نی ز زاغت — نه فرقی میکند گلبن زباغت
از این بیهوده خندی نیست عارت — ندانم تا که چون گیرم شمارت
جوابش گفت گل با روی خندان — نمیارزد جهان ای دوست چندان
اگر رنج است اگر گنج اینقدر نیست — بما از چند روزی بیشتر نیست
من و تو در زمانه میهمانیم — غلط گفتم نه مهمان کاروانیم
کجا مردم بگیتی کاروانیست — اگر غمگن بود باری روانیست
تو پنداری کت این جا جایگاه است — از این پندار کژ روزت سیاه است
من ار پیوسته شادم زین یقین است — تو چون اندر شکی حالت چنین است

صورت دیوان‌ها ومنظومه‌هائی که مستقلا در متن کتاب نام برده نشده است

نام شاعر	نام کتاب	نام شاعر	نام کتاب
احتشامی (علی‌محمد)	وحدت ملی	شهریار (حسین)	دیوان . روح پروانه
ادیب طوسی	پیام‌فردوسی . ایام کودکی	صبوحی (شاطرعباس)	غزلیات ۳جزوه
اردکانی (ابراهیم)	هیئت منظوم	صغیر (محمدحسین‌اصفهانی)	دیوان شعر
اشرف (اشرف‌الدین‌حسینی)	دیوان‌نسیم‌شمال ۲ جلد	صفائی (شاطرغلامحسین)	دیوان شعر
امیری (فیروز کوهی)	عفافنامه	صفاعلی (علی‌ظهیرالدوله)	رعنازیبا.واردات.مجمع‌الاطوار
اورنگ (وقارالسلطنه‌شیرازی)	نصاب الرجال	ضیائی (ناظم‌الملك)	وصیت‌نامه.حقیقت‌نامه.دیوان
بدایع‌نگار (مهدی‌لاهوتی)	دیوان	عنقا (صادق)	کوکب ادب
بینش‌حق‌جو (شیرازی)	هزار رباعی	فانی (باقر)	گنج‌بهلوی . گل‌وبلبل
پازارگاد (حسام‌زاده)	سرودورزش	فرید (محمد)	دیوان
پرتو (علوی)	راست ونو	فقیر (علی‌معین‌الشریعه‌شیرازی)	گنج‌فقیر . خرابات . خانقاه
پورداود	پوراندخت‌نامه‌یزدگردشهریار	قلزم (سید مهدی‌حجازی)	هفتاد موج
تجلی (سبزواری)	تجددنامه	کاشانی (ملاحبیب‌الله)	نصیحت‌نامه
تندری (محمود)	خرد نامه	کوهی (حسین)	خلنامه
جاهد (محمدعلی)	اشعار	گلپایگانی (شیخ اسدالله)	اسرارعشق
حاجب (عبدالرحیم)	دیوان	مبشری (ا . روئین)	پرتگاه
دانش (رضاارفع‌الدوله)	ارفع‌نامه طول‌عمرطبیعی‌انسان	مجدالاسلام (کرمانی)	شهرخاموشان
زرگر	اشعار	مستوره (ماه‌شرف‌خانم)	دیوان
ساعی (مهدی)	گلزار ساعی	مولوی (هادی گیلانی)	عالم‌وآدم
ساوجی (فرخنده‌خانم)	دیوان	نوبخت (حبیب‌الله)	پندنامه . شاهنامه
سرابی (سیدمصطفی)	مناظره گل‌وغنچه	نیر (حجةالاسلام)	آتشکده دیوان
سیاح (جعفر)	پهلوی‌نامه	نیما (یوشیج)	خانواده‌سربازقصه‌رنگ‌پریده
شمشیر (علیرضا)	روش گروه‌وعشق‌پاك	وحدت (طهماسبقلی)	دیوان

سرود و تصنیف

سرود ایرانیان باستان ازقدیمترین مللی هستند که سرودرا درامورمذهبی بکار برده اند گاتا های زردشت وبسی از قسمتهای اوستا سرود دینی است

در این زمان که دوره تجدید حیات ملی و خوی سلحشوری است سرودسازی رواجی گرفته است ازجمله سرودشاهنشاهی و سرود جوانان و سرودهاے معارفی را نام می بریم مثل سرود دانائی و توانائی و سرود ورزش و سرود درختکاری تأثیر این قبیل منظومات در نفوس جوانان بسیار است در این رشته آقایان افسر و جاهد و وزیری و بازارگاد و گل گلاب و خالقی آثار نیکو دارند

تصنیف تاریخ شروع تصنیف معلوم نیست مسلماً باسایر انواع شعر درقدمت برابری دارد این نوع از گفتار منظوم بچند علت بیشتر دلنشین و جالب توجه میشود یکی اقتران باآهنگهای موسیقی دیگر نزدیکی عبارت آن بافهم عامه دیگر اشتمال برذکرحوادث ومضامین محلی ازقضا این سه علت که باعث دلپسندی ورواج تصنیف میشود خود موجب زوال اوست زیرا که آهنگهای موسیقی ماچون بانوت ضبط نمیشود بزودی راه فراموشی میسپارد والفاظ عامیانه درهمهٔ بلاد کشور یکسان رایج نیست تا تصنیف ثباتی بیابد و مضامین و حوادث محلی هم بسرعت مبتذل و از اذهان محو میشود بس تصنیف هم که بوجود این ارکان پایدار بود راه زوال میگیرد ازاین جهت است که همه انواع شعر فارسی را در سفینه ها و تذکره ها جمع آورده و بیادگار گذاشته اند الا تصنیف که آنرا قابل بقا نمیشناخته اند

قول تصنیف‌ها یا باصطلاح قول های سابق رامیتوان بدو نوع تقسیم کرد یکی آنها که از شعر متقدمان اقتباس و بوسیله استادان موسیقی بصورت قول در آمده است مثل تصنیف «ای لعبت خندان لب لعلت که مکیده» که از غزلیات سعدی گرفته اند. در تذکره دولتشاه [طبع برون ص ۲۲۶] در شرح حال ابن حسام هروی متوفی بسال ۷۳۷ آمده که وی مستزادی ساخت و « خواجه عبدالقادرعودی تصنیفی و قولی بر آن مستزاد ساخت و آن مستزاد این است :

آن کیست که تقریر کند حال گدارا ـ در حضرت شاهی
از غلغل بلبل چه خبر باد صبارا ـ جز ناله وآهی »

نوع دوم آنکه شعر را مخصوص تصنیف یعنی مقارن با آهنگ موسیقی

ساخته باشند نمونه آن تصنیف معروف رودکی است در مجلس امیر نصر سامانی و نیز بعضی غزلیات مولوی که برای سماع وحالت میساخته است (۱) و از این قبیل است ابیاتی که در هر زمانی بمناسبت حوادث محلی ساخته میشود و غالباً گوینده آن مجهول است مراد از آن نیش زدن و ملامت کردن بحکام جور و اشخاصی است که کاری فوق‌العاده بد یا امری عجیب و غریب کرده اند یا تمجید از کسی که عملی فوق‌العاده خوب انجام داده است مثلا ابیاتی که در زمان اشغال بوشهر و قتل احمدخان پسر محمد باقرخان تنگستانی در ۱۲۷٤ ه . ق . ساخته شده و پس از هشتاد سال هنوز شهرت دارد و بیت اولش این است :

خبر آمد که دشتستان بهاره   زمین از خون احمد لاله زاره

این قبیل اشعار را که در مرثیه جوانان و بزرگان میساخته اند درصفحات جنوب ایران شلوه میگویند

در مقابل آن ابیاتی است که بمناسبت مجالس عروسی و سور و مهمانی بزرگ سروده میشده واز پذیرائی میزبان و جمال داماد و جلال عروس سخن میرفته است و آنرا سورو گویند که از لفظ سور (یا لفظ سرود) آمده است

حراره اما صفت غالب این قسم تصنیفهای محلی علاوه برجنبه عاشقانه ملامت و انتقام جوئی واشتمال برذکرحوادث محلی است واین قسم رادرسابق حراره میگفته اند چنانکه در کتاب راحة‌الصدور که در حدود سال ٦۰۰ تألیف شده است در قصهٔ احمدبن عطاش رئیس ملاحده دز کوه که بفرمان سلطان محمد سلجوقی اسیر شد و اورا در اصفهان گردش دادند می نویسد « مخنثان حراره کنان در پیش با طبل و دهل و دف میگفتند :

« عطاش عالی . جان من . عطاش عالی . میان سر هلالی . ترا بدز چکارو »

در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم (چاپ خاور ص ۳۳۷) این قبیل اشعار را حراره یا حواره نوشته است

در قرن گذشته قدیمترین حرارهٔ که بنظر نگارنده رسیده است و البته اهل

---

(۱) مثل تازه شد ازوباغ و برمن   شاخ گل من نیلوفر من
ومثل تو خدای خوئی توصفات هوئی   تو یکی نباشی توهزار توئی (دیوان شمس تبریزی)

فن قدیمتر از آن را نیز تواند یافت حرارهٔ است که در سنه ۱۲۸۲ هـ . ق . ساخته شده و از یك واقعه محلی در فارس حکایت میکند و مراد از آن سرزنش و تحقیر هم بوده است

شخصی بود بنام حاجی رضا پسر قاسی که اجدادش از لرستان آمده‌درزمان کریم خان زند در شیراز مسکن گزیده و قدرتی یافته بودند حاجی رضا قاسی در زمان حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه شرارت و سرکشی کرد (۱۲۷٦) چون حسام‌السلطنه معزول شد و مجدداً در ربیع‌الثانی ۱۲۸۲ ایالت شیراز یافت حاجی رضا قاسی تا تخت جمشید از او استقبال کرد والی برای رام کردن او قبلا از در محبت و نوازش در آمد و اسبی ابلق باو عطا کرد پس فرمان داد تا اورابا طناب خفه کرده از فراز تخت جمشید بیاویختند ظرفای‌شیراز بزبان محلی ابیاتی دراین واقعه سرودند که مطلعش این است

اسبت استدن ابلقت دادن   از تخت جمشید ملقت دادن

یعنی اسبت را گرفتند و ابلقی بتو عطا کردند و از تخت جمشید ترا معلق نمودند

این شرح را محض نمونه ذکر کردیم تا صفت حراره کاملا معلوم شود البته در هر گوشه از ولایات ایران در حافظه مردمان معمر هزاران از این‌حراره‌ها ذخیره است که گرد آوردن آنها خدمتی بزرگ بتاریخ و ادبیات ایران تواند بود

دیگر از تصنیف های کهن که مردم شیراز بقصد انتقام ازحاکم معزول سروده اند حرارهٔ است که بمناسبت معزول شدن فرهاد میرزا معتمدالدوله ساخته اند معتمدالدوله دو بار درفارس ایالت کرده است یکی در ۱۲۵۷ و دیگر در ۱۲۹۲ نوبت دوم پنجسال طول کشید و مردم فارس از صلابت و شدت او سختی ها دیدند چون در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ بطهران احضار شد و مردم علی‌الرسم تا بیرون شهر بدرقه رفتند ازکالسکه بزیر آمد و رو بقبله ایستاده خطبه عربی بر خواند و با حالت حزن و ملال سوار شده بجانب طهران روان شد و مردم در حق او چنین سرودند :

شیراز باین خرمی   هوا باین پر نمی   شازده چرا در همی . .
ـ از قدم دخترم   خاك سیا بر سرم . . . . .

از این قبیل است تصنیف عزل ظل السلطان از حکومت ابوابجمعی خود (۱۳۰٤ قمری)

کو اصفهان پاتخت من   کو حکمهای سخت من
شا بابا تقصیرم چه بود   این بند و زنجیرم چه‌بود

از تصنیفهائی که با وجودسخافت هنوز باقی است تصنیف لیلا است که در حدودسال۱۲۸۷ درطهران ساخته‌شده‌است‌و نیز تصنیف:«عقرب‌زلف کجت باماقرین‌است تا قمر در عقرب است حال ما چنین است» از تصانیف قدیمه بشمار است (۱)

متاسفانه این‌حراره ها و تصنیف‌ها را پیشینیان جمع نکرده اند تا بتوان مثل غزل وقصیده و سایر انواع شعر سیر تکاملی و سبك های مختلف آنرامعین کرد دو نفر از اروپائیان مقداری تصنیف راجمع کرده‌اند یکی ژوکوفسکی و دیگر بلیر فبر چایلد (۲) ولی مربوط بزمانهای قدیم نیست .

شیدا

کسی که تصنیف را سر و صورتی داد و مضامین لطیف درآن آورد علی‌اکبرشیدای شیرازی از درویشان نعمة اللهی و پیروان مرحوم‌صفی علیشاه‌بود که‌سه‌تاری‌خوش می نواخت وخطی نیکومی نوشت ازاو چندین تصنیف باقی است که معروفترین آنها تصنیف مرضیه است شیدا در خانقاه صفی در سال ۱۳۲٦ هـ . ق . وفات یافت

در تاریخ تصنیف‌سازی فصلی است که‌دورهٔ جدیدی‌را نشان‌میدهدوآن‌ظهور مشروطه است. دراین عهدمضامین مهیج‌و مفاهیم‌نو مثل‌آزادی ووطن وغیره‌پیدا شد که‌چون با نکات عاشقانه آمیخته میگشت چاشنی خاصی بکلام میداد در حقیقت همان نیش‌های محلی که سابقاً گفتیم و موجب نفوذو رسوخ حراره هایے محلی می شد دراین‌عهد بصورت نیش های عمومی و سرزنش های ملی ظهور کرد و هدف ملامت که‌سابقاً حاکم فلان ولایت یا خان فلان طایفه بود دراین زمان دول خارجه و زمامداران وقت شدند ازین جهت تصنیف جنبهٔ محلی خود را از دست داد و ایران گیر شد کسی که بیش ازهمه‌دراین‌راه‌خدمت کرده عارف است که‌هرچند بسی ازتصنیفات‌او راجع باشخاص و حاکی از مطالب جزئی و خصوصی است در کلمات او هیجان

(۱) این تصنیف را بمیرزاحسن حکیم الهی که در اوایل این قرن وفات یافته نسبت‌میدهند
(۲) رجوع شود بص ۱٤۷ از ترجمه جلد چهارم ادبیات برون

فوق‌العاده و تأثیر بی پایان است‌واوتصنیف را از مجالس عیش و بزم بمضامین‌سیاست کشانید و احساسات مردم را بصورت زیبائی بیان کرد بعد از عارف که مخترع تصنیف جدید است آقایان جاهد و بهار و وحید و احمدی و پژمان و روحانی و بدیع‌زاده در این راه خدمات شایان کرده اند

در اینجا بیتی چند از بعض تصانیف مشهور میآوریم

شیدا **الا ساقیا** **ابو عطا**

الا ساقیا زراه وفا بشیدای خود جفا کم نما که سلطان ز لطف
ترحم کند بحال گدا ترحم کند بحال گدا چو اردی بهشت
جهان گشته باز تو ای دلنواز ببستان خرام ای که به پیش قامتت
سرو چمن خجل شده های جانم های ببم سوسن و گل به پیش تو
بندهٔ منفعل شده های جانم های ببم تا بکی از غمت گدازم
ای صنم سوزم و بسازم حبیبم حبیبم ز عشقت چه سازم

عارف **باد خزانی** **افشاری**

بادخزانی زد ناگهانی کرد آن چه دانی بر هم زد ایام
نشاط و روزگار کامرانی ظلمی خزان کرد با گلستان کرد دانی
چسان کرد آنسانکه من کردم‌بدور زندگی با زندگانی از لشکر دی
شد عمر گل طی طیارهٔ ابر سیه در آسمان هر سو بیابی

بهار **زن با هنر** **در بیات ترك**

بدل جز غم آن قمر ندارم خوشم زانکه غم دگر ندارم
کند داغ دلم همیشه تازه ازین مطلب تازه تر ندارم
قسم‌خورده که رخساره‌نپوشد بجز با من دلداده نجوشد
هوائی بجز این بسر ندارم

جمال بشر توئی ز گل تازه تر توئی
بپاکی گهر توئی که‌رشک قمر توئی عزیزم

در عالم جای زن باید باشد بر روی دیده
زن در زندان یارب که دیده
چه شد عزیزان که حال نسوان بود بدینسان زار
سیاهکاری و جهل و خواری بود مدامش‌کار
آی بهارا بهارا مزن دم خدارا ز راز نهان
وای کمارا کمارا مقدر شد این از جهان

جاهد **گردش فروردین** **ماهور**

بگردش فروردین بیا بگلزار و ببین
چه میکند بوی گل صفای دلجوی گل
گرفته باد بهار بی هراس حجاب از روی گل
مخور غم بیش و کمی که این جهانست دمی
ببین از این راه دراز ز رفته کی آمده باز
گذشته‌بگذشت‌ونیاید‌دگر ازین نشیب و فراز
کنون که پی بردی باسرار وجود بدان که مقصود از وجود تو چه بود
چه‌ازازل بودی و هستی چه کنون چه حاصل آوردی ازاین بود و نبود

وحید **موسم‌گل** **دشتی**

موسم گل دورهٔ حسن یکدو روزی است در زمانه
ایے بدل آرائی بعالم فسانه به که ز تو ماند نکوئی نشانه
خاطر عاشقانرا میازار خوش نباشد از معشوقه آزار
گر بسوزد شمع پروانه را با زبانه
چون‌شودروز شمع شبرانبینی نشانه

سری ۲

میکنی صید مرغ بسته میزنی سنگ‌بر شکسته میکشی با تیغ ستم یار خسته
خسته‌دلان‌یکسره‌درخون‌نشسته خویش‌سوزیےو بیگانه‌سازی نیست‌آئین‌عاشق‌نوازی

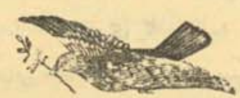
تیر عشقت ای که برسینهٔ ما نشسته   رحمتی کن بردل‌عاشق‌زار خسته

احمدی   ازافق   بیات‌ترك

از افق پدید   گشته ماهتاب   فروغش   بود دلارا   جلوه‌ها کند
عکس مه در آب   بتابد بکوه و صحرا   ماه دلربا   باد جانفزا
باغ دلگشا چو رویت   چمن مصفا   ماه من تو نیز   برفکن نقاب   دمی ز رویت
نورمه‌زدا   قدر گل‌ببر   زرنگ‌وبویت   پرده‌ازجمال   ای‌پری‌مثال
اگر بگیریے   ماهرا رسد   وقت   زوال و پیری   پیش از آنکه
ماه‌امشب   نهان کندرورا   در کنار من   ماه من درا   پرده بر گشا
زرویت جهان بیـارا

پژمان   روزگارگذشته   بیات‌ترك

بس کـن ایدل   آه و زاری   آه دلخستگانرا اثر نیست آه . . .
گریه تا کی   ناله تا چند   ناله عاشقانرا ثمر نیست   ناله . . . .
ازگذشته   یاد کن یاد   تا نماید خاطرت شاد   کز پی شام هجران‌سحرنیست
کزپی‌شام . . .   یادازآنشب که‌بااو   درچمن‌بر لب‌جو   بودمان‌لب‌برلب‌روی‌بررو
نام اوبرلب‌من   نام من بر لب او   لب او   از جهان وارسته   جان بجان‌پیوسته
لب ز گفتن بسته   دل سخنگو   عشق من جاودانیست   ماه من آسمانیست
کاین چنین زیبائی   در بشر نیست   عهدها بشکستم   رشته‌ها بگسستم
دل بمهرش بستم   زین محبت دانی   بیشتر نیست   باچنین مهر   آن پریرو
حیف کافر   شد جفا جو   حالش ازحال پژمان خبر نیست
دلش از حال پژمان خبر نیست



فصل دوم

نثر

سادگی

نثر فارسی اگر چه صفات استواری ورزانت سابق را از دست داده‌واز صنایع لفظی ومعنوی عاریے شده‌است و این در نظر اشخاص معتاد بسبك قدیم ادبیات نشانهٔ انحطاط اوست ولی در عوض صفات دیگر کسب کرده است که در چشم متجددان علامت ترقی بشمار است مانند سادگی و روانی و خلو از صنایع .

البته سادگی از دو راه در نثر پیدا شده است یکی از طریق جهل باسالیب کلام‌و غفلت از ممارست شاهکارهای ادبی قدیم ، دیگر ازراه عمد که باوجود اطلاع کامل از شیوه‌های سخن فارسی و انس با گفتار فصحاء کهن باز نویسندگان قلم خود را تعمداً بسادگی عادت داده از هر قسم عبارتی که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند

بر اشخاص متتبع در ادب فارسی روشن‌است که بعد از استیلای مغول نثر فارسی بنهایت پیچیدگی و تصنع رسید و کم کم کار بجائی منجر شد که معانی الفاظ متروك و کنایات ولوازم معنی ملحوظ گردید ازفرط اغلاق واشکال کلام جز مردمان بسیار داناکسی از مندرجات کتب‌آگاه نمی توانست شد . در قرن گذشته نویسندگان بسیار در صدد اصلاح نثر بر آمدند و آثار خویش را سرمشق ساده نویسان کردند مانند : قائم مقام . سید جمال اسدآبادی ، میرزا محمدعلی پرورش (مدیرجراید پرورش وثریا) ، مؤیدالاسلام صاحب حبل‌المتین میرزاآقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی ، امین‌الدوله ، مجدالملك ، خبیرالملك - امیرنظام گروسی ، محمدحسین‌فروغی ، ملکم‌خان ، طالبوف، مجدالاسلام کرمانی ، شیخ‌یحیی کاشانی ، حاج‌شیخ‌الرئیس و غیره . کوشش این فضلاء نامی ازیك‌طرف و تکثیر جراید ازطرف دیگر ساده نویسی را رواجی داد وعلی‌الخصوص آشنائی

نویسندگان با اسلوب نگارش اروپائی در سادگی نثر تأثیر فوق‌العاده بخشید. نثر فارسی اگر چه از قید سجع و ایهام و کنایه و تجنیس خارج شد ولی باشکال دیگری گرفتار آمد که محدود بودن دایره لغات و اصطلاحات باشد. پوشیده نیست که نثر سابق در موضوعات معین چون حکمت و عرفان و تاریخ وحکایت واندرز بکار میرفت وبرای آن مطالب هم اصطلاح بقدر کفایت داشت ولی در عصر جدید که ابواب علوم تازه ومسائل بی سابقه بر روی کشور ما گشوده شد نویسندگان خود را با سیل های قوی از معانی جدید روبرو یافتند که برای تعبیر آنها بفارسی وسیلهٔ نداشتند مانند علوم و فنون وحقوق وسیاست و صنایع و حرف. پس یا لغات اجنبی‌را عیناً در فارسی جای دادند یا ترجمه های ترکی و مصری و بیروتی را که اکثر موافق روح زبان عربی هم نبود اخذ کردند طبعاً وقتی که کاری مرسوم میشود و جلوه پیدا میکند مردمان در تقلید آن مسابقه میکنند پس ایامی فرا رسید که هر کس بیشتر لفظ خارجی در زبان داخل میکرد اورا فاضل تر میشمردند چنانکه سابقاً استعمال لغات عربی مفسر این مدعی بود و عامل مهم این فساد جراید بودند که چندان توجهی بسلامت سخن نداشتند و بشتاب تمام اخبار و مطالب رااز خارجه گرفته نشرمی‌دادند.

فارسی خالص

چاره این فساد را از دوراه جستند یکی ازراه عود به طرز چیز نویسی سابق که تحول زبان و اقتضای معانی تازه با آن موافق نبود. دیگر از راه خالص کردن فارسی. این چارهٔ اخیر هم بدو صورت متصور بودیاطرد لغات اجنبی باستثنای عربی یا طرد لغات خارجی حتی عربی.

در این راه ها بسیاری از فضلا سعی ها کردندو چون اشخاص کم مایه نیز شروع بمداخله در این تصفیه نموده والفاظ بی معنی و بی‌سابقه ونامأنوس‌را بتصور فارسی‌الاصل بودن داخل نثر میکردند در جراید و محافل جدال ادبی راجع بکیفیت تصفیه زبان و حدود این عمل در گرفت.

فرهنگستان

چون مطلب سزاوار اعتنا شناخته شد بفرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وزارت معارف انجمنی از دانشمندان بنام فرهنگستان که قایم مقام آکادمی باشد تاسیس کرد، ازوظایف این انجمن

تهیه فرهنگ فارسی جامع وتصفیه زبان تاحدود امکان وفراهم آوردن اصطلاحات منتشره درنزد پیشه وران وروستائیان ووضع لغات جدید برای معانی تازه است. این انجمن در بهار ۱۳۱٤ شمسی با ۲٤ عضو دایر گردید و تا این تاریخ مقداری لغات جدید بجای مصطلحات سابق اداری و علمی وضع و تعیین کرده است.

***

چگونگی سیر چیز نویسی این دوره ازمطالب بسیار مفیدو سزاوار تحقیق دقیق است زیرا که تحول سبك نویسندگی درهر زمانی نشانه تبدل افکاراست وتبدل افکار نشانه تغییراتی است که درروح ملل رخ میدهد. برای انجام این خدمت سودمند باید آثار نثری نویسندگان را بطوری ترتیب داد که تحول سبك تحریر ازآن آشکار شود واین کار مستلزم وقت بیشتری است دراین مختصر نمیتوان چنانکه باید بشرح خدمات نویسندگان پرداخت لذا این مبحث را بکتاب مشروحی که دردست است حوالت میدهیم.

ترجمه و تألیف رمان

پیش ازاین قصه پردازی وافسانه سازی یاازنوع کلیله ودمنه بود که از زبان حیوانات قصصی روایت میشدیابسبك خمسه نظامی افسانه ها درلباس نظم درمیآمد بعضی حکایات هم چون اسکندر نامه ورموز حمزه وحسین کرد و امیرارسلان تألیف میگشت که از کثرت حوادث خارق‌العاده آنهارا درردیف رمان نمی‌توان بحساب آورد. نگارش رمان باآمیزش وقایع تاریخی وایراد مطالب باور کردنی وقتی شروع شد که نویسندگان ما با کتب افسانه اروپائی آشنائی یافتند این آشنائی بوسیله ترجمه صورت گرفت معروف‌ترین رمانهائی که بفارسی درآمده‌است کتب آلکساندردومای فرانسوی است که‌محمد طاهرمیرزا آنهارا باعباراتی دلپسند ترجمه کرد ترجمه های یوسف‌اعتصامی وحسن ناصر ودکتر قاسم‌غنی ومحمدسعیدی وامیرقلی امینی‌ونصرالله‌فلسفی وسایرمترجمینی که‌ذیلا نام‌ایشان‌ذکرمیشود بعضی ازسبك‌های مختلف افسانه‌سازی‌را معرفی کرده اند.

اما رمانهائی که نویسندگان ایرانی باسلوب اروپائی تألیف کرده اند چندان زیاد نیست معروفترین رمانی که حاکی ازمطالب تاریخی واجتماعی است شمس وطغرای خسروی است تألیفات موسی نثری ومیر محمد حجازی ومحمد مسعود وعلی‌اصغرشریف‌ومشفق کاظمی ورحیم‌زاده صفوی وجمال‌زاده وفخرالدین شادمان هریك سبکی‌خاص دارند که قصه را باتاریخ واخلاق وانتقاد اجتماعی‌آمیخته‌اند.

رمان و قصه

نام نویسندگان	نام کتب	نام نویسندگان	نام کتب
آدمیت (حسین رکن‌زاده)	دلیران تنگستانی. فارس وجنگ بین الملل	شادلو (نصرت‌الله)	عشق پاك . عزم وعشق
آرین پور (عباس)	عروس مدی ـ سگ باوفا	شادمان (فخرالدین)	بی نام . در راه هند
آزاد (علی‌محمدهمدانی)	عشق وادب	شریف (علی‌اصغر)	خونبهای ایران. مکتب عشق
آیتی (عبدالحسین)	سه گمشده ـ سه فراری	صفاری (محمد علی)	خان گیلان
اشرف‌الدین (نسیم‌شمال)	عزیز وغزال	صفوی (رحیم زاده)	شهربانو . نادرشاه
اعتصام زاده (ابوالقاسم)	هزارویکخنده	صنعتی زاده (عبدالحسین)	دامگستران . مانی نقاش
امید (حسین)	انگشترالماس	عمید (عیسی)	آرزوی وصال
انصاری (ربیع)	جنایات بشر ـ سیزده‌عید	غفاری (فتح‌الله)	دختران بدبخت
بدیع (حسن)	داستان باستان ـ شمس‌الدین وقمر	فرهنگ (مرتضی)	طهران
پاینده (ابوالقاسم)	قاتل	قریب (یحیی)	یعقوب لیث
پرتو (شیرازپور)	کوعشق من ـ پهلوان زند	قویم (علی اکبر)	شورش پرتقال
ترقی (لطف‌الله)	خانم هندی ـ جن سنگلج	کبیر (حسین)	کنار چمن ـ دیوانه
ثقفی (خلیل‌اعلم‌الدوله)	هزارویك حکایت ـ ۷۱۰قاله	کمالی (حیدرعلی)	مظالم ترکانخاتون
جلیلی (جهانگیر)	گریه کرده‌ام ـ از دفتر خاطرات	کوهی (حسین)	۱۴ افسانهٔ روستائی
جمال زاده (محمد علی)	یکی بود یکی نبود	کیا (زهرا)	پروین و پرویز . ژاله
جناب زاده (محمد)	اوراق پراکنده	گلشن (حسینعلی)	پریوش ناکام
حجازی (میر محمد)	هما ـ پریچهر ـ زیبا ـ آئینه	محلاتی (محمد)	یارقلی
خسروی (محمد باقر)	شمس و طغرا	مستعان (حسینقلی)	ارمغان زندگی
خطیر (ناصرالدین)	شبهای عاشق	مسعود (محمد دهاتی)	تفریحات شب . تلاش معاش
خلیلی (عباس)	روزگارسیاه . انسان	مشفق (مرتضی کاظمی)	طهران‌مخوف . گل‌پژمرده
خلیلی (محمد علی)	بانوی نیل . قبل از کودتا	نثری (موسی)	عشق‌وساطنت
خواجه نوری (ابراهیم)	مشهودات گفتنی	نفیسی (سعید)	فرنگیس : ستارگان سیاه
دولت آبادی (یحیی)	شهرناز	هدایت (صادق)	زنده‌بگور: سه‌قطره خون
زنجانی (ابراهیم)	شهریار هوشمند	هوشی دریان(مستعان‌السلطان)	صادق ممقلی
سالور (حسینقلی)	جفت پاك	یغمائی (حبیب)	دخمه ارغون

چون ضبط اسامی همهٔ رمانهای ترجمه شده تفصیلی داشت ازآن صرف نظر کرده باسامی مترجمین قناعت میورزد

آصف ، آل بویه ، ابراهیم الفت ، ابراهیم نشاط ، ابوالقاسم سروش ، احمد دریابیگی ، احمد کریمی ، احمد نخستین ، اسدالله خاکپور ، اسدالله طاهری ، اشراق خاوری ، اعتمادالسلطنه ، اعلم الدوله ثقفی ، امیرحسین ایلخان ، امیرقلی امینی ، امین دفتر ، باقر اسلامبولی ، بقراط التولیه ، بهاءالدین ، تقی تفرشی ، تقی متقی ، جعفراصفهانی ، جلال‌دادگری ، جمز کمل انگلیسی ، حاج عبدالحسین دنبلی ، حبیب‌الله آموزگار ، حبیب الله عین الملك ، حسن بدیع ، حسن‌شباهنگ ، حسن‌ناصر ، حسین‌پژمان ، حسین‌ضیائی ، حسین‌قزوینی ، حسینقلی مستعان ، حشمت السلطان ، خان بهادر ، خانم حاجب ، داعی الاسلام ، دکتر قاسم غنی ، دکتر محمد علیخان ، رحیم نامور ، رشید امانت ، رشید یاسمی ، رضا شهر زاد ، سرهنگ جهانبانی ، سعدالملك ، سلطان حمید امیر سلیمانی ، رضا قلی قائم مقامی ، سید حسن طبسی ، سید عبدالرحیم خلخالی ، سید محمد هانی ، شرف الدین قهرمانی ، شکیبا پور ، شیخ احمد روحی ، صدر المعالی ، صدیق عمائی ، صفا زاده ، ضیاء الدین قریب ، طالب زاده عباس آرین پور ، عباس محتشم ، عبدالحسین کرمانی ، عبدالحسین میکده ، عبدالحسین میرزا ، عبدالله بهرامی ، عبدالله زاده ، عبدالله وزیری ، ع . سامانی ، عطاء الله دیهیمی ، علی اصغر ناصر ، علی اکبر حق شناس ، علی اکبر خراسانی ، علی اکبر قویم ، علی قلی سردار اسعد ، علی نواب مستوفی ، عنایت الله فرهومند ، عیسی دبیرالایاله ، غلامعلی‌صمصامی ، محمد حسین فروغی ذکاءالملك ، کمال‌الدوله ، گلشائیان ، لطفعلی‌صورتگر ، متین الساطنه ، محسن‌صبا ، محمد تقی معتمد السلطنه ، محمد تقی نظم الممالك ، محمد سعیدی ، محمد طاهر میرزا ، محمد علی سنندجی ، محمد نشاط ، محمد نویدالسلطان ، محمود عرفان ، مسرت الدوله ثقفی ، مسعود فرزاد ، مصطفی طباطبائی ، مصطفی ناصر ، مظفر زاده کرمانی ، مصطفی تبریزی ، منوچهر نوری کامیاب ، میرزا بزرگ ، ناتل خانلری ، نصرالله فلسفی ، نظام الدین نوری ، نظم الدوله ، وثیق‌الدوله ، هادی سپانلو ، یاور پارسا ، یقیکیان ، یمین الدوله ، یمین الملك ، یوسف اعتصامی ، یوسف مرتضوی ،

تاریخ

دراین رشته اززمان قدیم تألیفات گرانبها دردست است در این عصر هم بسبب آشنائی بااسلوب تاریخ نویسی اروپائیان دانشمندان‌ما برفع نواقص شیوه‌های سابق پرداخته کتب‌خودرامنطبق بااصول‌تاریخ‌نگاری جدید کرده انداز دانشمندانی که‌باتحقیقات‌دقیقه‌خویش‌باب انتقادتاریخی را گشوده و سرمشق دیگران شده است آقای محمدبن‌عبدالوهاب قزوینی است که ازروزگار جوانی تااین هنگام که ایام پیری است عمر شریف را صرف تحقیق در مبانی تاریخ ایران و کشف وتصحیح اسناد معتبرنموده واکنون درپاریس مرجع دانش پژوهان است اما فرط دقت وعشق بتفحص و تحقیق در اسناد مجال نداده است که بنوشتن تاریخی منظم که رافع احتیاجات دانش آموزان باشد بپردازد .

این خدمت را مرحوم حسن پیرنیا (مشیرالدوله) شروع کرده تاریخ قبل ازاسلام را از اقدم ازمنه تااوایل ساسانیان تالیف نمود ولی باوفات اواین کار ناتمام ماند . راجع بتاریخ ایران بعد ازاسلام آقایان عباس اقبال ونصرالله فلسفی واحمد کسروی وفرهودی‌ومحیط طباطبائی‌تألیفات‌مفیددار ندلکن هنوز دوره کاملی برشتهٔ تحریر نیامده است .

از تواریخ بسیار سودمندی که هنوز بطبع نرسیده‌است تاریخ آذربایجان تألیف مرحوم نادر میرزاست که‌راجع‌بتاریخ این‌ایالت‌است (تا ۱۳۰۱ ﻫ . ق .) وتحقیقات نیکو کرده‌است نسخه‌این کتاب بزرگ درنزدآقایے حسین‌سمیعی دیده‌شد .

نسبت بتاریخ ایران درعهد حاضر کتب عبدالله امیرطهماسبی و نوبخت و حلاج محل استفاده است درباب ملل خارجه بسعی آقایان‌عبدالله مستوفی وعبدالحسین شیبانی وعبدالحسین هژیر وفخر داعی وعباس‌خلیلی چند جلد تاریخ مفیدترجمه وتألیف گردیده است .

دوره کتبی که ازطرف کمیسیون معارف ترجمه شده است در زبان فارسی جامع ترین تاریخ ملل خارجه بشمار است

مؤلفین ومترجمین کتب تاریخ وجغرافیا

نام نویسنده	نام کتاب
ابراهیم شیرازی	تاریخ مقدس *
ابراهیم قمی	تاریخ تمدن اسلام *
اتابکی محمد صادق	جنگ شاپور و یولیانوس*
احتسابیان احمد	جغرافیای نظامی ایران
ادیبزاده مهدی	تاریخ آل محمد *
اعتصامی یوسف	سیاحتنامه فیثاغورث *
اقبال آشتیانی عباس	تاریخ مغول : خاندان نوبختی
امیر طهماسبی عبدالله	شاهنشاهی پهلوی
انصاری حسین	ایرانیان در گذشته‌وحال *
ایرانی عبدالمحمد	زردشت: پیدایش خط وخطاطان
بدیع الزمان فروزانفر	سخن و سخنوران
پور داود	ایرانشاه : خرمشاه
پیرنیا حسن	ایران باستان
تربیت محمد علی	دانشمندان آذربایجان
جلال‌الدین طهرانی	طبقات‌الامم * تاریخ‌ریاضیون
جمال‌زاده محمدعلی	گنج‌شایگان
جمیل قوزانلو	جنگهای ایران در ۷ جلد
جناب سیدعلی	الاصفهان
جواهرالکلامی عبدالعزیز	آثارالشیعه
جواهرالکلامی علی	زنده رود
حلاج حسن	تاریخ نهضت ایران
خلیلی عباس	پرتو اسلام *
دینشاه ایرانی سولیسیتر	سخنوران عصر پهلوی
رشید یاسمی غلامرضا	تاریخ‌قرن۱۸ * چنگیز *
	نادر * آثار ایران *
	تاریخ ملل و نحل
زیرك زاده غلامحسین	تاریخ رم *
سدید کبابی	صید مروارید
سعادت نوری	هشت سال در ایران *
سعیدی محمد	جنگهای ایران و روم *
سنا جلال‌الدین	تاریخ ادبیات ایران
شادمان فخرالدین	قرون جدیده *

نام نویسنده	نام کتاب
شایگان	ایران و ایرانیان *
شفق دکتر رضازاده	تاریخ مختصر ایران *
	تاریخ ادبیات ایران
شیبانی	تاریخ قرون وسطی
صفوی رحیم زاده	ایران‌اقتصادی
طالبزاده حمزه‌سردادور	جغرافیای تاریخی‌ایران *
ظهیرالاسلام زاده سوگل	شکرستان
عباس شوشتری	ایران نامه
فخر داعی محمد تقی	تاریخ تمدن اسلام
فروغی محمدعلی	تاریخ ملل مشرق . رم *
	تاریخ ساسانیان* تاریخ ایران
فرهودی حسین	تاریخ‌قرن نوزدهم*
فلسفی نصرالله	تاریخ‌اروپا * تمدن قدیم*
قهرمانی شرف‌الدین	حکومت‌تزارومحمدعلی‌میرزا *
کسروی احمد	شهریاران گمنام . تاریخ آذربایجان . پلوتارخ *
کیهان مسعود	جغرافیای مفصل ایران
مجاهدی اسمعیل	جنگ بین‌الملل *
محمد اسحق - پروفسور	سخنوران عصر حاضر
محمدعلی گیلك	تاریخ گیلان *
محیط محمد	فردوسی . تاگور
مستوفی عبدالله	انقلاب فرانسه *
معزی نجفقلی	تاریخ امریکا *
مقتدر غلامحسین	جنگهای ۷۰۰ ساله‌ایران‌وروم
نامور رحیم	اختناق هند
نخجوان محمد	روس‌وژاپون.روس وعثمانی
نوبخت حبیب‌الله	تاریخ‌شاهنشاهی‌پهلوی
هدایت محمود	مسافرت بایران *
هژیر عبدالحسین	تاریخ ملل شرق‌ویونان* قرون وسطی *
همایونفر یدالله	نژاد بشر *
وثوق احمد	جنگ‌بین‌الملل*

(*) علامت ترجمه است

تحقیقات تاریخی وادبی

ازرشته های تازه که دراین دوره موردتحقیق واقع‌شده‌است آثار قرون قبل از اسلام است که از زبان پهلوی واوستائی بفارسی نقل شده است مانند آثار آقایان بهار وکسروی و نگارنده . آقای پور داود اکثر اجزاء کتب بزرگ اوستارا ترجمه و طبع کرده و ازاین راه خدمتی بی نظیر نموده است زیرا که تااین‌زمان عامه ایرانیان‌را آگاهی کامل ازمتون اوستائی نبود .

دیگر ازرشته های جدید که در این عصر محل توجه گردیده تحقیقات ادبی است چه ازلحاظ جستجوی شرح حال شعرا وعلماء سلف چه ازحیث تصحیح وتحشیه متون قدیم مثل آثار آقایان عبدالعظیم قریب و فروزانفر و اقبال ونفیسی وشجره ومینوی

درجدول ذیل اسامی بعضی از محققین وکتب آنها را ملاحظه میفرمائید

نام مؤلف	نام کتاب
اقبال عباس	حدائق السحر. تجارب السلف
امیرخیزی اسمعیل	بوستان . قطعات منتخبه
بدیع الزمان فروزانفر	شرح حال مولوی
بهار محمدتقی	تاریخ سیستان
بهارمست احمد	سپهبد فردوسی
بهمنیار احمد	التوسل الی الترسل
پژمان حسین	بهترین اشعار. دیوان حافظ
تدین محمد	نخبة الادب
تقوی سید نصرالله	دیوان ناصرخسرو
جلال الدین طهرانی	تاریخ قم
خلخالی عبدالرحیم	سیاست نامه . دیوان حافظ
دهخدا علی اکبر	امثال وحکم
رشیدیاسمی غلامرضا	سلامان وابسال شرح حال سلمان. ابن یمین. وحشی. باباطاهر
رمضانی محمد	شاهنامه . مثنوی . خیام
سیف پور فاطمی	مجموعه کتاب شرح حال حافظ

نام مؤلف	نام کتاب
شجره حسین	شخصیت مولوی
عامری علی محمد	عقدالعلی
عبدالرسولی علی	دیوان فرخی
قریب عبدالعظیم	گلستان . تاریخ برامکه
قزوینی محمد	چهارمقاله. بیست مقاله. لباب الالباب تذکرة الاولیاء . المعجم. جهانگشای جوینی
کریمی بهمن	شیرازنامه
مدرس رضوی محمدتقی	المعجم فی معاییر اشعار العجم
منقح ابراهیم	علم وادب
مینوی مجتبی	ویس ورامین
ناصح محمدعلی	دیوان ابوالفرج رونی
نفیسی سعید	قابوسنامه . احوال رودکی
وحید حسن	ادیب الممالک. قائم مقام. خمسه
هژیر عبدالحسین	حافظ تشریح
هشترودی محمد ضیاء	منتخبات آثار معاصرین

حکمت وتربیت

ازرشته هائی که‌در این ایام بیشتر محل‌توجه‌نویسندگان‌است تحقیق درباب‌اصول تعلیم‌وتربیت‌ومباحث اخلاقی‌است وزارت معارف‌علاوه‌برتأسیس کرسی های درس‌تعلیم‌وتربیت‌دردانشکده‌هاونشرمجله‌مخصوصی برای مباحث‌این فن‌بنام مجله‌تعلیم‌وتربیت‌بسیاری‌ازفضلارا بنگارش کتب ومقالات‌دراین باب‌تشویق کرده‌است . اول کتابی که درتعلیم‌وتربیت جدیدبنظرنگارنده‌رسیده کتاب آقای‌حسین دانش است که‌متاسفانه هنوز بطبع‌نیامده است آقای کاظم‌زاده ایرانشهر مؤسس مجله ایرانشهر دربرلن ازاشخاصی است که راجع باین رشته خدمات عمده کرده است· درطهران‌کتب آقایان دکتر عیسی صدیق رئیس دانشکده علوم وادبیات ودانش سرای عالی‌وحبیب الله آموزگار وبیژن ورسول نخشبی و بهروز خاوری وصادق نشأت جویندگان این فن شریف را هدایت میکند

آقای محمد علی فروغی باترجمه کتب افلاطون ودکارت طالبان حکمت را بهره کافی رسانده است . زیرا که ازافلاطون جزبعضی رسالات عربی ناقص چیزی متداول نبوده واز افکار دکارت فرانسوی هم جویندگان فلسفه جزبوسیله کتب اروپائی بهره نمی بردند ترجمه ناقص و نامفهومی که از کتاب معروف دکارت در حدود نود سال قبل شده است اصلا قابل انتفاع نبود . آقای فروغی در مقدمه ترجمه خود تاریخی از حکمت اروپائی نگاشته است که محل استفاده عموم است .

کتب اخلاقی

طالبان رشته های اخلاقی ازآثار آقایان حسن اسفندیاری وعلی دشتی وروحی وغیره مستفید هستند

کتابهای درسی که حاوی قطعات اخلاقی سودمند است بقلم آقایان عبدالعظیم قریب و تدین‌وامیر خیزی‌تدوین یافته است‌درباب تربیت‌بدنی وپیشاهنگی مؤلفات‌آقایان‌حسین‌سمیعی وحسام زاده‌پازارگادواحمدامین‌واویسی‌مورداستفاده‌است.

کتب تربیتی و علمی و لغت

نام نویسنده	نام کتاب
آموزگار حبیب‌الله	عالم‌ارواح*اصلاحات‌اجتماعی
آیتی عبدالحسین	فرهنگ آیتی
اسفندیاری حسن	اخلاق محتشمی
ایرانپور مهدی	وسایل تقویت‌حافظه*
بهروز ذبیح	فرهنگ کوچك
بهروز خاوری محمدعلی	روش پرورش
بیژن	چشم‌انداز تربیت‌درایران
پور داود	گاتها. یشتها. خرده‌اوستا
تربیت رضا	لغت آلمانی بفارسی
جهانسوزی محسن	راه خوش بختی*
حجازی میرمحمد	روان شناسی
حسام زاده پازارگاد	پیش‌آهنگی ایران
حییم سلیمان	فرهنگ‌انگلیسی فارسی
خلیل ثقفی ـ دکتر	معرفة‌الروح. کلیدزندگی
داعی‌الاسلام محمدعلی	فرهنگ‌نظام
دشتی علی	اعتمادبنفس*تفوق آنگلو-
	ساکسن* سرتطورملل*
دشتی محمد	مبادی علم تربیت
دینشاه ایرانی سولیسیتر	اخلاق ایران باستان
ذبیح دکتر قربان	دانستنی‌های زنان جوان*
رسول نخشبی محمود	تربیت اطفال
رشید یاسمی غلامرضا	قانون‌اخلاق. ارداویرافنامه*
	اندرز اوشنر دانا. آئین
	نگارش تاریخ. اندرزهای
	اپیکتتوس *
رضای شیرازی	ابقای روح
روحی عطاءالله	خلاق‌روحی

نام نویسنده	نام کتاب
سعیدی محمد	اخلاق *
سهراب هدایت‌الله	رهنمای شوهر جوان*
شاهرخی ابوالفضل	تمرکزقوای دماغی*
شایگان ملایری	وظیفه*
صدیق دکتر عیسی	اصول‌علم‌تربیت. تاریخ‌تعلیم
	وتربیت
صفی‌نیا	استقلال گمرکی‌ایران
صمصامی رضاقلی	عود ارواح*
عباس شوشتری	بهاگواد گیتا*
غنی‌سبزواری ـ دکتر	معرفة‌النفس
فاتح مصطفی	راه پیشرفت
فرامرزی عبدالرحمن	دستور زندگانی
فروغی محمدعلی	حکمت‌سقراط* سیرحکمت
	دراروپا
فرهی‌عزت‌الله	قوه‌عصبی. اشعه آفتاب
قهرمانی شرف‌الدین	فرهنگ‌روسی‌بفارسی
کانوزیان	فرهنگ‌کانوزیان
کاظم‌زاده حسین	راه‌نو. رهبر نژادنو
محمد خان بهادر	قهوه‌خانه سورات
محمدعلی خیابانی	فرهنگ نوبهار
محمد کریم‌صابونی	اخلاق کمالی
نامور رحیم	چگونه کامیاب میشوید
نشاط محمدصادق	روح ملی‌ایران. دستور
	کامیابی*رهنمای‌تربیت‌جوایان
نفیسی سعید	فرهنگ‌فرانسه بفارسی
نوبخت حبیب الله	قانون‌فکر. علم‌طبایع
هوشیار	کنجکاوی در تعلیم‌وتربیت

روزنامه

روزنامه ازعوامل مهم گستردن سواد و نشرمعرفت‌است زیرا که بارزانترین بها در دسترس عامه‌مردمان قرار میگیرد و ازآنجا که همه کس بدانستن‌اخبار نیازمنداست دربی‌خواندن برمیآید وخوشهٔ از آن خرمن میربابد خدماتی که در این راه جراید و مجلات ایران کرده اند پوشیده نیست اما شر قلیلی هم درضمن این خیر کثیرهست چون‌ذهن عامه‌خوانندگان‌ساده است هرلغتی را از روزنامه می پذیرد پس اگرجراید مقید باصول فصاحت واستواری ارکان لغت باشند نقصی پیش نمی آیـد . ولی همواره چنین نیست روزنامه نویسان پیش ازمشروطه چون اغلب از ادبیات فارسی بهره مند بودند وفراغتی هم داشتند جراید کوچك آن زمان را با رعایت اصول بلاغت و مواظبت در صحت لغت می نوشتند اما درادوار اخیر جریده نگاری از جنبه تفنن ادبی یا انجام خدمت دولتی خارج وروزنامه از لوازم زندگانی جامعه شد تراکم اخبار و سرعت انتشار کار را بجائی رسانید که مدیران فرصت مواظبت ادبی نمی‌کردند بعلاوه طوفان انقلابات مشروطه موجب زیر و رو شدن بعضی طبقات از جمله صنف نویسندگان گردید نویسندگی روزنامه هم شروط اصلی را از دست داد و هر کسی مدعی چیزنویسی شد سالها گذشت که غیر از چند روزنامه معتبر باقی جراید را اشخاصی مـی نوشتند که داشتن سواد کافی جزء اعظم شرایط کار آنها نبود

واز آنجا که منبع اطلاعات اکـثر روزنامه‌نگاران ما جراید خارجی بود بعلت نداشتن مجال واطلاعات وتصرف کافی یاعین الفاظ اروپائی را ازفرانسه و انگلیسی و روسی داخل زبان فارسی میکردند یا ترجمه های غلط وتعبیرات ناقصی را که در جراید عربی و ترکی میدیدند درمقالات‌خود جای داده و بیشتر اسباب ورود الفاظ عربی و ترکی را فراهم میآوردند روزنامه های معروف رفته رفته از این عیوب آگاه شده و باگشودن باب انتقاد ادبی حتی‌المقدور در رفع این نقص کوشیدند

اینك صورتی از جراید مرکـز و ولایات تاحدی که میسر بود فراهم آورده و بدون رعایت تاریخ انتشار و اولویت مقام درج شد بایددانست که در میان این روز نامها بعضی مانند رعد و ایران و شفق سرخ و اطلاعات و ناهید

و غیره از مطبوعات بزرگ و با دوام بشمارند . و بعضی در سال اول یا ماه نخستین انتشار دچار تعطیل شده و جز اسمی از آنان باقی نمانده است

صورت جراید

ایران ، ایران آزاد ، ایران باستان ، ایران نو ، ایران جوان ، ایران کهن ، ایران امروز ، ایران کنونی ، کوکب ایران ، تجدد ایران ، ستاره ایران ، آئینه ایران ، زبان ایران ، فکر ایران ، شرق ایران ، مفتش ایران ، سروش ایران ، حیات ایران ، نجات ایران ، ندای ایران ، سعادت ایران ، نهضت ایران ، آینده ایران، میهن، وطن، زبان وطن، نجات وطن، آزادگان. آزاد، مرد آزاد، زبان آزاد، قلم آزاد، فکر آزاد ، عصر آزادی ، عهد آزادی ، آزادی شرق ، آزادی دهقان ، آزادی مشهد ، رعد ، برق، صاعقه، طوفان، غرش ، صیحهٔ آسمانی ، نفخه صور ، شعله ، آتش ، اخگر ، قیامت ، انتقام ، پیکار ، پیکان ، آسمان ، افلاك ، آفتاب ، شمس ، ناهید ، خورشید ، شهاب ،شهاب ثاقب ، سهیل ، بدر ، مهرمنیر ، صبح صادق ، فلق ، شفق ، شفق سرخ ، بامداد روشن ، صباح ، اختر ، اختر مسعود ، پرتو ، فروردین ، بهار ، تازه بهار ، بهار دلکش ، بهارستان ، بوستان، گلستان ، گلشن ، مینو ، جنت ، نسیم شمال ، گل زرد ، گل سرخ ، گل آتشی ، چمن، پروانه ، زنبور، شاهین ، عصر تمدن ، عصر دموکراسی ،عصر نو ، عصر نهضت، عصر جدید، عصر حدید، عصر انقلاب، عهد انقلاب، مرآت، مرآت جنوب، رهنما ، رهنمای دهقان ، پیام ، جارچی ملت ، کاشف اسرار ، ارشاد ، نصیحت ، تذکر ، انتقاد ، اطلاعات ، قلم پاك ، راه نجات ، حصار عدل ، عدل ، عدالت ، سعادت بشر ، حیات جاوید ، سلامت ، اتحاد ، توفیق ، آسیای وسطی ، صدای طهران، صدای اصفهان، ندای گیلان، ندای ایران. طهران، کرمانشاه، بیستون، خراسان ، فارس ، طوس ، استخر ، سهند، دارالامان کرمان ، سرحد ، کارون ، زاینده رود ، آستانهٔ رضوی ، حلاج ، بهلول ، خنده ، کانون شعرا ، اقدام ، کوشش ، کردار ، کار ، کارگر ، جهاد اکبر ، ارتقا ، بیداری ، قیام بحق ، عرفان .

مجله

مجلات این دوره ازعیوبی که درباره جراید گفته شد تا اندازه ای مبرا بوده و بیشتر بمباحث ادبی و تاریخی پرداخته واصلاح این دورشته رامنظور نظر قرار داده اند وما ببعضی ازآنها اشاره میکنیم

۱ ـ **مجله** بهار که بقلم آقای یوسف اعتصامی دو دوره آن نشر شد و حاوی ترجمه های لطیف بود .

۲ ـ مجله دانشکده (۱) که آقای بهار در سال (۱۳۳۶ هـ . ق) برای نشر آثار انجمن ادبی دانشکده تاسیس کرد این انجمن نخست جرگه دانشوری نام داشت و در ۱۳۳۵ هـ . ق . بسعی چند تن از دوستان ادب ازجمله نگارنده دایر شده بود سال بعد دانشکده خوانده شد مرام این انجمن ترویج معانی جدید در لباس شعر و نثر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نثر اروپائی بود و در آن روزگار تحول خدمتی شایان بادبیات کرد .

۳ـ مجله ارمغان که دربهمن ۱۲۹۸ شمسی بسعی آقای وحید دستگردی دایر شد دوره ۱۷ ساله آن مخزن ادبی گرانبهائی است دراین مجله شرح حال گروهی از شاعران قدیم وجدیدو نمونهٔ گفتار معاصران مندرج است بعلاوه هر سال کتابهائی بضمیمه این مجله منتشر شده است مثل دیوان ادیب الممالك و ابوالفرج رونی و با با طاهرعریان و قایم مقام وجام جم اوحدی و ره آورد وحید وتحفه سامی و بختیار نامه و غیره .

٤ ـ مجله نوبهار هفتگی درمهر ماه ۱۳۰۱ بمدیریت آقای بهار انتشار یافت علاوه بر مطالب ادبی درمسائل سیاسی زمان هم بحث میکرد .

٥ ـ مجله تعلیم وتربیت درتحت نظر آقای علی اصغر حکمت درفروردین ۱۳۰٤ شمسی ازطرف وزارت معارف تأسیس شدوتاسه سال دوام یافت قسمتی از این مجله سود مند مخصوص امور رسمی وزارت معارف وقسمتی حاوی مقالات علمی وادبی بود در ۱۳۰۷ تعطیل ودرزمان وزارت آقای حکمت (فروردین ۱۳۱۳ شمسی) مجدداً منتشر گردید وفعلا دایراست .

٦ ـ مجله آینده بمدیریت آقای دکتر محمود افشار درتیرماه ۱۳۰٤ شمسی . شروع وتااسفند ۱۳۰٦ منتشر شد هیچ مجله ازجهت ظرافت طبع واهمیت مقالات ادبی وسیاسی باآینده برابری نمیکرد آقای دکتر افشار مؤلف کتاب مفیدی است

(۱) لفظ دانشکده را رضی الدین نیشابوری شاعر قرن ششم بکار برده است در تشکیلات دانشگاه جدید وزارت معارف آنرا بمعنی Faculté . متداول نموده است

بزبان فرانسه راجع بتاریخ روابط سیاسی ایران وممالك اروپا که طبع شده است ،

۷ ـ مجله ایران جوان درسال ۱۳۳۸ بوسیله کانون ایران جوان تأسیس شد

۸ ـ مجله کاوه دو دوره در برلن انتشار یافت دوره ثانی آن حاوی مقالات علمی وادبی بسیار مفید است (رجوع شود بتاریخ ادبیات برون)

۹ ـ مجله ایرانشهر ازتأسیسات آقای کاظم زاده است که در برلن چند سال انتشار یافت این مجله نفیس وسودمند بیشتر درمسائل عرفانی ومباحث علمی بحث نموده ازحیث آشنا کردن ایرانیان بتمدن اروپائی ومقایسه آن بافرهنگ شرقی خدمت شایان کرده است .

ونیز دربرلن بهمت جوانان دانشجوی ایرانی دو مجله دیگر یکی بنام فرنگستان ودیگر بنام علم وهنرمنتشر شده است

۱۰ـ مجله شرق بمدیریت آقای محمد رمضانی صاحب مؤسسه خاور درطهران انتشار یافت این مؤسسه که اکنون« کلاله خاور»نام دارد تاحال متجاوز از ۳۰۰ کتاب از ترجمه وتألیف طبع ونشر کرده است .

۱۱ ـ مجله مهر ازتأسیسات آقای مجید موقر مدیر روزنامه ایران وروزنامه خوزستان ومجلهٔ هفتگی مهرگان است ازخرداد ۱۳۱۲ تاحال ٤دوره انتشار یافته واکثر نویسندگان وشعراء معاصر در این مجله که از حیث فایده مقالات و نفاست طبع ممتاز است چیز می نویسند .

محض اختصار باقی مجلات را بااسامی صاحبانشان درفهرست ذیل نام می بریم :

رستاخیز (عبدالله رازی) ـ پهلوی (یاورافتخار نظام) ـ وفا (نظام وفا) دبستان (سید حسن طبسی) ـ تقدم (احمد وعبدالرحمن فرامرزی) ـ ندای قدس (حسین قدس) ـ گنجینه معارف(محمد علی تربیت) ـ علم وهنر (وثوق وجمال زاده) ـ آرمان (دکتر شیرازپور پرتو) ـ فروغ رشت (ابراهیم فخرائی) فرهنگ رشت (تقی رائقی) ـ عصرحدید (فرخ دین پارسا) ـ تحفةالادبا (ادیب فرهمند) عرفان اصفهان(احمدعرفان) ـ پازارگادشیراز (حسام زاده پازارگاد) ـ مجموعه معارف (بهروز خاوری) ـ ایران نو (سیف آزاد) اخوت(عبدالله مستشار . علی کرمانشاهی) ـ صحت (حسین صحت) ـ نامه تمدن (ع . تمدن)

دختران ایران (زند دخت) ـ دنیای امروز (بازیل) ـ خاور (محمود عرفان) باختر (امیر قلی امینی ، سیف پور فاطمی) ـ دنیای ایران (نوبخت) ـ سپیده دم (صورتگر)ـ پیمان (احمد کسروی)ـ شهربانی (یاور پارسا)

ومجلات دیگر که منتشر میشده یااکنون هم انتشار میابد مانند مخزن دانش ، طب جدید ، درمان ، سودمند ، عصر پهلوی ، عصرجدید ، عالم نسوان ، آفتاب ، نسیم صبا ، اسپهان ، گلزار ، جام جم ، همایون ، امید خیر ، الاسلام ، الکمال ، اقبال ، (قشون) ارتش ، بلدیه (شهرداری) ، مجله رسمی وزارت عدلیه ، گمرکات ، مذاکرات مجلس ، اطاق تجارت : پست وتلگراف ، فلاحت و تجارت . ، علوم مالیه واقتصاد ، ثبت اسناد ، بانك ملی ایران ، صحیه . معقول ومنقول وغیره

سالنامه نوشتن سالنامه درزمان اعتماد السلطنه شروع شد که هرسال در دنبال یکی از کتب خودفهرستی ازمطالب ومشاغل زمان را می نگاشت این نوع دردوره ما کامل شد و علاوه برتقویم مطالب سودمند بآن الحاق گردید بعضی جراید ومؤسسات ومدارس سالنامهٔ که حاوی شرح پیشرفت آنان درمدت یکسال بوده منتشر کرده اند مانند سالنامه روزنامه ایران و سالنامهٔ دانش سرای عالی وآمار نامه های معارف وغیره

آقای امیر جاهد باتأسیس سالنامه پارس در ۱۳۰۵ شمسی باب جدیدی در مطبوعات گشود ازآن تاریخ تاحال هرسال قبل ازنوروز این سالنامه منتشر میشود ومشتمل برتقویم ومطالب مفید وشرح تشکیلات اداری وحوادث یکساله است که برای تاریخ زمان فواید بسیار دارد

گاهنامه دانشمند اختر شناس آقای سید جلال الدین طهرانی نیز بامطالب علمی سودمند انتشار می یابد وهرساله کتابی از کتب نادره قدیم با آن منتشر میشود در مشهد چند سالنامه بنام دانش ، شرق ایران ، خراسان وغیره منتشر شده است

نمایش گاهی سؤال میشود که چگونه درمیان قومی که ادبیات آن تا این درجه بالارفته است تیاتر بوجود نیامده است جواب این سؤال دشوار نیست تیاتر وقتی ترقی میکند که بتواند عیوب افراد را بیان کند تا اینکه رفته رفته بعضی مردم برای عبرت گرفتن ورفع عیوب خویش وبعضی برای خندیدن برعیب دیگران و

جماعتی محض استفاده از دقت نظر نویسنده و آشنائی با احوال نفسانی بشر و معایب عادات و اخلاق قوم بنمایشگاه روی آورده از انبوه خریداران نفع مادی بازیگران تأمین وچرخ پرخرج نمایش متحرك شود زیرا که تیاتر جنبهٔ انفرادی ندارد تا مثل قصاید شعرا ازچشمه احسان ممدوحان سیراب شود بلکهغذای آن اقبال اجتماعیاست و روی سخن بازیگران تیاتر با آن ذوق جمعیاست که از حاصل ذوقهای افراد بدست میاید وبهترین ممیز آثار ادبی بشماراست . حالدر کشوری که این مقدمات فراهم نبوده چگونه میشود انتظار داشت که تیاتر پیدا شده باشد همچنین برای ظهور نمایش های ادبی و تاریخی هم وقتیکه عوامل مذکور واسباب دیگر مثل نقاشی وتمثیل وغنارا منع کرده باشدوزن را که رکن اعظم زندگانی است چه در خارج وچه در صحنه تیاتر از رخ نمائی باز داشته باشد آیا میتوان انتظار ظهور تیاتر داشت .

تنها چیزیکه مابهالاشتراك هیئت جامعه محسوب بود و هر کسی حتی روحانیون درآن شرکت می جست نمایشهای مذهبی بود .

براثر تشویقی که درعهد صفویه از روضه خوانی وذکر مصائب ائمهاطهار درمیان آمد رفته رفته مردم از گفتار به کردار پرداخته ونمایشحوادثمولمهرا بزرگترین وسیلهٔ تحریك قلوب قرار دادند . درزمان قاجاریه این شعبه از نمایش ترقی بسیار کرد چنانکه جماعتی کثیر در هر شهر تعزیه خوان وتعزیه گردان بودند این دستهها رفته رفته تخصص پیدا نموده پیس های مخصوصنوشتند و لباسهای گوناگون با لوازم واسلحه وغیره درمخزن خود داشتند براثرتشویق دولت درشهرهای بزرگ تعزیه دولتی دایرشد باین معنی که دولت سالیمبلغی درمقابل خرج تعزیه بجمع حکام می پذیرفت و آنانهم درمکانهای معینبنمایش می پرداختند این نمایشها در دهه اول عاشورا واقع میشد و گاهی بسایر ایام هم سرایت میکرد تدریجاً درهر شهری بازیگران دررشته های خاص اختصاصیافتند بعضی در شمر خوانی وبعضی در امام خوانی و بعضی در نمایش سایر اشخاص ذیفن شدند . درطهران این تشکیلات طبعاً ازهرجا استوارتربودتعزیه گردانها در مدت سال هر جا که خوش آوازی مییافتند یا کسیرا که با اشخاصواقعه توافق منظر بیشتر داشت بهرقیمت بود استخدام میکردند و بتربیت او همت میگماشتند .

محل تعزیه در طهران تکیه دولت بود که حجرات بسیار برای شاهواعیان و اشراف داشت مکان بازی سکوئی بود دروسط تکیه که گاهی چندصحنهدفعة درآنجاآراسته میشد یعنی مجالسی که باید پیدرپی ظهور کند اکثر اوقاتبرای سهولت قبل از نمایش مهیا بود

مسلماً تعزیه آن عهدرا از هیچ لحاظ نمیتوان بایك تیاتر اروپائی کنونی مقایسه کرد نه از جهةتشکیل صحنهنه از حیث لباس ونه از لحاظ مطابقت امور با نفسالامر اما این صفت را داشت که کاملا موافق ذوق اکثر حضار بود . حضور سلطان ودرباریان واعیان وجلال و عظمت مکان در حضار تأثیر خاصی میبخشید و آنان را ازحال طبیعیخارج میساخت همچنین حوادثی که به منصه نمایش می آمد از طفولیت در خاطرها رسوخ یافته ومحبت یا بغض اشخاص در دلها نسلا بعد نسل مهیا شده بودپس صرف نظر از خوبی و بدی بازیگران اساساً تذکر همان خاطرات مانوس صبر از دلها برمیداشت خاصه پساز آنکه نزد شیعیان مسلم است که هرکس برمصائب امام مظلوم گریه کند یاخودرا چون گریه کنندگان سازد بهشت برای او واجباست درنتیجهٔ این عواملچنان سوزی دردلها پیدا میشد که درعالم نمیتوان هیچ تیاتری را ازاین حیث باآن برابر دانست وصرف نظر از اینها ارکسترها حقیقة در کار خود مهارت بخرج میدادند از فرط تکرار وازجهة علاقه مذهبی بازیگران درفن خودشان اعجاز میکردند واغلب چنان طبیعی واقع میشد که زمام اختیار از دستها میرفتزبان این بازیها اگرچه بازبان اصلی « عربی » یکی نبود ولی بازبان مردم تفاوتی نداشت جز درآنجا که شمر بمیان می آمد و قدری البته ضرورتوزن وقافیه کلام را از سطح سخن رایج بالا میبرد (وآنهم خیلی نادر بود) درباقیاوقات شنونده ازجهة مکالمهٔ حضار احساس هیچ غرابتی نمیکرد واز شور وسرمستی خود بواسطه یك سخن ناهنجار غیرمأنوس هشیار نمیگردید از اول تا آخرنمایش یك محیط محترم پرهیجان وبسیار گرمی حضاررا احاطه کرده بود که نسیمی ازخنکی ها وبیمزگیهایے بعضی نویسندگان تیاتر در آن نمی وزید و شنونده و گوینده را سردنمیکردبسیاردیده شد که نمایشگران خود نیز حقیقة میگریستند موسیقی هم با محیط تناسب تام داشت گوئی الحان اورا با احوال مردم سالهـا

سنجیده و اختیار کرده بودند البته غیراز این موافقت تام و تأثیر خاص که بیان شد ازجهات ادبی وعلمی نمیتوان تعزیه را درفصلی آورد که سخن از تیاترمیرود زیرا که در قرن نوزدهم نبایستی ابتدائی‌ترین اصول تیاتر مهمل ومتروك می‌بود وحتی ۳ واحدی راکه قرنها در اروپا برسرآن جدال بوده و امروز رعایت کلیات آن از امور بدیهی شمرده میشود ازنظر دور میداشتند .

اهتمام دولت دراین باب بحدی رسید که از دستگاه سلطنتی اسلحه ولباس و سایر وسایل را بازیگران میدادند جمعی بنام دسته شاهی اختصاص بازیهای مهم داشتند انعام و خلعت و لقب میگرفتند مثل لقب معین البکاء و غیره اغلب بازیگران مهم مثل شمرخوان و عباس خوان و امام خوان رل خودرا تماماً از بر داشته وباقی که‌تازه‌کاربودند هریك قسمت خودرا در بیاض یا درورقه کاغذی در دست میگرفتند پس‌از خواندن و انجام وظیفه همان نسخه و بیاض را باید بمعین‌البکاء یا تعزیه گردان دیگر تسلیم کنند واین تسلیم موجب شد که اثری فعلا ازآن اوراق درمیان‌نیست . بازی زنان را مردان میکردند چنانکه زینب‌خوان مردی بود که در زیرنقاب ریش و سبلت را با مهارت پوشیده میداشت .

گاهی برای رفع خستگی حضار در فاصلهٔ نمایشهای حزن‌انگیز بازی مفرح ومضحکی‌هم نشان‌میدادند یا بانواختن موسیقی حاضرین‌را مشغول میکردند از بازیگران معروف شیخ حسن شمر و حاج بارک‌الله را باید شمرد .

ازجمله تعزیه‌های مشهور حجة‌الوداع و شهادت مسلم و بازار شام ویوسف وزلیخاو هفتادو دو تن و شست بستن دیو و بلقیس وسلیمان بوده است .

هریك ازاین نمایشها را با وزن وآهنگ‌خاصی نظم کرده‌بودند اکثر اتفاق می‌افتاد که هرشخصی پیوسته آواز خودرا در پردهٔ مخصوصی از موسیقی میخواند مثلا حر برای اظهار شجاعت و رجز خوانی در چهارگاه میخواند و نسوان در همایون و شوشتری اما آواز همواره ساده بود و سازی باآن جفت نمیکردند مگر در بعضی از مواقع قره‌نی و نی لبك را با همان آواز جفت میکردند مخصوصاً دربیات و دشتی و دیر راهب و تعزیه سلیمان ودرآغاز و انجام هرقسمتی غالباًآوازجمعی‌فرودستان(کر)خوانده میشدوهمه بازیگران‌در آن شرکت می‌جستند .

لباس تعزیه ازاین قرار بود : جنگجویان زره و خود وچکمه وسپر و شمشیر و نیزه ومعصومین دستار و عبا و قبا وعصا ودختران وپسران خردسال دستار کوچك سیاه و سبز داشتند برای بانوان لباس بسیار بلند و سیاه که فقط چشمان آنها نمایان بود تهیه میکردند و بطورکلی اشقیارا باجامهٔ سرخ‌و مظلومین را با لباس سبز و سیاه نشان میدادند .

علاوه‌بر تعزیه‌های ثابت که مکان خاصی داشت بعضی تعزیه گردانهادسته خودرا از دهی بدهی میبردند و در میدانها و تکیه‌ها نمایش مختصری میدادند رفته رفته این پیشه هم از حقیقت خود عدول کرد و منسوخ شد .

تقلید

اگر بتوان‌تعزیه را بعهد صفوی‌منتهی کرد تقلید را بهیچ عصری نمیتوان محدودنمود درجشنها و عروسیها به نسبت موقع،بازیهای مسرت بخش درهر زمانی رایج بوده است .

در زمان قاجاریه دسته‌های چندی از مقلدین بودند که در مواقع خاص بنمایش میپرداختند و ازصاحب مجلس اجرت میگرفتند موضوع این بازیها مطالب بی‌ضرر وخیلی‌عام بود که بکسی برنخورد وجامعه را ازحیث حمله بآداب‌اساسی او متأثر نسازد اکثر اوقات تقلید مجالس عروسی بازیهای کوچکی ماننددعروسی حاجی‌آقاو شیرین زبانی غلام‌سیاه و امثال اینها بوده و درفاصلهٔ آنها اهل طرب بالباس‌های مخصوص رقص و بندبازی میکردند .

رقاصان که اغلب پسران در جامه دختران بودند چندین دست لباس مبدل مینمودند و پیکر را بزینتهای عجیب و غریب که غالباً مال یك نسل پیش‌از زمان نمایش بود می‌آراستند ازآنجا که این‌مقلدین درمجالس مهمانی ادای‌وظیفه میکردند وغالباًمدعوین ازجهات دیگرسر گرم وخوش بودند وچون بازیهااکثر مختصر و با ساز وآواز مناسب جفت میگردید در حاضران تاثیر خوشی‌میبخشید بازیگران علاوه بر تبدیل لباس قدری صورت را گریم میکردند مثلاگریم کاکاسیاه و حاجی آقا و گریم عروس وغیره

در تقلیدهای عمومی بازیگران برسکوئی بالا میرفتند وتماشائیان‌دراطراف آنمکان قرار گرفته بازیگران را احاطه مینمودند . اکثرمقلدان ماهر بدون‌حاضر

نمودن رل سخنان بسیار بموقع میگفتند وگاهی نمایش از صحنهٔ تیاتر بمیان تماشائیان هم سرایت مینمود بازیگر از سکو پائین‌میآمدوبعضی‌از حضار رامخاطب سخن یا مورد اعمال قرار میداد .

موضوع بازیها غالباًطوری اختیارمیشد که همهٔ حاضران ازآن بهره‌میبردند و برای رسوخ در خاطر عوام بیشتر اوقات سخنان ناشایست و فحش‌های رکیك مبادله میشداین دسته‌های مقلد غالباً در دهات وشهرها گردش کرده وبتناسب موقع کسبی مینمودند .

از مقلدان معروف کریم شیرهٔ است که در دستگاه ناصرالدین شاه دلقك مختار بودو او چند شاگرد آزموده داشت رشکی و ماسی و چوروکی و غیره اکثر اوقات درحضور شاه اجازه بازی می‌یافت و درضمن بازی احوال سلطان و درباریان واعمال کارداران مملکت را انتقاد میکرد واین آزادی کلام که کریم شیرهٔ داشت اورا صاحب نفوذ فوق‌العاده و محل احترام کرده بود گویند بعضی‌ازخرده گیریهای‌او بدستور بنهانی شاه بوده که‌مصلحت اظهارآن رانمیدیده‌است این اشعار حاکی از بغض گوینده نسبت بهتاکی های آن‌مقلد مشهوراست

بعهد ناصرالدین‌شاه غازی   کند نادان بدانا ترکتازی
بساط علم‌چونان شد که تازد   کریم شیرهٔ بر فخر رازی

تیاتر

گویندناصرالدین شاه درسفرهای‌فرنگستان ترتیب تیاترآنممالك‌راپسندیده ومزین‌الدوله معلم دارالفنون راکه ازشاگردان اعزامی باروپا بودمأمور کرد در تالار دارالفنون نمایشهائی بدهد واو نخستین کسی است که تیاتر را از صورت تعزیه یا تقلید خارج کرد وبعضی از آثار مولیر را بقدری که در آن زمان میسر میشدبمعرض نمایش گذاشت از قرارمسموع نخستین تیاترمزین‌الدوله خرس سفید و خرس سیاه بوده‌است . مرحوم میرزا علی‌اکبر خان مزین‌الدوله که سه سال قبل فوت شد در واقع پیشقدم این راه است . لکن بواسطه‌مهیانبودن این وسائل موفق نگردید که‌کار خودرا اساسی بدهد اذهان درآنموقع متوجه تقلید بود و از تیاترهائیکه درزیر پرده تبسم‌آور بیان بعضی مطالب جدی میکند ومنظور اصلاحی دارد گریزان بود بعلاوه فهم آنهم برای حضار اشکال داشت ازاین‌جهة دوامی نیافت .

آغاز مشروطه

ازجمله اموریکه آزادیخواهان‌بتاثیراجتماعی‌آن ایمان‌داشتند تیاتربوداکثریقین‌داشتند که‌بهترین وسیلهٔتربیت توده وآشنا کردن آنهابعیوب قدیم‌ومحاسن جدیدتیاتراست زیراکه تأثیرافسانه‌وبازی دراذهان‌ساده بمراتب‌بیش‌ازدرس‌ووعظ است‌و شخص هرمطلبی را از زبان غیر ودرضمن حکایت میتواند بمردم بفهماند و اثر آن آنی و دفعی است لکن‌علاوه برموانع بیشماری که در راه میدیدند از آنجمله فقدان سرمایه و بازیگران مجرب و مکان بازی ولباس و تزیینات صحنه و پیسهای مرغوب بزرگترین عایق سوء شهرتی بود که دامن‌گیر بازیگران میشد که درآنعهد بازیگریرا مقلدی و حضور درصحنه‌را مطربی میدانستند و کمتر کسی پیدا میشد که برفرض آماده شدن مقدمات تن باین رسوائی بدهدو خودرا انگشت نمای خلق قرار دهدوحتی‌بدم‌شمشیر تکفیر هم برود . باوجود این چند نفر ازمردمان فاضل ونجیب که درادارات دولتی هم حائز مشاغل عمده بودندوبعضی درمیان ملت هم مقامی خاص و قبولی عام احراز کرده بودند از آن حیثیت و شغل چشم بوشیده درین طریق قدم گذاشتند .

نخستین تاسیسی که شدتشکیل‌شرکتی‌بنام فرهنگ بود که در تحت مرام ونظام معینی شروع بدادن نمایش کرده وعواید آنرا بمصرف امور معارفی رسانید که ازآنجمله بنای‌بزرگی است موسوم بعمارت شرکت فرهنگ‌درناحیه سبزیکار که مدتی مکان‌مدرسه دارالمعلمین مرکزی بود .

اما بعداز چندی این شرکت منحل شد وبعضی‌از افرادآن شرکت‌دیگر بنام تیاتر ملی دایر کردند که ریاست آن بامرحوم عبدالکریم خان محقق‌الدوله‌بود اکثربازیهای آنان‌تاریخی بودمانندپیس کورس کبیروجمشیدوغیره‌تصنیف‌محقق‌الدوله چون افراد این شرکت از مردمان منورالفکر بودند وبرای نفع شخصی کار نمیکردند و پای امور خیریه ومعارف درمیان بود بازیهای آنها مقبول عامه شدو مردم با شوق تمام درآن نمایشها حاضر میشدند .

پس از فوت محقق‌الدوله در ۱۳۳۵ قمری دو سه نفر از اعضای هیئت موفق شدند که بعضی‌از مطلعین وصاحبان ذوق تیاتری رافراهم آورده شرکتی بنام کمدی ایران بموجب امتیازنامه رسمی وزارت معارف دایر کنند ریاست‌این شرکت با آقای سیدعلی نصر بود که چندی در اروپا هم دراین رشته مطالعات

کرده بود دیگراز مؤسسان این شرکت آقایان بهرامی و ملکی وشیبانی بودند. این شرکت را میتوان مؤسس تیاتر ایران شناخت زیرا که در بازیهای ابتکاری خود یا ترجمه های تطبیقی مولیر وسایر نویسندگان اروپائی موفق شد که ذوق تیاتر را درمردم ایجاد کنند و توجه کامل آنهارا باین صنعت بدیع جلب نمایداین هیئت توانست تا اواخر سال ۱۳۰٤ شمسی وحدت خودرا حفظ کند.

بتشویق این‌هیئت چند پیشرفت مهم درتیاتر رخ داد یکی آنکه باقر اف تاجر بساختن سالن مخصوص در لاله زار اقدام کرد و ازاین راه حقی عظیم بر صنعت تیاتر ثابت نمود دیگر بعضی زنان غیرمسلم یا مسلمان خارجی را مثل یهودی وارمنی وترك بصحنهٔ‌تیاتر آوردند وبرای نخستین بار بازی زن را خود زن‌عهده‌دار گردید این تجدد تا دیر زمانی موجب جلب تماشائیان گردید از بازیهای مشهور آن دوره علاوه‌بر تیاترهای مولیر وسایر نویسندگان‌اروپائی‌چندنمایش ابتکاریست که بسیار دلچسب و مؤثر واقع گردید مثل غارت ارومیه، راسپوتین، قوزی و آهنگهای این اپرت اخیر راسید رضای هنری ساخته بود و بسی جالب توجه شد. در اواخر جنگ بین‌المللی در نتیجهٔ انقلاب روسیه گروهی از بازیگران روسی و قفقازی بایران رو نهادند بااینکه زبان آنها یا ترکی یا روسی بود وحقاً نبایستی حضار را جلب کند اما چون در تیاتر ورزیده‌بودند وظرافتهای این‌صنعت را میدانستند و بازیگران زیبا و خوش آهنگ‌را عهده دار بازی‌ها مینمودند کارهای آنها جلوه کرد خاصه اینکه اپرت های‌قفقازی تازگی‌داشت مانند آرشین مال‌آلان و مشهدی عباد و اصلی و کرم وغیره در اوایل بازی را بترکی انجام میدادند ولی کم کم آنهارا بفارسی ترجمه کردندو آهنگ آن ترکان پارسی‌گو درآغاز کار خیلی دلپسند می‌افتاد زیرا که اغلب آن نمایشها موضوع ادبی یا اجتماعی نداشت که حاجت به بیان فصیح باشد از خواص این نمایشهاعدم‌توجه‌به بند های اخلاقی و نصایح اجتماعی بود که تا آنوقت محور نمایشها بحساب میآمد بازیگران فقط میخواستند با نشان دادن رقص و آوازوسایر دلربائی‌های تیاتری حاضران را مشغول کنند.

از خدمتگزاران این صنعت خانم پری آقابابف است که در کنسرواتوار روسیه تحصیل خوانندگی کرده و در رقص هم مهارتی‌تام دارد در ۱۹۱۹بایران

آمد و وجوداو تیاتر رارونقی داد نخستین بازی او اپرت سابق‌الذکر اصلی و کرم بود که بفارسی ترجمه کرده بودند.

ازجمله بازی‌هائیکه این هیئت (درسال ۱۳۰۰) درآن هنرنمائی کردند « درام لیریك » پریچهر و پریزاد اثر قلم آقای رضا شهرزاد بود در ۱۳۰۱ مادام آقابابف بمساعدت مجتبی طباطبائی تیاتر الهه را بمعرض نمایش گذاشت این نمایش ازآن تاریخ تا حال که ۱۳۱٦ شمسی است چهل مرتبه بازی شده است.

دراین‌مختصرنمیتوان‌همه بازیگران‌و بازیهای‌مهم آندوره‌را نام‌برد ولی باید از زحماتیکه چند تن از ارامنه مانند ارمنیان و طریان و واقیناك و کاراکاش با همکاران خود در این طریق متحمل شده اند قدرشناسی نمود از جمله بازیهای مشهور دکتر ریاضی دان و دیوانه مزاحم وجعفرخان‌از فرنگ آمده است این تیاتر اخیر که بسیار مؤثر واقع شد اثرقلم مرحوم حسن مقدم بود و در ۱۳۰۱ بازی شد.

در ۱۳۰۲ علینقی وزیری پس‌از تکمیل‌تحصیلات‌خوداز‌اروپابایران‌باز گشته مدرسهٔ بنام مدرسهٔ عالی موسیقی وکلوپی برای نمایش اصلاحات خود دراین‌فن تأسیس کرد و رفته رفته قطعاتی ترتیب داد که علاوه بر آهنگ‌جدید شایستگی تمثل درصحنهٔ تیاتر هم داشت و ازاین جهت‌یك سبك مخصوصی بنام نمایش‌تابلوهای موسیقی پیدا شد که بسیار جالب توجه و دلپسند بود ازآن میان قطعه قالی کرمان و نیمشب حافظ و کاروان و بی‌مادر و دزدی‌بوسه و رؤیای مجنون و اپرت گلرخ را باید نام برد از خدمات این مؤسسه ایجاد نمایش برای خانمها بود که تاآنزمان کمتر در نمایش‌خانه حاضر میشدند اما چون وزیری مکان نمایش را مدرسه‌موسیقی قرار داده بود رفته رفته این رعب ازمیان برداشته شد وجمعی از بانوان درخدمت تیاتر مقدم گشتند این جمعیت که موسوم به بیداری نسوان گردید درسالن مدرسه زرتشتیان بازیهائی کردند. ازاشخاصی که‌بنابرذوق فطریے‌ومطالعه‌در کتب‌اروپائی چند تیاتر نوشته و در نمایش آنها مساعدت بسیار کرد آقای ارباب افلاطون شاهرخ بود.

در سالهای اخیر چند جمعیت تیاتری از قبیل‌جامعهٔ باربد وشرکت‌کمدی اخوان و جامعه نکیسا درطهران دایر شد.

یکی از عشاق این صنعت میر سیف‌الدین کرمانشاهی بوده که در خارج ایران کار کرده و از فن زینت صحنه مخصوصاً اطلاع کافی داشت متاسفانه خود کشی کرد

تیاترهای ملکم خان طبع شده ولی بنمایش نیامده‌است از این قبیل است ترجمهٔ ناصرالملك نایب‌السلطنه ایران از اتللوی شکسپیر که تا سال ۱۳۱۳ بمعرض نمایش گذاشته نشده بود در این تاریخ چون یکی از استادان تیاتر شکسپیر موسوم به باباززیان بایران آمد این تیاتر را هم بزبان فرانسه و هم ارمنی بازی کرد وترجمه ناصرالملك هم نمایش داده شد .

از نویسندگان صاحب ذوق وهنرمندی که دراین رشته تألیفات نیکو دارد آقای ذبیح بهروز است که در تیاتر جیجک‌علیشاه جنبه انتقادی و درنمایش شاه‌ایران و بانوی ارمن جنبه تاریخی را تتبع کرده است اپرتهای رستاخیز و بچه‌گدا تألیف عشقی شایسته ذکر است .

ازجمله موانع بزرگی که در راه ترقی تیاتر نوزاد ایران واقع گردیدرواج سینما مخصوصاً سینمای گویا بود چون وسایل قلیل و دستگاه کوچك ارباب تیاتر نمیتوانست باجلال پرده‌های سینما مقابله کنند طبعاً هر کس سینمارا چه از حیث خوبی بازی و زیبائی مناظر و چه ارزانی قیمت بر تیاتر ترجیح میداد و این اقبال مردم بسینما درموقع نمایش فیلم ناطق فارسی دختر لر که چندماه طول کشید محسوس تر گردید .

یکی از جوانانیکه بآیندهٔ درخشان این فن امید بسته و در اکثر نمایشها بازیهای مهم را عهده دار شده آقای فکری‌است که خود نیز چند تیاتر تصنیف کرده‌است در تجسم احوال وزراء و مشاوران قدیم خاصه‌بازی پیرمردان مهارت کامل‌دارد .

بااینکه تیاتر دارای معایب ونقایص بسیار بوده و بااینکه نمایشها درفواصل بسیار طولانی وبرای جماعت قلیلی داده میشد تأثیر این فن شریف را در اخلاق جامعه و درادبیات نمیتوان انکار کرد . در دوره اول تیاتر نویسی بسیاری از مضار و نقایص اجتماعی در برابر حاضران تجسم یافت وهرچند زبان تیاترنویسی نه‌توانسته‌است خودرا ازعبارات کتابی کاملاً خلاص کند و نه توانسته است ازبعضی عبارات غلط و عامیانه احتراز جوید معذلك بواسطه سهولتی که قهراً در انشاء تیاتر واقع‌میشود درروانی نثرفارسی بی‌اثر نیست وظهور اوزان جدید که‌بمناسبت تیاتر ازجانب‌موسیقی دانان‌ترکیب شده‌همچنین تجددی در نظم‌محسوب‌میشود .

بعضی پیس های نمایش یافته

ایرت خسرو وشیرین جامعهٔ‌بارید علی‌شیخ‌الاسلامی
تآتر لیلی ومجنون « تربتی
وامق و عذرا نمایشگاه تکیسا
لیلی ومجنون سید جلال‌الدین شادمان
کمدی لیلی ومجنون معز دیوان فکری
سه داستان شاهنامه جشن فردوسی نوشین
داستان‌رستم و سهراب « فکری
ایرت گارخ مدرسه عالی موسیقی کلنل وزیری
خاطرخواهی — رؤیای‌مجنون « «
کنسرت «
تشك پرقو «
ایرت شوهر بد گمان «
نمایش‌عمرخیام وحسن‌صباح‌وخواجه‌نظام‌الملك‌ـ جامعهٔ‌بارید
آخرین‌یاد گارخاندان زندنمایشگاه‌تهران‌ـ فتح‌الله‌معتمدی
غیاث خشتمال جمعیت تکیسا ابراهیم ناهید
نای شرح حال مسعود سعد سلمان
پنجمین جلوه هنرمندان
ایرای مادر وطن جمعیت تکیسا ارباب اولاطون
عاقبت هرمزان « «
بتکده هندی « «
کاهن مصری « «
نادرشاه‌افشاروفتح‌هندوستان« «
شب‌هزارویکم‌الف‌لیله « شهر زاد
شهرزاد قصه‌گو کلوب فردوسی «
زردشت «
عزیز و عزیزه «
ستاره شرق «
پریچهر و پریزاد «
خسرو وشیرین «
اصلی و کرم اقتباس از ادبیات قفقاز «

الهه مادام آقابابوف یری
تاج افتخار حبیب‌الله رستگار اقتباس از شکسپیر
اوتللو توسط باباززیان
اتوتاکسی اقتباس از فرانسه
کلفتهای جنی « توسط فکری
آقا بیا روبوسی کنیم لاهیش حسن ناصر
آنوش « ترجمه منظوم رشید یاسمی
مریض خیالی مولیر
مردم اقتباس از تویاز ع . نوشین
سر گذشت مریم
کمدی راه نجات عروسی‌حاجی فیروز و گلچهره
جنگ زن‌وشوهر کلوب‌فردوسی
هیپنوتیزم جامعهٔ بارید
تیاتر معما «
داد نزنید بیدار میشه «
تف سربالا «
آپاندیس کانون‌صنعتی فکری
کمدی‌عشق‌و آزادی « «
هردم بیل «
دردسر — وضعیت تلفن کلوب‌فردوسی
ایرت فرشته مستعان
کمدی نزاع زن وشوهر تمام‌آهنگی
کنسرت قصر — اشعهٔ پهلوی
دیوانه مزاحم
قزل ارسلان رومی تکیسا
ایرت چلنگر — مرد بی‌زن زنده نیست
خبط بزرگ
(کمدی) وارث بالاستقلال
کمدی سرخر شرکت کمدی اخوان
پیراهن مراد زن وشوهر فردوسی

پیس های چاپ شده

نام نویسنده

آذری (سیدعلی)
آشفته (عمادالدین)
آفاق‌الدوله (تاج‌ماه)
آیتی (عبدالحسین)
اعتصامی (یوسف)
اعتمادالسلطنه (حسن)
افلاطون (شاهرخ)
بهروز (ذبیح)

تندر (کیا)
حشمت‌السلطان (محمدعلی)
حئیم (سلیمان)
خلخالی (عبدالرحیم)
دیهیمی (عطاء الله)
سعید (نفیسی)
شهرزاد (رضا)
شمیم (علی‌اصغر)

نام‌نمایش

وعده زرتشت
عدالت بشر
نامهٔ نادری*
ملکه عقل و عفریت جهل
خدعه وعشق*
طبیب اجباری*
مادر وطن
جیجك علیشاه ، شاه ایران و بانوی ارمن
تیسفون
تاجگذاری‌ومرگ ناپلیون*
یوسف و زلیخا
داستان خونین
من بیه*
آخرین یاد گار نادر
سالومه*
ایرانیان*

نام نویسنده

عبدالحسین‌میرزا
عشقی (میرزاده)
عمادالساطنه
عین‌الملك (حبیب‌الله)
کاظم‌زاده (حسین)
کمال‌الوزاره (احمد)
محمدطاهر میرزا
معاصر (حسن)
مقدم (حسن)
ملکم
ملکیانس
مینو لاجوردی
مینوی (مجتبی)
نوشین (عبدالحسین)
هدایت (صادق)
یقکیان

نام نمایش

مارگریت*
رستاخیز ، بچه گدا
عروسی اجباری*
اسرار ساطانی
رستم و سهراب
استادنوروز، حاجی‌ریائی
عروسی میرزا
شوخی‌فروردین، قاضی‌همدان
جعفرخان از فرنگ آمده
اشرفخان، زمانخان، شاهقلی‌میرزا
دیار اشکبار*
مریض خیالی *
مازیار
تاثیر زن وظیفه‌شناس
پروین دختر ساسانی
داریوش‌سوم . انوشیروان
حق‌با کیست . درلباس زن